

ہن خسران رو در غیب سوی کس منکر

سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا
سودا کا جا، ہمدردی کا

پرسے اندیتہ و منتہد صابر در آثار از:

فریدہ جمشیدی (ہمسر شہید صابر)

تقی رحمانی

امیر خسرو دلیر ثانی

جواد رحیم پور

میکائیل عظیمی

بہ انضمام:

یادداشت منتشر شدہ از صابر دربارہ مصدق

«ہدی صابر و یاد آوران»

شہد صابر
ہمدردی کا جا

یادنامہ چارمین ساگر پرواز

رحمتش نامہ فرستاد کہ این جا بازا

طہسید
جان تو بسیار پید
سنگ
کہ دران

به نام جان جهان، فعال و ناظر یگانه

یادنامه چهارمین سالگرد پرواز شهید هدی صابر

فهرست مطالب

مصدق، یار هستی، یار بشر، یار ایران / هدی صابر
با همه مدارا می‌کرد / فریده جمشیدی
خدای هدی و هدای خدا / تقی رحمانی
هدی صابر: منشی برخاسته از ایمان / امیر خسرو دلیر ثانی
منش: روح جمعی تحول / جواد رحیم‌پور
آنچه از آقای صابر دوست نداشتیم و چرا دوستش دارم! / میکائیل عظیمی
هدی صابر، برانداز تفکر ایستا نه برانداز سیاسی!
آقا هدی، از الگوی زیست روشنفکرانه تا الگوی زیست پیامبرانه
احیای منش در دوران کسوف امر قدسی
ضرورت شناختن مردی که آن چنان که می‌بایست شناخته نشد
هدی صابر و یادآوران
اراده‌ای مافوق اراده‌ها، هاله و هدی را برگزید / نرگس محمدی
منش شهدای خردادماه
قضاوت حداکثری، با اطلاعات حداقلی، بدون جست‌وجوگری / هدی صابر



«مصدق، یار هستی، یار بشر، یار ایران»

بخشی از سخنرانی منتشر نشده هدی صابر در سالگرد مصدق*

سوی دگر، آفرینش گر اصیل و کل و حامی بشر و شوق تحول است، کاروان هستی به پیش می‌رود، نو می‌شود، ارمغان می‌آورد.

- و گونه‌ای از نوع بشر؛
- به تحول می‌اندیشند
 - دغدغه دارند
 - در حال، اطراق نمی‌کنند
 - در موضع ایده‌اند
 - پیش‌برنده‌اند
 - به مردمان بیش از خویش نظر دارند
 - بحران‌ها را مدیریت می‌کنند
 - و بر آشفته‌بازارها فائق می‌آیند
- زین رو خدای رفیق بشر به این «گونه» از انسان‌ها سوگند یاد می‌کند؛
- «فالمدیرات أُمراً»

و موردی از این «گونه» در میانه تاریخ معاصر ما، از درون آشفته‌بازار سیاسی و اقتصادی - اجتماعی

- پدیدار شد
- ایده به میان آورد
- ملت بسیج کرد
- ایمان مبشر در فضا پاشاند

و مدار ملی را با تدبیر، مدیریت کرد: فالمدیرات أُمراً ...

* این گزیده از دست‌نویس شهید هدی صابر برای سخنرانی مذکور انتخاب شده. مابقی دست‌نویس، صرفاً حاوی سرتیتر مباحث مدنظر ایشان است.

«بنام خدا»

شنبه ۱۴ - ۱۲ - ۸۶

چهل و یکمین سالگرد رحلت دکتر مصدق / احمدآباد



بنام پروردگار بی‌خست بس بزرگوار در آستان بهار چند متر آن سوتر، در اتاق کنار هم‌قواره‌ای نهفته است.

استخواندار، میاندار مردی آرمیده است اتاقی که من نیز از درگاهی‌اش رو به سوی شما دارم، از موسسید پر است. موهایی که در آسیا سپید نشده است، مو سپید و مصدق دیده و من، کوچک، بی‌قواره و مصدق ندیده

مصدق ندیده‌ام، مصدق شنیده‌ام، مصدق خوانده‌ام و در ذهن، خاصه در وانفسا، سال‌ها با مصدق زیسته‌ام

نه در موضع سخنران، نه از موضع جهان‌دیدگان، از منظر دغدغه‌داران و باورداران نسبت به مصدق ماندگار، تکه بحثی ارائه می‌کنم.

مصدق: یار هستی، یار بشر، یار ایران

پروردگار بی‌خست بس بزرگوار در بدو خلقت انسان کل زمین با همه مصالح، همه مواد و همه ملات را به انسان واگذارد برای ساخت، برای ساز، برای ابداع، برای ایده، برای اداره در سطح توان بشر، و خود، حامی تحول، تغییر در پروژه مشترکی که یک سو بشر جستجوگر، دگرگون‌ساز و آفرینش‌گر و در

با همه مدارا می‌کرد

گفت و گو با همسر شهید صابر

خانم فریده جمشیدی، همسر شهید هدی صابر مَرَحمت فرمودند مصاحبه ای کوتاه را با ما انجام بدهند و ما را برای چند دقیقه همراه خودشان به تمام خاطرات دور و نزدیکی که گاه ذهن را چنگ می‌زند و ناخودآگاه اشک را سرازیر می‌کند، ببرند و به بازگویی تمام ناجوانمردی‌ها و نامروتی‌هایی که در حق همسر گرامی و خانواده عزیزشان رفته است بپردازند.

خانم جمشیدی به عنوان اولین سوال دوست داشتیم پیرسم که با توجه به اینکه بنده اطلاع دارم که شما فرد سیاسی ای نیستید، آیا در حال حاضر با تمام مشکلات و بیماری‌هایی که مشغول درمان آن هستید، هنوز هم از لحاظ اعتقادی به عقائد و کارهای آقای صابر افتخار می‌کنید؟

خوشبختانه زندگی ما با تمام مشکلاتش هنوز جاریست و ما هم سرپا، چراکه زندگی من و آقای صابر از اول هم بر روی ساده زیستی و بدون وابستگی صرف به شخص یا نهادی پایه‌گذاری شد و الان هم خدا را شکر مراحل درمان بیماری ام و زندگی بچه‌ها هم گواه این مطلب است. اگرچه کماکان در لحظه لحظه زندگی مان کمبود آقای صابر حس میشود و طریقه رفتنشان ما را عذاب می‌دهد، ولی با لطف خدای پای کار بچه‌ها در این چهار سال اخیر در زندگی شخصی شان به

موفقیت‌های علمی و تحصیلی دست پیدا کردند و این باعث افتخار من و شاد شدن روح پدرشان است. من در این چهار سال تنها هدفی که دنبال می‌کردم این بود که بچه‌ها به دور از غوغا و مسائل زاید سیاسی بتوانند در آرامش به زندگی شان ادامه دهند.

سکناس‌آشنایی شما با آقای صابر از کجا آغاز شد و استارت زندگی شما به عنوان يك زوج از کجا شروع شد؟

ما در دانشگاه علامه با هم آشنا شدیم و کلاس‌ها و پژوهش‌های متعددی با هم داشتیم که به نزدیک تر شدن روابط مان انجامید. پس از يك سال من و آقای صابر در سال ۵۸ با هم زندگی مشترک مان را تشکیل دادیم. چون آن موقع هم ابتدا جنگ بود و شرایط نیز سخت بود، آقای صابر مجبور شدند از ۱۹ سالگی در صداوسیما کار کنند تا بتوانیم زندگی مشترک مان را زیر يك سقف آغاز کنیم،

فشارهای زیادی برای گرفتن اعتراف تلویزیونی به ایشان و خانواده من وارد کردند که با توکل به خدا این امر تحقق نیافت و هدی در آن تنهایی محض با نزدیکی و بده پستان با خدای پاکش، آن سختی ها را از سر گذراند.

وضعیت آقای صابر در زندان آن موقع چگونه بود؟ آن وقتها شرایط مثل حالا نبود و بسیار سخت بود. اجازه تماس تلفنی هم بسیار کم و تعداد ملاقاتها بسیار بسیار کم بود. حتی وقتی ۱۹ روز بعد از دستگیری شان مادرم به رحمت خدا رفتند هم به ایشان مرخصی ندادند. فقط همان روز اجازه دادند یک تلفن بزنند. ولی من چیزی در این مورد نگفتم. تمام مدت این بازداشت در انفرادی بودند. با پروژکتور نور به چشمشان انداخته بودند و خودشان تعریف می کردند سلولی که در آن بودند حتی امکان دراز کشیدن و خوابیدن را نداشت.

آقای صابر سه برهه را در زندان گذراندند و از خانواده دور بودند، ولی به نظر می آید که بازداشت آخر ایشان تراژدی تلخی را برای ایشان و خانواده شما رقم زد، آیا

شما از دلایل بازداشت ایشان مطلع بودید و اینکه در این زندان آخر چه ناملامباتی بر آقای صابر تحمیل شده است؟

دلیل بازداشت هنوز هم برای ما نامشخص است، ایشان بدون حکم قانونی با توسل به زور در خیابان دستگیر شدند و برای آخرین بار روانه زندان. ایشان در حال اجرای طرح کارآفرینی در زاهدان بودند. آقای صابر با هدف کمک به جوانان محروم به تبعیض قومیتی و فقر به محلات محروم سیستان

کارهای ایشان آنجا بیشتر پژوهشی بود و این اواخر هم تهیه کنندگی فیلمهای مستند.

اولین دستگیری ایشان در چه زمانی بوده است و علت دستگیری ایشان چه بود؟

اولین دستگیری ایشان در سال ۷۹ و در زمان دولت اصلاحات آقای خاتمی، مقاله ای نوشتند در مورد حکومت حزب موتلفه بر اقتصاد ایران بود. این مقاله ۶ بهمن چاپ شد، ۹ بهمن برایشان احضاریه آمد.

چندی بعد ریختند داخل منزل و همه چیز را هم بردند. آن موقع ما در اختیاریه مستاجر بودیم. وقتی به خانه ما ریختند، خیال کردند ما آنجا را

صابر با هدف کمک به جوانان محروم به تبعیض قومیتی و فقر به محلات محروم سیستان و بلوچستان از قبیل: شیرآباد، کریم آباد و... رفت تا با فراهم آوردن کسب و کار، شرایط زیست بهتر را برای جوانان و زنان آن خطه محروم پدید آورد.

بازسازی کردیم یعنی صحنه آرای کردیم. چون ظاهر زندگی مان خیلی ساده بود. آن افرادی که آمده بودند می گفتند خانه واقعی آقای صابر کجاست؟! این قدر مزاحمت ایجاد کردند که مالک بعد از سکونت ۱۳ ساله ما در آنجا، از ما خواست که برویم. برای خانواده خیلی سخت بود؛ چون آن موقع ما با این چیزها آشنایی نداشتیم. بعد ما کم کم با شرایط آشنا شدیم.

آقای صابر و مهندس سبحانی به اتهام براندازی نظام به بند ۵۹ زندان نظامی عشرت آباد منتقل شدند. هدی یک سال و نیم در آنجا در بازداشت انفرادی بود. در تمام طول روز در سلول با یک پروژکتور ثابت، مستقیماً نور به چشمشان انداخته بودند که منجر به تیک عصبی چشمشان شده بود. سلولی که در آن بودند آن قدر کوچک بود که حتی امکان دراز کشیدن و خوابیدن را نداشت. سخت ترین دوره بازداشت ایشان هم همان زمان بود چونکه



جوانانی که در تظاهرات دستگیر می‌شدند بچه‌های کم سن و سال در معرض خطر و تهدید بودند، هدی خودش را موظف می‌دانست که حمایتشان کند فرقی هم برایش نمی‌کرد آن شخص به چه گروهی وابسته است و یا چه عقیده‌ای دارد، او تنها برایش انسانیت مطرح بود. یعنی می‌شود گفت که آقای صابر روی همین ساده‌زیستی و همراه بودن با جوان‌ها و توده مردم، جان‌شان را گذاشتند. با اینکه خیلی از روش‌های جوان‌ها مورد پسند ایشان نبود ولی با همه مدارا می‌کردند. در همین زندان اخیر هنگام ملاقات‌ها آقای صابر می‌آمدند یک سلام می‌دادند و بعد می‌رفتند از بقیه خانواده‌های زندانی احوال‌پرسی می‌کردند. ما هم که می‌رفتیم در سالن انتظار همه می‌آمدند و با ما سلام می‌کردند بخاطر اینکه بچه‌ها از آقای صابر پیش خانواده‌هایشان تعریف می‌کردند. اکنون هم که فوت کردند بیشتر از رفتار ایشان در زندان گفته‌اند. در زندان هم ایشان کلاس‌هایی داشتند. این بار در این زندان آخر خیلی به ایشان سخت

و بلوچستان از قبیل: شیرآباد، کریم‌آباد و... رفت تا با فراهم آوردن کسب و کار، شرایط زیست بهتر را برای جوانان و زنان آن خطه محروم پدید آورد. اما متأسفانه موفقیت این طرح بشردوستانه که از زمره طرح‌های توانمندسازی بانک جهانی بود، و همچنین محبوبیت ایشان در زاهدان دلیلی شد برای دستگیری غیرقانونی‌شان. طرح کارآفرینی ایشان در زاهدان موجبات اشتغال بسیاری از جوانان آن خطه محروم را پدید آورد. ایشان روی ساده‌زیستی تأکید بسیاری داشتند و اینکه آدم وابستگی صرف به کسی نداشته باشد را مهم می‌دانستند. منش مردانگی ایشان چه در ورزش چه در اقتصاد و چه در سیاست بسیار شاخص بود. در این زندان اخیر چهره‌های سرشناس در طبقه بالای بند ۳۵۰ اوین مستقر بودند ولی آقای صابر در طبقه پایین که امکاناتش کمتر بود ماندند چون احساس می‌کردند بچه‌های پایین که گمنامند و به قولی کف خیابانی‌اند، در سه کنج قرار می‌گیرند و فراموش می‌شوند. اکثر

ضرب و شتم کرده اند و کشته اند. صابر یکی از نخبه های ایران بود. اگر به این سادگی نخبه کشی می کنند که واقعا باید تاسف خورد به حال این جماعت!

روز به روز غم از دست دادن او را بیشتر احساس می کنیم و هر چه زمان می گذرد داغمان تازه تر می شود، آن هم با این مظلومیتی که از دست رفت. واقعا ناجوانمردانه بود بعد هم جسد چنین مردی را ۲۴ ساعت بگذارند آنجا و به ما اطلاع ندهند، به بیمارستان ببرند به ما اطلاع ندهند... واقعا ما چنین انتظاری را نداشتیم... من و فرزندانم

یک لحظه هم نمی توانیم یاد او و مظلومیتش و ستمی که به خانواده من رفت را فراموش کنیم. خود من مریض هستم، این غم چنان برای من سنگین است که با وجودی که آدم ورزشکاری هستم دارم توانم را از دست می دهم و فلج می شوم. به زور خودم را می کشم و سعی میکنم استوار باشم، سعی می کنم بچه ها ناراحت نباشند اما نمی شود! دو سال هم گذشته

دستگاه عدلیه کشور به جای رسیدگی به فاجعه شهادت هدی و برخورد با عاملان این جنایت، مدام در صدد عادی جلوه دادن قتل او و مختومه کردن پرونده است. ما انتظار داشتیم که هر چه زودتر او از زندان آزاد شود اما به این شکل اسف بار جسد صابر را به من تحویل دادند! آقای صابر هیچ کار خطایی نکرده بود و فقط دغدغه دار مردم این مَرز و بوم بود! این واقعا دردناک و ناجوانمردانه است... از شما به خاطر مشارکت در این گفتگو و اینکه وقت تان را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاری می کنیم.

گذشته بود. هر چه هم که ما به ایشان می گفتیم به طبقه‌ی بالا برود اصلا گوش نمی کردند. می خواستند پایین بمانند چون احساس می کردند بچه‌های پایین که گمنامند در یک کنجی قرار گرفته‌اند و فراموش شده‌اند و در معرض خطر قرار داشتند. جوانها در زندان خیلی وضعیت بدی داشتند. مهندس سبحانی یک بار که آمده بود به ما می گفت بگویید برود بالا. برای چه پایین مانده؟ ولی هدی آنجا یک سری کلاس‌هایی مثل اقتصاد و... گذاشته بود. هر کلاسش حدود ۳۰ نفر بود. با آنها خیلی اخت شده بود

آخرین باری که آقای صابر را ملاقات کردید در چه مکانی و در چه تاریخی بود؟

آخرین باری که صابر را دیدم دوشنبه ۱۶ خرداد در زندان اوین بود، هر دو گریه می کردیم آقای صابر در آن طرف شیشه و من این طرف، به او می گفتم هدی اعتصابت را بشکن می گفت نمی توانم هاله مظلومانه کشته شد این تنها کاری است که از دستم بر

می آید، نگران نباش حالم خوب است. حتی صبح همان روز با بچه‌ها ورزش کرده و دویده بودند. واقعا نمی دانم در بهداری چه اتفاقی افتاد که به اینجا کشیده شد؟! اگر یک رسیدگی سطحی هم می شد الان هدی پیش ما بود... اینان خودشان می دانند که هدی در مظلومیت و ناجوانمردانه به شهادت رسید. من خودم آدم سیاسی نیستم و کاری به سیاست ندارم اما هیچ گاه نخواهم گذاشت که خون همسرم هدر برود. در تاریخ ایران تاکنون چنین مسئله‌ای سابقه نداشته که ۶۴ نفر شهادت بدهند که نخبه این مملکت را در زندان

خدای هدی و هدای خدا

تقی رحمانی

خدا خود را به میزان توان مخاطب می‌نمایاند. اما این خدا در [قرآن] به‌طور کلی و ساده، صفات و منش و رفتار و خواست و اراده خود را به مخاطب شناسانده و توضیح داده است. البته آدمیان هم انتخاب می‌کنند، پس در مورد تلقی از خدا هم چنین می‌کنند. در کره ارض این نوع انسان است که خداوند را در خواسته‌های خود دچار تعدیل کرده است. بارها خداوند در قرآن به حال انسان تخفیف یا به حالی از نوع انسان رضایت داده است. به عبارتی به تعامل با انسان نشست است. خدایی که خود را شناسانده، اما به دنبال انسان ایدئال است می‌خواهد به فرشتگان نشان دهد که چرا انسان را خلق کرده است.

طالقانی و باور به تکامل اخلاقی انسان

اما همین خدا به سیر انسان‌ها برای شدن و هم‌روال تحول آنان در جهت تکامل اخلاقی که در ساختار و روابط جامعه هم اثر می‌گذارد اشاره دارد؛ حتی زمانی که از اسوه یا اسطوره‌ها می‌گوید به شکل ظریف از ابتلای آنان سخن می‌گوید و رازبرداری می‌کند:

از ابتلای داوود نبی که بس اَوَّاب بود. از فراز و نشیب ابراهیم برای پدر توحید شدن، از سلیمان نبی و غفلت او و از مصائب ایوب و هم از تعدیل و صبور شدن یونس نبی و از سیر تحول موسی

روایت طالقانی، با دیدن تکامل اخلاقی قرآن را می‌خواند و باور داشت که قرآن به این معنا کفایت می‌کند تا بتوانیم با به صحنه آوردن آن باز به اخلاق و تکامل و شدن انسان یاری برسانیم. هدی بعد از زندان ۱۳۷۹ ه. ش باور داشت که باید شریعتی و حنیف نژاد و بازرگان را با «پرتوی از قرآن» دوباره بازخوانی کرد. پرتوی از قرآن طالقانی توان تصحیح اندیشه دیگر روشنفکران مسلمان (بخوانید مذهبی) را دارد. «پرتوی از قرآن» می‌تواند در رابطه با متن اصلی یعنی قرآن به‌عنوان کمک‌درسی برتر در میان دیگر منابع قرآنی قرار بگیرد.

چنین بلند نشانیدن پرتوی از قرآن در نزد هدی صابر بی‌گمان معنی داشت. طالقانی با بینش قرآنی و نگاه تکامل اخلاقی به انسان دین و مذهب

و هم آزادی و هم ایدئولوژی‌ها متفاوت بود، هم برخوردار وی با حجاب زن‌ها و هم نگاه وی به مسئله نوع برخورد با فحشا و از این جهات با دیگر روحانیون فرق داشت. او متن را در بستر عمل با باور تکامل اخلاقی انسان فهمیده بود این فهم باعث می‌شد که به متن نیز در بستر زمان توجه کند و به دنبال مغز و درک واقعی منظور متن باشد. این ویژگی‌های پرتوی از قرآن در سال‌های آخر عمر هدی مدام در ذهن او قوی‌تر می‌شد.

در این قرآن خدا به شکلی خلاق و عملی خود را می‌نماید. کارا می‌شود، رشد می‌دهد، مراقب است، سر قرار می‌آید، هر مدار تغییری را اگر حتی به نفع مردم باشد، اما عبادت مستقیم وی نباشد، می‌پذیرد و تأیید می‌کند. اگر رکوردزنی در ورزش باشد یا کمک به مردم از هر مرامی، اگر اختراع باشد، مانند ادیسون یا اینشتین و هر کس دیگر، اگر در مدار تغییر به نفع جامعه بشری باشد و به تکامل اخلاق بینجامد خدا با او حاضر است حتی اگر خود نداند.

به تعبیری خدا خلاق است. هرروز در کاری است پس خلاقیت را دوست دارد. حتی اگر جایی به‌اشتباه رفتی می‌تواند تو را به راه درست بخواند. خدا مراقب است؛ اگر او را بخوانی و حتی اگر نخوانی باز مراقب است. مگر می‌تواند بنده خود را مراقب نباشد.

هدی بعد از زندان ۱۳۷۹ هـ.
ش باور داشت که باید شریعتی
و حنیف نژاد و بازرگان را
با «پرتوی از قرآن» دوباره
بازخوانی کرد. پرتوی از قرآن
طالقانی توان تصحیح اندیشه
دیگر روشنفکران مسلمان
(بخوانید مذهبی) را دارد.

- انسان‌های مدار تغییر
- انسان‌های باپشتکار
- انسان‌های مبارز برای مردم
- انسان‌های آشیانه ساز خیریه‌ای

را می‌فهمید. او به تعبیر شریعتی اسلام دان نبود بلکه اسلام عامل بود که با قرآن زندگی کمی کرد. طالقانی به قرآن عامل بود. او این عاملیت را در تفسیر جان‌دار خود نشان داده است و حتی تنوع فهم خود از قرآن را هم در پرتو و هم در سلسله بحث‌های «قرآن در صحنه» که بعد از انقلاب مطرح کرد بارزتر نمایانده است.

وی این کنش را از فهم خود در قرآن از خدا وام گرفته بود: خدا هرروز در کاری است. این کار به گمان باید در جهت حقیقت و خیر و زیبایی باشد چون وی عادل است. این فهم باعث می‌شد که طالقانی در پرتو، بازگشت به قرآن را بازگشت به خدای خلاق و کمک‌کار و سازنده بداند که در دل مؤمن هم‌چنین روحیه‌ای را باعث می‌شود. برداشت‌های طالقانی از قرآن که نامش را تفسیر ندانست بلکه گفت این کتاب پرتوی از قرآن است به معنی قبول تنوع فهم از قرآن هم بود. اما وی فهم خود را باز کرد و بیان نمود. در این مورد نگاه نصر حامد ابوزید که مفسر قوی قرآن است با طالقانی که عامل اجتماعی

به متن است جالب است. نصر حامد ابوزید در جریان مطالعه آکادمیک و تجربه دریافت که قرآن چند گفتمانی است. در صورتی که طالقانی به‌واسطه مفسر کنش گر بودن در پرتو به این مسئله به‌عنوان اصل طبیعی و بدیهی رسیده بود؛ اما نصر حامد ابوزید این درک خود را در اواخر عمر بسیار مهم می‌داند. طالقانی از ناسخ و منسوخ همیشگی سخن نمی‌گوید. مطابق همین نظر وی در مورد مسئله اجتماعی مانند فقها فکر نمی‌کرد و به‌عنوان نمونه هم برخورد او با جریان‌های سیاسی



هدی این نگاه واسع خدا به انسان راهگشا را تعمیم داد. دیگر این خدا فقط در راه مبارزه سیاسی نبود بلکه هر انسانی در هر جایی اگر در مسیر تغییر و مدار تغییر برای رشد انسان و جامعه باشد مورد توجه واسع اوست. از این نظر هم مؤسسه محک و هم نهاد خیریه در تبریز که فقیران را سامان می‌داد و از ادیسون مخترع برق تا ورزشکار و قهرمان در مدار تغییر در حقیقت کار خدا را بر روی زمین انجام می‌دادند. این‌ها راه تکامل و ایستادن و هزینه کردن از زندگی خود به شکل داوطلبانه برای مردم در سیر شدن و تحول مثبت و تکاملی پروژه خداوند بر روی زمین است که به شکل پروسه و سیر ناکامی نوع انسان و هر فرد انسان رخ می‌دهد و راه باز است و دنیا عرصه جلوه‌گسائی است که در مدار تغییر هستند.

هدی چنین خدایی را باور داشت. این خدای اخلاقی و پاکار با خدای عقلی و علت معلولی، با خدای آغازگر و عقلی فیلسوفان و متکلمان و نیز با خدای فقیهان متفاوت بود. بسیاری در برابر این

■ انسان‌هایی که رکورد می‌زنند تا اراده پایان‌ناپذیر انسان را نشان دهند.
■ انسان‌های نوآور که بن‌بست را در هنر و ورزش و اقتصاد و فرهنگ می‌شکنند و چشم‌انداز جدید بر دنیای انسان می‌گشایند؛ اینان نمی‌توانند مورد تائید و لطف خدا نباشند، حتی اگر او را نخوانند و باور نداشته باشند. نگاهی که طالقانی در پرتو طرح می‌کند این است که قیام‌کنندگان برای قسط شهید هستند. او از آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» در سوره آل‌عمران به نظر می‌رسد با شجاعت این نگاه را طرح می‌کند. این نگاه را بسیاری باور ندارند، آن را تفسیر به رأی می‌دانند یا با روح قرآن برابر نمی‌دانند. این کشف را هدی صابر از نگاه واسع خود به زندگی و مردم از پرتو می‌گیرد. حنیف نژاد هم این نگاه را در مبارزه داشت و همین نگاه را به گونه متفاوت شریعتی باور داشت.

سحابی و لطف‌الله میثمی ریشه داشت که هنوز هم ادامه دارد. قرآن کتاب فنی نیست. کافی است که به آن دل دهی، خود راه می‌نماید. اما باید آداب خواندن و هم‌آشنایی به زبان عربی را داشته باشی. تاریخ اسلام بدانی. اما نگاه اخلاقی و دانش زمانه را داشتن کفایت می‌کند که قرآن را خوب درک کنی.

نقد این نگاه

این نگاه در میان روشنفکران ملی‌مذهبی ریشه‌دار است. برخی این نگاه به متن را باور ندارند، برای آن آسیب‌هایی مترتب می‌دانند که ممکن است به تفسیر به رأی منتهی شود. که به تجربه مجاهدین و هم‌فرقان و برداشتهای مرحوم حبیب‌الله آشوری اشاره می‌کنند.

اگرچه این نقدها کلی است اما کدام روش است که بدون آسیب باشد؟

در این میان نکته مهم این است که عوامل اصلی این تفسیر بازرگان و طالقانی و پیمان و میثمی و... به‌طورکلی در تفسیر هیچ‌گاه از تعادل خارج نشدند و توانسته‌اند که نشان دهند که درکی از قرآن

همراه با نگاه تکامل اخلاقی و آشنایی به دانش زمانه کمک خواهد کرد که رابطه با کتاب مقدس بهتر شود.

در زمانی که سلفی‌گری با رویکرد ظاهری به قرآن استناد می‌کند، این نگاه می‌تواند بدیلی برای سلفی‌گری هم باشد. با این وصف می‌باید نکاتی در این نوع تفسیر رعایت کرد که به افراط کشیده نشود، به عبارتی کسب صلاحیت کرد.

روشنفکران مذهبی در ایران مرجعیت نهاد دین را به‌طورکلی زیر سؤال نبردند؛ اینان به تعامل با

خدای هدی و طالقانی سؤال مطرح می‌کنند. از معتزلی مشرب تا اشعری مشرب، از نگاه کانتی تا دیگران چنین خدایی را به‌راحتی باور ندارند. آخر هزار سؤال از این جهان و نظم آن وجود دارد که خدای تکامل خواه باید به آن پاسخ دهد. اما خدای هدی برای بحث نیامده، برای عمل آمده است. باب بگشا برای امید و زندگی بود. قرار برای مسئله حل کردن بود، نه مبنا برای بحث ساختن. برای حل معما بود نه برای ایجاد معماهای ذهنی. در تفسیر قرآن سوره طه که هدی بسیار دوست می‌داشت چون این سوره از نظر وی، شدن و سیر موسی را خوب بیان می‌کرد و راهنمایی برای عمل و تکامل بود.

نگاه هدی صابر در نگاه قرآنی بازرگان و سحابی و لطف‌الله میثمی ریشه داشت که هنوز هم ادامه دارد. قرآن کتاب فنی نیست. کافی است که به آن دل دهی، خود راه می‌نماید. اما باید آداب خواندن و هم‌آشنایی به زبان عربی را داشته باشی. تاریخ اسلام بدانی...

در اردیبهشت سال ۱۳۹۰ ه. ش در بند ۳۵۰ زندان اوین قرار شد که وی این تفسیر سوره را با حضور چند نفر که به تفسیر آشنایی داشتند و هم درس حوزه دیده بودند و تفاسیر مهم را خوانده بودند بیان کند. جالب این بود که وی به سبک طالقانی با تعریف واژگان شروع کرد و بعد به تفسیر پرداخت. سؤالات افراد بسیار جالب بود.

افراد حاضر مطلع و آشنا به تفسیرهای گوناگون بودند. این سبک از نظر ایشان نمی‌توانست تفسیر قلمداد شود. درحالی‌که به محتوای سخن هدی اعتراضی نداشتند اما آداب و تفسیر را رعایت نشده می‌دانستند. توضیح هدی نقد برخی از این آداب بود که از نظر وی تکلف آور می‌نمود. اما سؤال برخی این بود که راه تفسیر نمی‌تواند به این سادگی باشد. این کشمکش خوبی بود که هر طرف توضیحات خود را می‌داد.

این نگاه هدی صابر در نگاه قرآنی بازرگان و

میثمی خدایی که اثبات شود اول نفی شده است. از نظر او این کاری است که منطق ارسطو با فهم از خدا می‌کند. این نگاه اخلاق‌گرا است و تکامل را هم بیشتر به معنی علو انسانی می‌داند. تکنیک و فن را هم در خدمت علو انسان و جامعه برای پیشرفت تلقی می‌کند. آسیب این نگاه زمانی عمده می‌شود که نگاه تکاملی آن با نوعی فلسفه مادی همراه شود. یا تکامل‌خواهی به شکل اجباری به ساختارها منتقل گردد، یا این تلقی رشد کند که اخلاقی کردن جامعه امری اجباری است. جالب آن است که چهره‌های اصلی این تفسیر به این آفت‌ها مبتلا نبودند.

خدا و قرآن هدی صابر

تلاش هدی صابر به این خاطر بود که احساس می‌کرد متن و خدا در روابط میان انسان‌ها گم می‌شود. وی با خوانش پرتوی از قرآن تلاش کرد تا خدا را زنده در رابطه میان انسان‌ها کند و این خدا را در تمام عرصه با حاضر و ناظر کند و هم داور؛ نه جبار و نه

اجبارگر. بسیاری درکی منطقی از این خدا ندارند اما چنین خدایی در تلقی بسیار جای دارد. حال تلاش هدی برای بسیاری که نیاز به چنین خدایی دارند می‌باید در سابقه تاریخی این درک از خدا باز و گشوده شود که وی وامدار کیست. در چه عرصه‌هایی تلقی را بازتر کرده است. با چه متدی و چه استفاده از چه گرایش علمی و چه نوع بینشی در بحث باب بگشا وارد شده است. بی‌گمان چنین تبیینی از باور هدی صابر از خدا و قرآن امری موردنیاز است.

نهاد دین و تعامل منطقی میان سنت و مدرنیته و همچنین رعایت تفسیر متن معتقد بودند؛ حتی نکته‌گیران حوزوی خطای عمده در تفسیر قرآن این بزرگان مشاهده نکردند، اگر این تفسیرها به متد روشنی مزین نیست یا این متد عمومیت نیافته است.

اما نقد به تفسیرها آن است که می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. امروز می‌تواند این سنت تفسیری که خدا و قرآن محور خوانش آن است را تبیین کرد. طالقانی، بازگان پدر و پسر، دکتر

پیمان، علی طهماسبی و سحابی پدر و پسر و لطف‌الله میثمی و بسیاری دیگر چنین تفسیری از متن مقدس دارند. جالب این است که تمام این افراد در نحله ملی‌مذهبی جای می‌گیرند. نگاه ایشان به خدا و قرآن می‌تواند به‌عنوان سنت تفسیری مورد مطالعه قرار بگیرد که البته دارای تنوع است.

در این میان حرکت هدی در باب بگشا و تبیین وی از خدا هم

می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد و عمیق‌تر شود. چراکه تلقی هدی از خدا در قرآن و نحوه مواجهه وی با متن مقدس در ادامه سنت جریان فکری مشخصی است که طالقانی آغازگر آن است. این نگاه نه فقهی است نه فلسفی. بلکه رویکرد علمی به معنی علوم دقیقه و انسانی دارد. اما نگاه فلسفی و نگاه حوزوی در آن نیست.

دکتر سحابی می‌گفت که فلسفه جدید برخلاف علم به ایمان کمک نمی‌کند. علوم حوزوی هم در سیطره منطق ارسطو است. به تعبیر لطف‌الله

هدی صابر: منشی برخاسته از ایمان

نگاهی به منش هدی صابر در بند ۳۵۰

امیر خسرو دلیر ثانی



که چند دقیقه‌ای از وقتشان را به صحبت با او اختصاص دهند و در موعد مقرر سر قرار حاضر می‌شد و سعی می‌کرد از جزئیات پرونده آن‌ها و علت آمدنشان به زندان و در مرحله بعد گرایش‌های فکری و سطح علاقه و انگیزه‌شان مطلع شود و اگر با مشکلاتی در زندان یا بیرون از آن مواجه‌اند تا حد امکان کمکشان کند. در مورد بعضی از آن‌ها که هدی تشخیص می‌داد زمینه مساعدی برای ارتباط بیشتر و انگیزه مناسب برای ادامه فعالیت دارند. این ارتباط بعداً هم ادامه می‌یافت و به دوستی تبدیل می‌شد و بسته به نوع علائق آن‌ها در مواردی هدی آن‌ها را به کلاس‌هایی که در بند برگزار می‌کرد نظیر کلاس تاریخ معاصر و یا تفسیر

ماه خردادماه خاطرات عمیق و تحولات بزرگ است، فرارسیدن خرداد فقط بهانه‌ای برای پرداختن به گوشه‌ای از تاریخ این سرزمین و زندگی مبارزانی است که خود منشاء تحولاتی در تاریخ ایران شده و خود نیز در این ماه تحول یافته‌اند. هدی صابر از جمله این مردان دوران‌ساز است. سخن گفتن از او برای چون «من»ی که مهر و موم‌ها و گام‌ها هم به لحاظ تفکر و هم روش و منش از او دورترم کار آسانی نیست، اما وظیفه نیز حکم می‌کند که آنچه را دیده‌ام در سطح درک و دریافت خودم بیان کنم و پیشاپیش از همه کاستی‌ها و کج‌فهمی‌ها پوزش می‌طلبم. در سطور ذیل به چند محور عمده که نمایانگر ابعادی از منش هدی در بند ۳۵۰ زندان اوین است پرداخته می‌شود:

۱. احساس مسئولیت نسبت به محیط اطراف و

همبندیان: احساس تعهد و مسئولیت همراه با

آگاهی و دقت نسبت به محیط اطراف و اطرافیان یکی از ویژگی‌های چشم‌گیر مرحوم هدی صابر بود که در رفتارش نمود عینی داشت. همه کسانی که به‌عنوان ورودی جدید وارد بند ۳۵۰ می‌شدند هدی در کمتر از ۴۸ ساعت سراغ آنان می‌رفت و از وضعیت و حکمشان می‌پرسید و اگر نیاز ضروری داشتند برطرف می‌کرد و با آنان قرار می‌گذاشت

برای اداره امور بند بسیار جدی بود، تلاش‌های پیگیرانه او به همراه تعداد دیگری از همبندیان باعث شد شورای بند کمیته‌ای برای نوشتن آیین‌نامه بند ۳۵۰ تشکیل دهد که مرحوم هدی نیز یکی از اعضای آن کمیته بود و انصافاً هم برای نوشتن آیین‌نامه و دقت در جزئیات و کامل و جامع بودن آن حداکثر تلاشش را کرد.

۳. دقت و توجه به اعمال مشی دموکراتیک در همه امور:

یکی از ویژگی‌های مرحوم هدی که به نظر من انعکاس افکار و نظریات سیاسی‌اش در صحنه زندگی و به‌واقع منش برگرفته از مشی سیاسی ایشان بود اهمیت‌ی بود که برای پایبندی به روش و مشی دموکراتیک در همه امور زندان و روابط میان نیروها داشت. به‌عنوان کسی که چند ماه با او هم‌اتاقی بودم تأکید بر روش‌های دموکراتیک در تصمیم‌گیری‌های ریزودرشت و پایبندی متعصبانه به تصمیمات جمعی را در رفتار ایشان بارها مشاهده کردم. از جمله اینکه ما در اتاق یک، دفتری داشتیم که



خلاصه تصمیمات جلسات عمومی اتاق را که معمولاً هفته‌ای یک‌بار و گاهی به‌ضرورت بیش از آن تشکیل می‌شد یادداشت می‌کردیم و مصوبات جلسات معمولاً ملاکی برای اداره امور اتاق بود اما به دلیل پراکندگی این تصمیمات پیش می‌آمد که میان اعضای اتاق و یا مسئول اتاق با تعدادی از هم‌اتاقی‌ها در اجرای مصوبات اختلاف‌نظر درمی‌گرفت هدی با تشکیل چند جلسه این نظر را به تصویب اعضای اتاق رساند که از مجموعه مصوبات آیین‌نامه‌ای برای اتاق تنظیم شود که روی یک برگ کاغذ نوشته شده و در معرض دید

سوره فاطر دعوت می‌کرد. موضوع برقراری ارتباط در همان روزهای اول تقریباً برای همه صادق بود و نوع اتهام آن‌ها تفاوتی در این موضوع ایجاد نمی‌کرد.

۲. تلاش برای ایجاد وفاق و همدلی در بند:

هدی برقراری ارتباط با گروه‌های مختلف سیاسی حاضر در زندان و ایجاد یک گفتمان مؤثر با آن‌ها و فراهم کردن زمینه مساعد برای ایجاد همدلی هرچه بیشتر میان آن‌ها را هم جزء وظایف اصلی خود می‌دانست به‌طوری‌که جلسات متعددی با نمایندگان گروه‌های اصلاح‌طلب حاضر در بند و همچنین با زندانیان دهه ۶۰ که مجدداً به زندان آمده بودند برگزار می‌کرد و سعی داشت موضوعات مهم و اساسی را که در ذهن داشت با آن‌ها مطرح کند و حتی نقد مشترکی از عملکرد گذشته آن‌ها و فعالیت‌های مشترکی که احیاناً خودش و یا نیروهای ملی مذهبی همراه با آن‌ها به انجام رسانده بودند داشته باشد. با توجه به تنوع طیف‌های سیاسی حاضر در بند که

اکثراً در پی حوادث پس از انتخابات ۸۸ دستگیر شده بودند از جبهه مشارکت و جوانان جنبش سبز گرفته تا هواداران سازمان مجاهدین، این تنوع در افکار و مشی و عملکرد سیاسی این نیروها به چشم می‌خورد و همین تنوع و اختلاف‌نظرها در مسائل سیاسی می‌توانست به مسائل صنفی هم وارد شود و در کار مدیریت جمعی بند در امور صنفی مربوط به زندانیان اخلال ایجاد نماید. هدی بخشی از وقت خود را برای حل این اختلافات و ایجاد همدلی و همراهی در امور صنفی بین زندانیان می‌گذاشت و در ایجاد تصمیمات مشترک

بود و من مورد دیگری را غیر از ایشان مشاهده نکردم که طرح‌هایی را که ایشان برای آراستن سفره داشت انجام دهد، به طوری که سفره را قبل از صرف غذا شبیه میزهای رستوران می‌آرایید و با توجه به شرایط خاص زندان نشستن برکنار چنین سفره متفاوتی تنوعی در زندگی روزمره هم‌بندیان ایجاد می‌کرد. همین‌طور در آشپزی و آماده کردن غذا هم با سلیقه خاصی عمل می‌کرد. بارها به ظرف غذایی که روی اجاق گذاشته بود سر می‌زد و می‌گفت این گونه رسیدگی به غذا باعث می‌شود غذا جا بیفتد و طعم خاصی پیدا کند. علاوه بر این‌ها اگر در مواردی فردی در انجام امور محوله و وظایف جمعی کوتاهی می‌کرد، به‌ویژه در سطح بند و یا دست به اقدامی خودسرانه می‌زد که مورد وفاق جمع نبود، هدی عکس‌العمل نشان می‌داد و انتقاد می‌کرد و سعی می‌کرد طوری عمل شود که این اقدامات موجب ایجاد اختلاف یا تضییع حقوق هم‌بندیان نشود اعمال جدید در انجام امور جمعی باعث می‌شد در برخی موارد برخوردهایی میان فرد سهل‌انگار با ایشان ایجاد شود و در واقع حضور هدی خود مانعی برای هر نوع خودسری و تکروی در امور جمعی از سوی سایرین بود. البته عده دیگری از هم‌بندیان بودند که آن‌ها نیز در این‌گونه موارد حساسیت و عکس‌العمل نشان می‌دادند و معمولاً در این‌گونه موارد با هدی همراهی می‌کردند و در مجموع تحولاتی که در ۳۵۰ اتفاق افتاد حاصل تلاش و همفکری و همراهی تعداد زیادی از هم‌بندیان بود که البته نقش ویژه هدی را در این خصوص نباید از یاد برد.

۵. احترام به پیش‌کسوتان و تلاش برای حفظ شان و جایگاه زندانی سیاسی: اهمیت و حرمتی که هدی برای پیش‌کسوتان و ارج نهادن به زحمات آنان قائل بود جزئی جدایی‌ناپذیر از

عموم گذاشته شود تا در صورت بروز اختلاف مورد استناد قرار گیرد. این کار به کمک چند نفر با صبر و حوصله انجام شد و آیین‌نامه‌ای در سه صفحه تنظیم شد که مجدداً به رأی گذاشته شد و پس از تصویب نهایی روی دیوار نصب شد. این آیین‌نامه به لحاظ اصولی به حدی منظم و جامع بود که حتی روش تغییر در مفاد آن هم در آن ذکر شده بود و تا مدت‌ها بعد از شهادت هدی هم مورد استفاده جمع قرار گرفت، به طوری که آیین‌نامه اتاق یک در بند زبازد شد و بعضی از هم‌بندیان به شوخی و بعضی هم با کمی جدیت نقدهای غیرمنصفانه‌ای به این آیین‌نامه وارد می‌کردند و از آنجا که اتاق یک در شیوه مدیریت علاوه بر آیین‌نامه، مدیریت شورایی را نیز به کار گرفته بود. نظام اداره اتاق را با برخی کشورهای کمونیستی مورد قیاس قرار می‌دادند.

۴. حساسیت در انجام وظایف جمعی و

امور مشترک در مورد خود و دیگران: هدی همان‌طور که از چنین شخصیتی انتظار می‌رفت، نسبت به انجام تکالیف جمعی و تقسیم کارهای مربوط به امور جاری بسیار منظم، دقیق و حساس بود. رسم بود که هرروز دو نفر از افراد اتاق به نوبت کارهای عمومی اتاق را به انجام برسانند که به آن‌ها شهردار یا کارگر اتاق گفته می‌شد، هدی روزهایی که کارگر اتاق بود تقریباً بقیه برنامه‌هایش را تعطیل می‌کرد و به همراه همکارش به‌دقت همه وظایف محوله را انجام می‌داد و حتی در مواردی به اموراتی که خارج از عهده کارگری اتاق بود به‌دقت رسیدگی می‌کرد. از جمله نظافت بعضی از اشیاء و زوایای اتاق که به فراموشی سپرده شده بود و همچنین انجام سفره‌آرایی در سه وعده غذایی که در واقع مرتب کردن و آماده کردن وسایل جهت صرف غذا بود که تقریباً خاص هدی

بر اجرای حکم نگذاشت بعد از اجرای حکم نیز هدی نقش مؤثری در بزرگداشت و برپایی مراسم برای ایشان ایفا کرد و حتی در یک مورد که دو سه روز پس از اجرای این احکام، تعدادی از هم‌بندیان در حال انجام مسابقه فوتبال دستخوش هیجانات بازی شدند، به آن‌ها تذکر داد و از آن‌ها خواست حداقل تا چند روز به حرمت هم‌بندیان اعدام شده از ابراز احساسات متداول پرهیز کنند. در مورد دیگری که یکی از هم‌بندیان با اتهام غیرسیاسی اعدام شد، هدی از ۳۰ نفر از هم‌بندیان خواست که هر کدام یک جزء از قرآن کریم را جهت شادی روح آن هم‌بندی تلاوت کنند و خود نیز یک جزء را بر عهده گرفت. اهمیت و حساسیت هدی برای جایگاه زندان و زندانی سیاسی انسان را به یاد خاطرات نقل شده از زندان‌های قبل از انقلاب و دهه شصت می‌انداخت و به‌واقع هدی حال و هوای همان دوران را از زندان و زندانی‌ها انتظار داشت.

سخن گفتن از منش مردی که با عقایدش زندگی می‌کرد و هر مسئله‌ای را نخست از زاویه تفکر و باورهایش می‌دید و هر چه می‌کرد در راستای تحقق بخشیدن به افکار انسانی‌اش بود مقوله ایست که نه در توان فردی چون من است و نه در این فرصت کوتاه می‌گنجد، هم‌زمان با حضور هدی در زندان بزرگان دیگری نیز دوران زندان خود را می‌گذراندند و اطمینان دارم که نه فقط این بزرگان، که همه هم‌بندیان معاصر با هدی، خاطرات عمیق و انبوهی از منش و رفتار او در زندان دارند که شایسته است فرصتی پیش آید و این خاطرات جهت ثبت در تاریخ جمع‌آوری و در اختیار دوستدارانش قرار گیرد.

منش و شخصیت اوست که البته بر هیچ‌یک از آشنایان او پوشیده نیست، این منش در زندان نیز سرلوحه امور هدی بود و بر حفظ حرمت و احترام پیش‌کسوتان چه در داخل و چه در بیرون زندان تأکید ویژه داشت، در جریان اعتصاب غذا در صحبت‌هایی که با هم داشتیم هدی تأکید می‌کرد که در صورتی که پیامی از بزرگان ملی مذهبی برای شکستن اعتصاب برسد، ما به حرمت آنان به اعتصاب پایان خواهیم داد و چه حیف که این پیام به دلیل قطع همه امکانات ارتباطی از جمله تلفن، زمانی به زندان رسید که هدی در اثر عارضه قلبی

به بیرون از بند منتقل شده بود. هدی برای شان و جایگاه زندان و زندانی سیاسی هم حرمت خاصی قائل بود و این مسئله در نوشته‌ها و گفته‌های هدی از جمله در کتاب سه هم‌پیمان عشق هم مشهود است. به همین دلیل اگر احساس می‌کرد که جایی رفتاری از کسی سر می‌زند که در شان و جایگاه زندانی سیاسی نیست با او صحبت می‌کرد و دوستانه انتقادش را

عنوان می‌کرد، در مورد احکام به ناحق اعدام که در سال ۸۹ در مورد چند نفر از هم‌بندیان اجرا شد، هدی (علی‌رغم اختلاف دیدگاه و مواضع سیاسی) تلاش کرد با روش‌هایی که خود می‌توانست از اجرای این احکام جلوگیری کند. از جمله روزی که مرحوم جعفر کاظمی و محمدعلی حاج آقایی را برای اجرای حکم از بند بردند، هدی به هر نحو ممکن با مأمورین امنیتی مرتبط با پرونده خودش دیدار کرد و به آن‌ها در مورد عواقب اجرای این حکم و ناعادلانه بودن آن هشدار داد و از آن‌ها خواست که به هر شکل ممکن اجرای حکم را متوقف کنند. ولی متأسفانه این تذکر به‌جا تأثیری

به‌عنوان کسی که چند ماه
با او هم‌تاقی بودم تأکید بر
روش‌های دموکراتیک در
تصمیم‌گیری‌های ریز و درشت و
پایبندی متعصبانه به تصمیمات
جمعی را در رفتار ایشان
بارها مشاهده کردم.

منش: روح جمعی تحول

جواد رحیم پور

در جامعه دارد. برای تزریق منش به فرایند تحول، هدی صابر بیانی انضمامی و کاملاً غیر تجریدی را برگزیده است و در جای جای تبیین مفهوم و انتظارات خود از منش، به سرعت وارد مصداق‌ها و عینیت‌ها می‌شود.

بهر روی برای هدی صابر منش تنها یک توصیه نیست و جزئی از تئوری تحول‌خواهی اوست. بدین سبب منش در برابر محافظه‌کاری قد علم می‌کند و راهی پایدار در مسیرنقطه‌چین تاریخ انسان می‌گشاید.

منش از مشی جدا می‌شود. منش ثابت است و مشی دچار تحول می‌شود. این‌همه تبیینی از منش می‌دهد که خود قابل‌بررسی و ارزیابی است. این نوشتار به اجمال ابعاد تئوریک منش از دیدگاه هدی صابر را موردبررسی قرار می‌دهد.

تعریف منش

«منش، مراتبی چند بالاتر از سجایاست. حاوی مجموعه خصایلی که در صاحبش، «ملکه» شده و «عاریتی» نیست. چسبی است پیونددهنده میان خود مهارشده با خارج از خود. منش در مقابل

دغدغه تغییر و تحول سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، شاخصه مهمی در تحول راهبردی تاریخ معاصر ایران است. باین‌حال روند این تغییر و پیامد تحول در طول ۱۵۰ ساله اخیر در یک ارزیابی کلان هنوز به دستاوردهای مطلوب نرسیده است و به‌ویژه ساختارهای جامعه خود به مانعی جدی در برابر این تحول‌خواهی تبدیل شده است.

نیروهای اجتماعی تحول‌خواه نیز، در مدار تغییر به تعبیر و گمان مرحوم هدی صابر در غیاب منش و فقدان پروژه قابل‌استمرار و درک تاریخی واقعی نتوانسته‌اند ایفای نقش کافی داشته باشند.

یکی از الزامات بسیج سیاسی و اجتماعی رو به تحول و «نقطه‌چین مسیره‌های متعدد انسان و . . . تاریخ»^۱ وجود و بروز منش است. به عبارت بهتر و دقیق‌تر هدی صابر، منش را یک ضرورت در روند بسیج سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کند و فقدان آن را از جمله دلایل مؤثر و ناتوانی در انتشار پیام تحول‌خواهی و به عقب راندن موانع اجتماعی و ساختاری ضد تحول تلقی می‌کند.

با این نگاه، منش اگرچه ظهور و بروز فردی دارد اما مقصد و ثمره نهایی آن رسوخ و رسوبی است که

افراد، مناسبات و رابطه پایدار و گسترده برقرار نمی‌کند. آنچه چسب اجتماعی منش را هویدا می‌کند، منابع و ارزش‌های مشترک دینی یا انسانی است که در فردی ملکه شده و عاریتی نخواهد بود. هرچند هدی صابر، کسب منش را در نیروهای مذهبی خلاصه نمی‌کند اما به نظر می‌رسد عنصر مذهب را در احراز منابع کسب منش، لازم و تعیین‌بخش می‌داند. او در طرح بحث «در نقطه میانی ملیت و ایمان»^۴ تأکید می‌کند: «داشتن» مردم و ارج‌گذاری خرد و کلان و هم‌زمان، دستی بر شانه مام نهادن، میراث بری

دو پهلوی تختی از خُلق و پیشینه ایرانیان.^۵

«پهن کردن لنگ نماز در کنار هر تشکی و گودی، نماز ظهرهای مسجد هدایت و پا بحتی طالقانی، جلسات هیئت مذهبی خانی‌آباد و مسجد قندی، دعامندی پیش از هر هم‌وردی، پرهیز از ناراستی، دل‌صافی و تن‌پاکی و... نیز در میانه سجاده مذهبی»^۶ مجموعه

رفتاری مذهبی از تختی بر جای می‌نهد. از این رو «تختی برآیند خلیقیات تختی، نقطه‌ای طبیعی و عینی در تقاطع مذهب و اخلاقیات ایرانی است.»^۷ علاوه بر این‌ها، محیط زندگی و تجارب کاری او از دیگر منابع احراز منش به شمار می‌رود. هدی صابر در نمونه بالا به‌صورت مطالعه‌ای تجربیدی منابع احراز منش را مورد جستجو قرار داده است. اما در مورد امام حسین بحثی تئوریک و باین‌حال به اتکای دین در احراز منش ارائه می‌کند. «استراتژی امام حسین در عاشورا این سه عنصر بوده: نفی بیعت، رفع انحراف، حذف ارتفاع.»^۸ او

شرایط و نیز در واکنش به این رفتار و آن کردار، فرونمی‌ریزد و بالذات و خودبنیاد است.»^۲

همان‌طور که تعریف هدی صابر از منش نشان می‌دهد، منش یک وجه درونی دارد و یک وجه بیرونی. وجه درونی منش همان خصایل ملکه شده صاحب آن است به‌قصد خود مهارشده با خارج از خود. وجه بیرونی منش نیز کارکرد منش است در واکنش به این رفتار و آن کردار، فرونمی‌ریزد.

به‌عبارت‌دیگر اساساً منش خصایل بالذات و خودبنیادی است که فرد را برای حضور در جامعه واجد پایداری می‌کند.

امر اجتماعی و مداخله در امور اجتماعی بدون منش، سمت و سویی در جهت منافع فردی به خود می‌گیرد و نقشی در تحول عمومی ندارد.

منابع احراز منش

هرچند هدی صابر در تعریف منش بر خصایل بالذات و خودبنیادی تأکید دارد اما این به

معنای پذیرش هر نوع خصلتی به معنای منش نیست. اگر این موضوع مراد بود اساس بحث منش منتفی می‌شد و جنبه و انتظار اجتماعی از منش از بین می‌رفت. فروریختن فرد موضوع مهمی نبود و حداکثر مسئله‌ای فردی تلقی می‌شد.

از طرفی فرد صاحب منش به‌مثابه چسبی اجتماعی است و می‌گوید «چسب که نباشد، رابطه نیز نیست؛ این جان‌مایه فقدان رابطه ملموس و کیفی نیروها با توده‌هاست. «منش» ی که گم‌گشته این دوران است، چسب است»^۲

بنابراین جامعه با خصایل فردی و غیراجتماعی

صابر منش را فقط در روشنفکران

نمی‌جست و داشتن منش را

به همه طبقات تسری می‌داد

و امکان بروز آن را در همگان

می‌دید. به‌ررویی، روشنفکر

امروزین از نظر هدی صابر توان

«آغازگری» ندارد و دلیل آن هم

نداشتن منش است.



عرصه اجتماعی برای ایفای نقش اجتماعی و برخورد با انسان ارتفاع گرفته. شناخت منبع ارتفاع در هستی یعنی خداوند، از کلیدی‌ترین، عبارت‌های منابع احراز منش از کانون دین است. نداشتن ارتفاع یا «قوز تواضع»^{۱۱} در جایی دیگر از نشانه‌های مهم منش در ادبیات و منش‌شناسی صابر به شمار می‌رود.

منش و مسئولیت اجتماعی

صابر ورود به عرصه اجتماع در غیاب منش را، حرکتی ابتر و یا حداکثر اقدامی فردی و خارج‌ازمسیر نقطه‌چین تاریخ و تحول می‌داند. «چرا الآن نیروها حرف دورانی ندارند؟ چرا فهم

می‌افزاید «خدا دشمن ارتفاع است»^۹. از نظر هدی صابر حذف ارتفاع، مقدمه‌ای کیفی برای بروز منش و ایفای مسئولیت اجتماعی است. «این فراز امام حسین بسیار مهم است. «جان من، با شما و خاندان من با خاندان شماست». هیچ تفاوتی میان آغازگر با پیرامون وجود ندارد، هیچ امتیاز طبقاتی‌ای هم نیست. خیلی مهم است. ادبیات، ادبیاتی کیفی است؛ ادبیات انسانی که ارتفاع ندارد. انسانی که ارتفاع ندارد می‌تواند با انسان ارتفاع گرفته برخورد کند»^{۱۰}

در اینجا، هدی صابر به صورت فشرده چند نکته مهم در احراز منش را مطرح می‌کند. این نکات عبارت‌اند از: شناخت منبع ارتفاع در هستی یعنی خداوند، حذف ارتفاع درونی و بیرونی، ورود به

و ایده دورانی ندارند؟ چرا دیگر سپهری ساخته نمی‌شود و افراد کلیدی و صاحب انسجام و کریستال پس پیشانی نداریم؟ فرد منسجم، پیرامون را منسجم می‌کند... فرد مشوش پیرامون را مشوش می‌کند. ما الآن فقط تشویش‌ها را می‌بینیم. تشویشی که در جریان روشنفکری، در حاکمیت جمهوری اسلامی و در نسل نو هست... آغازگری نیست. کریستال‌بندی نیست، طاق‌ضربی‌زنی نیست. طاق‌ضربی‌زن، کریستال‌بند، انسان‌های منسجم‌اند. چه مذهبی باشند، چه مذهبی نباشند.»^{۱۲}

صابر با بررسی و نقد روشنفکری معاصر، نقدهای خالی از درک شرایط تاریخی و نفی حرکات دوران‌ساز سابق، نشان‌دن نگاه ژورنالیستی و بدون لمس شرایط به‌جای اتخاذ استراتژی دوران‌ساز، متوجه شد، خلأ منش موجب کم‌رنگ شدن بسیاری از اقدامات تحول‌آفرین گذشته و دستکم افزایش طول فاصله نقطه‌چین مسیر تحول شده است.

او منش را فقط در روشنفکران نمی‌جست و داشتن منش را به همه طبقات تسری می‌داد و امکان بروز آن را در همگان می‌دید. به‌هرروی، روشنفکر امروزین از نظر هدی صابر توان «آغازگری»^{۱۳} ندارد و دلیل آن هم نداشتن منش است.

تفاوت منش و روش

هدی صابر از فیکسیسم به‌شدت پرهیز می‌داد. این هشدار نه در سطح منش، که در سطح بینش و روش بود. او با توجه به درک فهم دورانی از روش و منش، آن را متغیر می‌دانست ولی بر ثابت بودن منش اصرار داشت. تلقی تغییر در منش نزد هدی صابر مساوی تشویش در شخصیت و امتداد ذهنی

و عینی آن بود. «همچنان که «بقای انرژی»، «اصل» است، «بقای عشق» و «بقای منش» نیز «اصل» است. او بر این باور بود که منش را یافتن و «روز کردن» خوش است. و تأکید داشت که بحث «منش» از «منشی» جداست: «منشی‌ها متناسب با شرایط،

تغییر یافتنی، اما منش‌ها پایدارند»^{۱۴} اصل بقای منش اختراعی نظری است که هدی صابر در تبیین منش به آن رسیده است و کاملاً مرز آن با منشی را روشن می‌کند.

رابطه منش با تغییر و تحول خواهی

انسان مطلوب هدی صابر، انسان‌مدار تغییر بود. این انسان پروژه تعریف می‌کند و آن را به مسیر نقطه‌چین تحول می‌آورد. البته تنها انسان‌های دارای منش هستند که می‌توانند پروژه خود را پیش برند و در وسط شرایط، میانداری کنند. او تصریح می‌کند «خدا در فیکس، در ثبوت و در ثبات، به هیچ جنبنده‌ای کمکی نکرده است»^{۱۵}

منش، دیگرخواهی منافع و به اشتراک گذاشتن منافع و امکانات است، بدون منش، انسان‌ها به ورطه انواع محافظه‌کاری می‌افتند. نازل‌ترین سطح محافظه‌کاری، خروج از مدار تغییر و کسب منافع کاملاً فردی است. پیگیری منافع گروهی و حذف سایرین نیز نوعی محافظه‌کاری ارتقا یافته است.

اما منش‌دار، منافع را به اشتراک می‌گذارد بدون لحاظ کردن طبقه و هر نوع تفکیک اجتماعی دیگر. هدی عبارات مهم و رگباری زیادی در زمینه رابطه منش و تحول خواهی دارد. او می‌گوید:

«انسان کلاسیک هستند یا انسان غیرکلاسیک.

غیرقابل محاسبه بودن فعال سیاسی و اجتماعی است. منش‌داری، راهی برای مقابله با تاکتیک‌زنی و یا وسیله شدن هدف در امر مبارزه است. همچنین منش‌داری خود مکانیسم خود به خودی پایش و عدم تظاهر به منش‌داری را درون خود دارد. زیرا منش‌داری به معنای به اشتراک گذاشتن منافع است. هر روندی در انحصار منافع و حذف دیگران از به‌راحتی قابل تشخیص است و خارج از مدار تغییر. بنابراین در منش، جایی برای تظاهر به منش نیست.

در حوزه منش، میانه بازی نیز راهی ندارد. زیرا منش‌دار، «پشت به حکومت و رو به مردم»^{۱۷} دارد. نمی‌توان هم رو به مردم داشت و هم سرباز دیگری بود. مرحوم صابر که دغدغه تحول و جامعه را داشت به دنبال به اشتراک گذاشتن منافع با مردم بود و از منش‌دار را صاحب صلاحیت و امکاناتی می‌دید که از پستان قدرت شیر ندوشیده است.

منش تنها يك عينيت فردی نیست، بلکه منش‌دار، جامعه را نیز صاحب منش (باردار) می‌کند. منش روح جمعی تحول را در جامعه القا می‌کند و در برابر محافظه‌کاری و خودبینی منافع مصونیت می‌بخشد.

مأخذ:

۱- ۸-۹-۱۰-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶. آموزش عاشورا؛ دینامیسم سه‌گانه سخنرانی شهید هدی صابر در محرم (دی‌ماه) ۱۳۸۷. عنوان اصلی سخنرانی، «جامه‌دان پروپیمان»، سایت در فیروزه‌ای، سخنرانی‌ها ۲ الی ۷-۱۱-۱۴-۱۷. منش از کف رفته - باز نشر - نشریه‌ی چشم‌انداز ایران - مؤخره‌ی ویژه‌نامه‌ی «جای خالی، جای سبز» - زمستان ۱۳۸۸ - این مقاله در دی‌ماه ۱۳۷۶ در سی‌امین سالگرد وداع تختی، در مجله ایران فردا با نام مصطفی ثاقبی به طبع رسیده بود.

خیلی‌ها هم‌عصر امام حسین بودند، ولی انسان‌های کلاسیک بودند. انسان‌های کلاسیک با وضع موجود، به‌سرعت به سازش می‌رسند و با آن تقسیم منافع می‌کنند. انسان‌های مدار تغییر، آن‌هایی هستند که وضع موجود را بر نمی‌تابند و مثل خود خدا محافظه‌کار نیستند. . . . اهل مدار تغییر باشید. کپک نزنید، بوی ترشیدگی‌تان حال پیرامونیان‌تان را به هم نزنند. انسان‌های مدار تغییر، مثل امام حسین، انسان‌های حافظ وضع موجود نیستند... آدم محافظه‌کار، کسی که اهل مدار تغییر نیست، می‌گوید من چطور بیایم داخل؟»^{۱۶}

این داده‌های نظری، منش را جزئی لاینفک از انسان‌شناسی هدی صابر می‌کند که خود جای بحث ویژه‌ای دارد.

جمع‌بندی

جان‌مایه بحث هدی صابر از طرح بحث منش، دستیابی به انسان‌مدار تغییر و به اشتراک گذاشتن منافع و امکانات است.

هدی صابر، منش را مرز انسان‌شناسی کلاسیک و غیر کلاسیک قرار می‌دهد و آن را لازمه انسجام‌بخشی به جامعه و مسیر تحول آن برمی‌شمارد.

بنابراین، منش تنها یک عینیت فردی نیست، بلکه منش‌دار، جامعه را نیز صاحب منش (باردار) می‌کند. منش روح جمعی تحول را در جامعه القا می‌کند و در برابر محافظه‌کاری و خودبینی منافع مصونیت می‌بخشد.

یکی از عارضه‌های مهم بی‌منشی، تاکتیک‌زنی و

آنچه از آقای صابر دوست نداشتم و چرا دوستش دارم!

میکائیل عظیمی

من تا آن حد مسلمان و شریعت‌مدار نیستم. چون می‌دانم بر افشای دقت‌های شرعی و انجام مناسک، رضایت ندارد، بر همین مقدار بسنده می‌شود. جان کلام آن که آقای صابر بسیار بر رعایت امور شرعی دقت داشت، دقتی که من از آن بی‌بهره‌ام و حتی آن را غیرضرور می‌دانم.

- کسانی که آقای صابر را حتی برای یک بار ملاقات می‌کردند، در می‌یافتند که با فردی غیرمتعارف روبه‌رو هستند. او برای خود مرام ویژه‌ای داشت. مرا می‌دید که سبب شده بود سبک زندگی خود را داشته باشد. بیدارباش‌های زود هنگام، کار سخت و زیاد، پذیرفتن بارهای بر زمین مانده، تا دیروقت کار کردن، تحرک بالا و غیره جملگی برآمده از سبک زندگی‌ای بودند که او برگزیده بود. در این سبک زندگی باید لباس و پوشش ساده و بی‌پیرایه‌ای داشت، باید از تجمل دوری گزید، باید از تفریحات و آرزوهای فردی چشم پوشید و بسیاری از این موارد. در همین سبک زندگی است که باید بر خود بسیار سخت گرفت. خود و آرزوها و تمایلات فردی، کم‌رنگ می‌شوند و دیگران، جای آن را می‌گیرند. این سبک زندگی بود که ساعات طولانی کار و پیگیری امور متعدد و بیش از آن متنوع را ناگزیر می‌کرد. من آن گونه نبوده

برخلاف انتظار و و حتی خواست اولیه، تقدیر چنان شد تا از نگاهی کاملاً فردی و شخصی درباره یکی از تأثیرگذارترین دوستان و معلمان خود سخن بگویم. چرخ زمانه آن گونه چرخید و طور به طور شد تا در برابر این پرسش قرار گیرم که چرا دوستی با هدی صابر، افتخار و خاطره پرشکوهی بوده و هست. اما چون قرار بر سنت‌شکنی است و کنار زدن رویه‌های مرسوم، این نوشتار به آنچه از آقای صابر نمی‌پسندیدم و دوست نداشتم، اختصاص دارد؛ به آنچه که نمی‌خواهم و نمی‌پسندم. در ادامه نیز تلاش می‌کنم توضیح دهم که چرا علی‌رغم این دوست‌نداشتن‌ها، باز دوستی با وی را مایه افتخار و سربلندی می‌دانم.

آنچه از آقای صابر نمی‌پسندیدم!

به عنوان کسی که چند سال و چند ماهی با هدی صابر نشست و برخاست داشته و با آن مرد مصمم و پراراده‌خاطراتی چند دارد، با آقای صابر در چند مورد اختلاف نظر داشتم. در او نکاتی بود که دوست نداشتم آن گونه باشم:

- هدی صابر، مرد شریعت بود؛ آن هم سفت و سخت. دقت و شاید وسواس داشت تا شریعت و احکام شرعی را رعایت کند. این دقت‌ها و رعایت برخی جزئیات برای من قابل قبول نبود. حداقل

پیشکسوتان و پیشگامان خود را داشت و هرگز در مواجهه با آنها از دایره ادب و نزاکت خارج نشد، نه در علن و نه در خفا.

۴- آقای صابر اسیر چارچوب نبود. ذهن خلاق و تلاش برای عبور از چارچوب‌های رایج و مرسوم ذهنی، از وی فردی خلاق ساخته بود، خلاقیتی که در همان دقایق نخست بحث با او، یکه‌تازی می‌کرد و خلاقیتی که پندآموز بود و مایه عبرت.

۵- آقای صابر بسیار گشاده‌دست بود. با تمام مشکلات مالی و زندگی ساده و زیست سخت‌گیرانه‌ای که داشت، با تمام آن که به خود بسیار سخت می‌گرفت، به گاه هدیه دادن و میهمانی‌ها و سرکشی به دوستان، بسیار گشاده‌دست بود. شاید گاهی هم افراط می‌کرد. اما این گشاده‌دستی را نه از سر تفاخر و به رخ کشیدن و نه تصنعی و نمایشی که از صمیم قلب و از عمق وجود داشت.

۶- و آقای صابر رفیق دست‌گیر بود. با تمام مشکلاتی که افرادی چون او داشته و دارند، علی‌رغم تمام مشغله‌های متعدد و فراوانی که داشته و دارند، آقای صابر دست‌گیر دوستان بود و تا حد توان آنها را یاری می‌کرد. چنان به یاری دوستان می‌رسید که گویی هیچ کار و مشغله دیگری ندارد و برنامه روزانه خود را معطوف آن می‌کرد.

این گونه بود که خوشحالییم و بر خود می‌بالیم که هدی صابر به دنیا آمد، خرسندیم که توفیق درک او را داشتیم و آرزومندیم که چون او بسیار شوند که مایه خیر و آبادی و سربلندی این دیار و مردمان است.

و نیستم. در واقع باید اعتراف کنم که نمی‌توانم پیرو چنین سبک زندگی‌ای باشم. نمی‌خواستم و نمی‌خواهم چنان سبکی برای زندگی داشته و آن را قابل توصیه نمی‌دانم.

اما ناگزیر پرسشی در میان خواهد جوشید که چرا با این همه اختلاف، اختلاف‌هایی جدی و پررنگ، دوستی با آقای صابر ادامه داشت و چرا او را دوست داشته و داریم؟ پاسخ بسیار ساده است:

۱- آقای صابر دگم نبود. با همه شریعت‌مداری و با همه دقت‌هایی که در رعایت امور شرعی و دینی خود داشت، افراد غیرمتشرع نزد وی با دشواری

روبه‌رو نبودند. هیچ گاه تکلفی در میان نبود. شریعت‌مداری خود را تحمیل نمی‌کرد. همین ویژگی بود که او را با جوانانی آشنا کرده بود که به مد روز لباس بر تن داشتند و موها آراسته بودند، و چند ساعت بعد او را نزد پیرانی سرد و گرم چشیده نمی‌نشانند.

۲- آقای صابر (به گفته خود) عمل تراز تحلیل داشت. اگر به تحلیلی می‌رسید هم‌سنگ آن عمل می‌کرد. به بیان دیگر کردارش با پندارش هماهنگ بود. چیزی بر زبان می‌راند که بتواند و حتی بیشتر، هم‌سنگ آن عمل کرده بود. حتی از این هم فراتر بود و در این مسیر پیشگام بود. دوستانی

که با او دم‌خور بوده‌اند خاطرات متعددی از پیشگامی‌های وی دارند.

۳- او احترام و حرمت پیشکسوت را داشت. در هر زمینه و در هر موضوعی با تمام اختلاف‌نظرها و با تمام انتقادهایی که داشت، حرمت و احترام

کسانی که آقای صابر را حتی برای يك بار ملاقات می‌کردند، در می‌یافتند که با فردی غیرمتعارف روبه‌رو هستند. او برای خود مرام و ویژه‌ای داشت. مرامی که سبب شده بود سبک زندگی خود را داشته باشد. بیدارباش‌های زود هنگام، کار سخت و زیاد، پذیرفتن بارهای بر زمین مانده، تا دیروقت کار کردن، تحرك بالا و غیره جملگی بر آمده از سبک زندگی‌ای بودند که او برگزیده بود.

هدی صابر، برانداز تفکر ایستا نه برانداز سیاسی!

فانی را وداع گفته است. هر زندانی برای خودش یک زندگی در ارتباط با بیرون تعریف می‌کند و او نیز. در ذهن خویش مهندس را غسل می‌دهد و کفن می‌کند و خاطراتش را از پیر و مرادش مرور می‌کند. به تشییع جنازه می‌رود! ندای لا اله الا الله تشییع‌کنندگان در سلولش او را همراه و هم‌نوا می‌کند. به هاله داغدار تسلیت می‌گوید و با نهاد ناآرامش به این طرف و آن طرف می‌رود و با تمام حواسش مراقب جمعیت است و با تهیدی وجودی در پی حفاظت از همه است، مبادا کسی دچار آسیب شود!

لا اله الا الله، لا اله الا الله جمعیت او را آرام می‌کند ولی ناگهان صدای هاله افتادا! هاله افتادا! او را در سه کنجی سلول می‌خکوب می‌کند و تمام سلول‌هایش را به لرزه‌ای جانکاه می‌اندازد. گوشش زنگ می‌زند و پاهایش که توان ایستادن را از دست داده خم می‌شود و در راستای قطر، چشمش به سه کنج مقابل خیره می‌گردد. اما او به ماندن در سه کنج عادت ندارد و آدمی نیست که در احساسش آرام گیرد؛ او آدمی نیست که چون چیزی را احساس می‌کند خیال کند کاری کرده است و درآمیختن با خیال در بستر احساس را حرام می‌داند. مصمم می‌شود و . . .

لا اله الا الله، لا اله الا الله. . .
ناگهان خبر تکان دهنده‌ای از زندان تحیر دلواپسان در بند را بر می‌نگیزاند؛ مردی در زندان کشته شده است، بعد از دو روز و نه از مجرای

چهره‌ای مصمم، نگاهی جدی و تیز و داستانی محکم و گرم. بری از بد قولی و بد عهدی و آشوبناک از آن. فسفر می‌سوزاند تا ایده خلق کند و اهل تخصیص وقت برای تحقق ایده‌هایش. البته و صد البته که به حکم انسان بودنش در حال تجربه کردن و آزمون است، خطا می‌کند و اشتباه دارد ولی به خوبی توبه را فرا گرفته و اهل بازگشت، بررسی، وارسی و جمع‌بندی است. از این‌رو نظمش نسبت به محیط اطراف افزون‌تر و رفتارش جدی‌تر است و این موضوع تطبیق او با محیط اطراف را کمی دچار مشکل می‌کند و چهره‌ای تند از او حتی در ذهن دوستانش نقاشی می‌کند. ولی او به سبب جدی بودن در حال جستجو برای ارتباط هرچه بیشتر با آنچه به صورت واقعی جریان دارد، است. از موسی می‌گوید، از ضربه مشتش و جدیت او و خطای استراتژیکش؛ او را الگویی عینی و بدون احتیاج به خوابگذار می‌داند.

کسانی که با او از نزدیک آشنا بودند و حشر و نشر داشتند، سیر تعدیل و تعامل او با اجتماع و اطرافیان را لمس می‌کردند. و البته تمامیت‌خواهان که جدیتش را با منافع خود در تضاد می‌بینند و او را در مقابل خود همچو سدی محکم می‌یابند، تصویری خشن از او ارائه می‌دهند و سرانجام بعد از وقایع سال ۸۸ بدون هیچ دلیلی و بر اساس فضای آن زمان او را در سال ۸۹ به زندان می‌فرستند.
در خرداد سرخ ۹۰ به او می‌گویند عزت ایران دار

در جامعه ما علی‌الاصول اصلاح جامعه با حضور در حاکمیت و یا اینکه چه کسی حاکم باشد پیوند جدی خورده است. هدف نقد این رفتار نیست که به نظر می‌آید با سیر طی شده در جامعه در این سال‌های اخیر اشکالات این نگاه تا حدی مشخص گردیده است. البته لازم به ذکر است که نمی‌شود منکر نقش بسیار جدی حاکمیت در روند اصلاحی جامعه شد. هدی صابر بر اساس توانایی‌های خود، سعیش بود که در نظر و عمل خود را معطل این پیوند نکند. یکی از مصادیق این نگاه پروژه‌ای بود که او جهت توانمندسازی و کار آفرینی در استان سیستان و بلوچستان کلید زد. او با همکاری جدی با ارگان‌های دولت احمدی‌نژاد و حتی بعد از وقایع سال ۸۸ توان خود را مصروف این پروژه کرد. و حال تعجبی است که او را فردی تندرو و رادیکال با جهت‌گیری منفی بدانیم. نمی‌خواهم جزئیات این پروژه را در این نوشته بیان کنم. علاقه‌مندان می‌توانند به سایت این شهید و یادنامه‌های سال‌های گذشته رجوع کنند.

مرحوم شهید صابر دغدغه جدی نسبت به مطالعه تاریخ و کار ایدئولوژیک داشت ولی آن را در حد دغدغه در نطفه خفه نکرد و با عزمی جدی و آن هم در دوران احمدی‌نژاد، در حسینیة ارشاد ابتدا مجموعه کلاس‌های آموزشی مربوط به تاریخ با عنوان «هشت فراز هزار نیاز» را برگزار کرد و سپس کار ایدئولوژیک مبتنی بر قرآن را با عنوان «باب‌بگشا» در حسینیة آغاز کرد که با شهادت او این پروژه به اتمام نرسید.

هدی صابر برانداز بود، او برانداز تفکر ایستایی و فیکسیسم بود. گرچه کلاً با تفکر حاکم بر نظام مخالف بود، ولی براندازی تفکر حاکم بر جریانات سیاسی را در اولویت کار خود قرار داده بود. از این رو او در عین براندازی، یک برانداز عرفی، مصطلح و رایج در جامعه نبود.

رسمی خبر آن به بیرون درز کرده است. اعتصاب غذا کرده بود چون قرار بود محافظ هاله باشد ولی لا اله الا الله...

خبر این جریان در فضای آن زمان، طبیعی است ناآشنایان را به ذهنیتی برانداز نسبت به هدی سوق دهد و دوستانی که شاید اطلاع کمتری نسبت به سیر او دارند و او را کمی تند می‌دانند را نیز به ذهنیتی نه چندان واقعی میل دهد. اما شاید واقعیت چیز دیگری باشد. هدی هنوز جدی و منظم و حتی با افزوده شدن پسوند «تر» کامل‌تر شده و از برخی خشکی‌های در عمل، به تری و لطافت بسیار بیشتری هدایت شده است. نگاهش تیزتر و گرمی دستانش صد چندان گشته و قطعاً پخته‌تر و عمیق‌تر از قبل به هستی می‌نگرد اما این سیر حتی از دید برخی دوستان پنهان مانده است.

شاید این نوشته کمی رنگ و بوی احساس با خود به همراه داشته باشد ولی در تاسی به استاد شهید می‌خواهم در بستر احساس با واقعیات مواجه شوم تا شاید حامل حقیقتی در خور گردم. قصد ایجاد تقدس‌سازی کاذب نیست. در کلام الله مجید، خداوند تعال در عین نقد و یا حتی مزمت و یا نهی از تقدس‌های بی‌مبنا تقدس‌سازی می‌کند. اما تقدس‌سازی او بر اساس رابطه وجودی مخلوقات و آفریده‌هایش با خود او است که در ارتباط با افعال مختار یک لفظ «میزان» نیز بر سر رابطه وجودی افزوده می‌شود. محمد را بشری همانند بقیه می‌داند ولی او را رحمت‌اللعلین می‌خواند؛ چون به جد به رحمت الهی پیوند خورده است. خورشید و ماه را از آن رو که مخلوق او و در سیطره او هستند مقدس می‌داند و نه از آن رو که صاحب ربوبیتی باشند و.... تمایلی به اطاله کلام نیست و فقط به ذکر کوتاهی از یک چند نکته در مورد استاد شهید اکتفا می‌کنم.

آقا هدی

از الگوی زیست روشنفکرانه تا الگوی زیست پیامبرانه

یکم. از دین دیانت سخن گفتن و از پیامبر و خصلت‌های پیامبری صحبت کردن در زمانه‌هایی که حکومتی به نام دین به پا شده باشد بسیار سخت خواهد بود. چراکه هر صحبتی از دیانت و پیامبری رنگ و بوی قدرت و از آن بالاتر طعم توجیه قدرت مستقر را به خود می‌گیرد. اما بر مدار دیانت عمل نمودن و با خصلت پیامبرانه زیست کردن در هر زمان و هر زمینی سخت خواهد بود. دیگر فرقی نمی‌کند زمانه قدرت را بر مبنای مذهب استوار کرده باشد یا مبنای سکولار یا هر چیز دیگر برای توجیهش تراشیده باشد، چراکه «زیست پیامبرانه» الگویی است از یک انسان عاشق دردمند باربردار و به گمانم آقا هدی از این سلك بود.

منظر صاحب ویژگی‌های متمایزکننده نسبت به سایرین بوده‌اند. یعنی در عین اینکه بشری بوده‌اند مثل سایرین و در سرشت و خلقت وجه تمایزی با دیگر انسان‌ها نداشته‌اند اما دارای ویژگی‌هایی بوده‌اند که آن‌ها را شایسته‌ی مقام رسالت نموده و باعث شده از سطح انسان‌های معمولی به تراز «انسان‌های مدار تغییر» برکشیده شوند. بعضی تلقی‌ها این‌گونه تداعی می‌کند که پیامبران، افراد زاهد و عابد و مردم‌گریز و خلوت‌گزیده‌ای هستند که ناگهان به اذن الهی برگزیده می‌شوند تا سروش وحی و پیام الهی را دریافت و به مردم ابلاغ نمایند. یعنی ایشان انسان‌های منفعلی بوده‌اند که پیش از بعثت و چه پس از آن و هنگام

دوم. از دیرباز تلقی وجود داشته که پیامبران به‌ویژه پیامبر اسلام و اهل‌بیت مکرم ایشان را برگزیدگانی می‌دانند که نه در زمین بلکه در آسمان‌ها و در روز الست برگزیده شده‌اند و اصلاً سرشت و خلقت آن‌ها جدا از سایر انسان‌ها بوده است. اما این تلقی نه با اصول علوم طبیعی سازگار است و از همه مهم‌تر نه با نص صریح قرآن، که پیامبر بارها ابراز کرد «من هم بشری همانند شما هستم» (۱)

اما با این حال حتی اگر بخواهیم از منظر برون دینی به پیامبران بنگریم، آن‌ها را مصلحان اجتماعی بزرگی می‌یابیم که دستاوردهای عظیمی در تاریخ تحول و دگرگونی بشر داشته‌اند و از این

چنان جان پیامبران را برافروخته و دردمند و دغدغه دار می‌کند که همین محمل آماده‌ای می‌شود برای پذیرش وحی و دریافت سروش الهی. درواقع تجربه‌ی وحیانی بی‌مقدمه نیست و آنچه نازل می‌شود در پاسخ به پرسش‌ها و در واکنش به نیازها و دغدغه‌های پیامبران است. چه آنکه تا درخواستی نباشد، جوابی هم نخواهد بود (۳). و این چنین پیامبران، در هستی خود را ارتقاء می‌دهند و نسبت به سایرین و حتی دانشمندان و روشنفکران هم عصر خود متمایز می‌شوند و بدل به پیش برندهای عاشق، مؤمن و باربردار می‌گردند.

رابطه‌ی پیامبران با مردم نیز رابطه‌ی ویژه‌ای بوده است. نه آن‌چنان با مردم می‌آمیخته‌اند که خود را به تغافل بسپارند و نه آن‌چنان از ایشان منقطع می‌گشتند که دچار گفتمانی انتزاعی و بیگانه از زبان قومشان گردند. قرآن یکی از ویژگی‌های تمام پیامبران را هم‌زبانی آن‌ها با مردمانشان بیان می‌کند (۴). از مجموع این ویژگی‌هایی که برای پیامبران برشمردیم می‌توان الگویی برای زیستن به دست آورد

و آن را «الگوی زیست پیامبرانه» نامید. الگویی که در آن مشاهده گری، دردمندی، دغدغه داری، پرسشگری، مسئله‌داری، اصطکاک با پیرامون، هم‌زبانی با مردم و... از ویژگی‌های عمومی آن است.

سوم. در جامعه‌ی بحران‌زده‌ی ما که دیگر همگان از اپوزیسیون تا دولت‌مردان، بر بحران‌زدگی آن اذعان دارند، آنچه فراوان دیده می‌شود مسائل حل‌نشده و بارهای بر زمین‌مانده است و مردمانی

دریافت وحی و ابلاغ رسالت نه فعال، که فعل پذیر و بی‌اختیار بوده‌اند. آخر چگونه می‌شود کسی بخواد از رخوت و جمود انذار دهد و بر حرکت و صعود دعوت کند، اما خودش اهل انفعال باشد؟ چگونه می‌شود از نشستن و تن به اکنون سپردن بر حذر داشت و بر رفتن و بی‌مطلوب گشتن اصرار کرد اما خود را در اعمال و رفتار نه فعال که منفعل بود؟

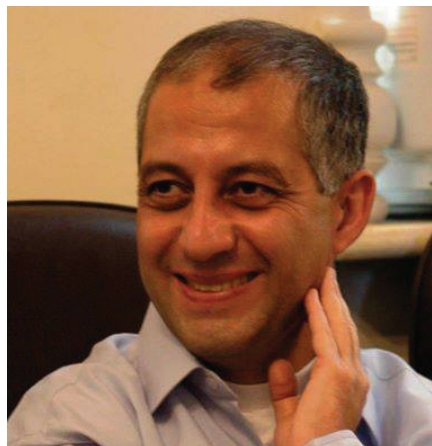
از تورق کتب تاریخی و سیره‌ی انبیاء حتی پیش از بعثت چنین برمی‌آید که ایشان علاوه بر اینکه همانند سایرین درصدد برآوردن نیازها و حوایج مادی و حیاتی‌شان بودند واجد یک خصلت بنیادین بودند و آن اینکه «برخورد فعالانه با هستی» داشتند و همین خصلت بنیادین بود که پیامبران را واجد ویژگی‌هایی متمایزکننده می‌کرد.

پیامبران در مرحله‌ی اول «مشاهده گری فعال» بودند و به تعبیر قرآنی کر و کور و گنگ بروی آیات هستی نمی‌افتادند. مشاهده گری فعال باعث می‌شود انسان به تجربه‌ای زیسته توأم با آگاهی از دردها و رنج‌های نوع بشر دست یابد.

سپس از پی این مشاهده گری، «پرسشگر» هستند و با هر آنچه با نظم و وحدانیت این هستی ناسازگار می‌نماید مسئله پیدا می‌کنند. چراکه در تدبیر در آیات و نشانه‌ها به درکی توحیدی از هستی رسیده‌اند.

از دیگر ویژگی‌های پیامبران این است که تن به «اصطکاک با پیرامون» می‌دهند. اصطکاک که نه از سر طلب سیطره و تفوق بر پیرامون که از سر دغدغه‌مندی و اصلاح امور است (۲). این مشاهده گری فعال و پرسشگری و مسئله‌داری،

شاید یکی دیگر از نقایص زیست روشنفکرانه‌ی دوران ما، دوری از «خصلت کارگری» باشد. بسیاری از روشنفکران دیگر خود را کارگران فکری نمی‌دانند که باید با عرق ریختن و جان‌کندن و مرارت کشیدن به تولید فکر و اندیشه بپردازند.



مردم) می‌گردند که فرمان دهند و نظریات رهایی‌بخشان به اجرا درآید. معلوم است که از روشنفکرانی که نه خصلت کارگری دارند، نه چندان با دردها و رنج‌ها و دغدغه‌های مردم هم‌دل‌اند و نه به زبان مردم (لسان قوم) سخن می‌گویند نباید چندان انتظار گشایش داشت.

چهارم. چهار سال از پرواز پهلوانانه‌ی آقا هدی می‌گذرد و پس از چهار سال حالا بهتر از قبل درک می‌کنم که او یک اتفاق نادر روزگار ما بود. این‌همه را از «زیست روشنفکرانه» و «زیست پیامبرانه» گفتم تا به این نکته برسم که آقا هدی از روشنفکران جامعه‌ی ما بود اما به گواهی دوستان و شاگردانش و به استناد آثار و نقطه‌چین‌هایی که از خود بجا گذاشته، هیچ‌گاه تن به زیست روشنفکرانه نداد. وی فضای آکادمیک را درک کرده و رشته‌ی اقتصاد را خوب خوانده بود اما به آن فضا اکتفا نکرده و در آن خیمه‌ی وقوف نزده بود. آقا هدی اهل پژوهش بود و پژوهش‌های میدانی زیادی را انجام داده بود. پژوهش در صنعت قطعه‌سازی کشور در دهه‌ی هفتاد، پژوهش

متحیر و کلافه از حجم انبوه نابسامانی‌ها و مشکلات و فشارهایی که بر ایشان تحمیل شده است. و آنچه کمتر دیده می‌شود مردان پیش برنده و عاشقان باربرداری است که قدری از آلام این مردم بکاهند. ازقضا در این جامعه فراوان روشنفکرانی وجود دارند که فراوان‌تر، نسخه‌هایی برای علاج دردها پیچیده‌اند. اما شاید آنچه بسیاری از روشنفکران ما را از پیش بردگی و حل مسائل و بحران‌ها بازداشته مربوط به نوع زیست ایشان باشد.

«الگوی زیست روشنفکرانه»ی بسیاری از روشنفکران ما متأسفانه دارای نقایصی است که مانع از پیوند ایشان با مردم شده است. یکی از این نقایص دوری ایشان از دردها و دغدغه‌های مردم است. برخی از روشنفکران چنان در فضای انتزاعی آکادمیک و کتب ترجمه‌ای نامأنوس با فرهنگ بومی غور می‌کنند که کمتر آمیختگی‌ای از زندگی ایشان و مردم می‌توان یافت. این نیامیختگی روشنفکران و مردم مانع از تجربیات زیسته‌ی مشترک می‌شود و به‌تبع آن زبان روشنفکران، زبانی دورافتاده و بیگانه برای مردم می‌گردد که ناتوان از برقراری ارتباط است. به‌عبارتی دیگر بسیاری از روشنفکران دیگر به «لسان قوم» و مردمشان سخن نمی‌گویند تا بتوانند تأثیرگذار باشند.

شاید یکی دیگر از نقایص زیست روشنفکرانه‌ی دوران ما، دوری از «خصلت کارگری» باشد. بسیاری از روشنفکران دیگر خود را کارگران فکری نمی‌دانند که باید با عرق ریختن و جان کندن و مرارت کشیدن به تولید فکر و اندیشه بپردازند. آن‌هم فکر و اندیشه‌ای که هم پیوند با دردهای مردم باشد و باری از گرده‌ی زخم‌دیده‌ی ایشان بردار. بلکه بیشتر خود را در مقام کارفرمایی در اتاق فرمان می‌یابند که دنبال سیاهی لشگرهایی

در سال‌هایی که مسئله مهم و دورانی بسیاری از روشنفکران این بود که «آیا منشأ و انشاء قرآن از آن خداست یا اینکه انشاء از محمد (ص) است و منشأ از خدا؟»، «هدی صابر عامدانه از ورود به این بحث کش‌دار دوری کرد و در عوض با تشریح و تحلیل بحران‌ها و شکاف‌های فعال‌شده در جامعه‌ی ایران، مبادرت به برگزاری کلاس‌های آموزشی در تهران و شهرهای مختلف ایران نمود و مدت و شیوه‌ای جدید را بکار بست.

آقا هدی در برخوردی فعال با بحران‌های موجود در جامعه و جهت‌دستی‌یابی به راهکار برای خروج از بحران به مرجع «خدا» و «مردم» و چهار متن «هستی، انسان، تاریخ و قرآن» رجوع کرد. وی قائل به رابطه‌ای «صافدلانه، مستمر، همه گاهی و استراتژیک با خدا» بود و رابطه‌های کاسب‌کارانه، موردی و تاکتیکی (رابطه‌ای از نوع همین روابط رایج بین انسان‌ها) را نمی‌پسندید. همواره تأکید می‌کرد که باید از «او» در پروژه‌ها، برنامه‌ها خیزش‌ها و حرکت‌ها دعوت کرد و استمداد نمود. سر تیترا کلاس‌های

باب بگشا نیز ناظر بر همین رویکرد بود: «من رفیقم، رهگشایم، باب بگشا نزد من آن». یکی از نقدهای جدی آقا هدی به دوران اصلاحات همین بود که چرا در آن حرکت بزرگ از رفیق رهگشا درخواست کمک نشد و چنین بیان می‌کرد که «در جریان اصلاحات همه دعوت شدند و همه پست گرفتند الا خدا».

رابطه‌ی آقا هدی با مردم نیز رابطه‌ی ویژه‌ای بود. از رابطه‌ی حرمت‌گزارانه با بزرگان و پیشکسوتان تا رابطه‌ی پدران و مسئولان با شاگردان، از رابطه‌ی

در آداب‌ورسوم زورخانه و کشتی پهلوانی از میرزا عبدالله درب اندرونی تا غلامرضا تختی، پژوهش در تاریخچه و فرازوفرودهای جنبش دانشجویی و... اما در پژوهش‌هایش فقط به متدهای آکادمیک صرف اکتفا نمی‌کرد. آقا هدی چشم تیزبینی داشت و حتی در روابط عادی روزمره مشاهده‌گر فعالی بود. بارها می‌شد که برش‌هایی از اتفاقات روزمره‌اش را که در نگاه ما بسیار عادی می‌نمود انتخاب و بر پایه‌ی تحلیل‌هایش از آن‌ها در کلاس‌های درس حسینی‌ه استفاده می‌کرد.

دوستان حاضر در کلاس‌های حسینی‌ه یادشان هست. از توصیف مراسم سالگرد تختی و حضور هم‌دوره‌های تختی که دیگر پیر شده بودند اما هنوز حلقه‌ی ازدواجشان را به دست داشتند، تا شاهد برقراری یک ارتباط دوستی میان دو پسر جوان با یک خانم شوهردار حلقه به دست که ظرف زمانی سوارشدن بر پله‌برقی مترو حقانی اتفاق افتاده بود!! خدایش بیامرزد با چه حرارت و سوز و دردی از آن تعهد و این ابتذال سخن می‌گفت. دست‌آخر هم این مثال‌ها را با بحثش پیوند

می‌زد و می‌گفت خدا اهل قرار، عهد و وفای به عهد است و باید در روابط با خدا و خلق خدا متعهدانه و مسئولانه برخورد کرد.

روشنفکران دینی سال‌هاست که در کنشی درست و به‌حق، برای برخورد با عوامل عقب‌ماندگی به دین‌پیرایی پرداخته و دست به پیرایش گوهر دین از زوائد تاریخی تحمیل‌شده به آن زده‌اند. اما برخی از همین روشنفکران دینی در سال‌های اخیر چنان دچار بحث‌های انتزاعی شده‌اند که نه‌تنها از دردهای مردم که از زبان مردم هم دورافتاده‌اند.

رابطه‌ی آقا هدی با مردم نیز
رابطه‌ی ویژه‌ای بود. از رابطه‌ی
حرمت‌گزارانه با بزرگان و
پیشکسوتان تا رابطه‌ی پدران و
مسئولان با شاگردان، از رابطه‌ی
درمندان با کارکنان خواب‌های
جنوب تهران تا رابطه‌ی همدلانه
و استعلایی با جوانان زاهدان.
کسی بود که کمتر شعار می‌داد و
بیشتر عمل می‌کرد.

اصطکاک‌هایش هم فقط مختص حاکمیت نبود و نمونه‌های زیادی را از اصطکاکش با نیروهای خودی می‌توان مثال زد. انتقاد از اصلاح‌طلبان که چرا این قدر متکی به قدرت‌اند و پیشبرد اصلاحات را کاملاً منوط به حضور در قدرت می‌دانند... نامه به علی افشاری، فعال شناسنامه‌دار دانشجویی پس از خروج از ایران و همکاری با بخش فارسی‌زبان صدای امریکا که چرا از مدار مبارزه‌ی ملی خارج شده و ظرفیت‌هایش را واگذار کرده است... تشریح پدیده‌ای که همواره به تحکیم می‌زد از جمله نقدهایی که حین سخنرانی در آخرین نشست سراسری دفتر تحکیم وحدت در اردیبهشت سال ۸۸ متوجه شورای مرکزی کرد... و حتی انتقاد به هم‌کیشان ملی-مذهبی که نباید از مدار تولید دور افتاد و به تولیدات گذشتگان اکتفا کرد.

و آخر. آقا هدی به‌سان هر بشر دیگری بری از خطا نبود و نباید به بهانه‌ی شهادت پهلوانانه‌اش هر نقدی از وی را نکوهش نمود. اما به نظر می‌رسد در سرجمع نقطه‌چین‌هایش، ممیزه‌هایی سنگینی می‌کرد که وی را تا مرز «انسان‌های مدار تغییر» برکشید. و آن قدر وزنه‌اش را سنگین کرد تا جانش به مقام «اطمینان» رسید و دیگر پروازش ناگزیر نمود... سلام بر او...

پی‌نوشت‌ها:

۱. کهنف - ۱۱۰ / ابراهیم - ۱۱
۲. غاشیه ۲۲
۳. غافر - ۶۰
۴. ابراهیم - ۴

درمندان با کارتن‌خواب‌های جنوب تهران رابطه‌ی همدلانه و استعلایی با جوانان زاهدان. کسی بود که کمتر شعار می‌داد و بیشتر عمل می‌کرد. ارتباط با اقشار و اقوام مختلف کشور و اصرار به هم فضا شدن با آن‌ها باعث شده بود به درکی صحیح و ملموس از دردها و دغدغه‌های مردم به‌ویژه قشر مستضعف جامعه برسد. این چنین بود که دردها و دغدغه‌های آقا هدی نه انتزاعی و جدا افتاده از امور واقع که محصول تجربه‌ای زیسته و منطبق با واقعیت‌های جامعه باشد. وی در حالی درباره‌ی توسعه‌ی ایران

قلم‌فرسایی می‌کرد که با مردم شهرهای توسعه‌نیافته‌ای همچون زاهدان هم‌سفره شده بود و زندگی کرده بود. در شرایطی نقدهای کلان اقتصادی می‌نوشت و دولت‌مردان را از سوء مدیریت‌های اقتصادی و بی‌انضباطی‌های مالی انداز می‌داد که خود را با مستضعف‌ترین فرد جامعه هم فضا کرده و در کنار یک کارتن‌خواب شبی را به صبح رسانده بود. این

ممیزه‌ها شوخی نیست. نمی‌دانم چند روشنفکر دوران ما حاضرند این چنین خود را با محرومان جامعه هم فضا کنند؟ چند روشنفکر حاضرند برای بسط اصلاحات این چنین بی‌مزد و منت انرژي صرف کنند و از تبریز تا زاهدان و از تهران تا خوزستان را درنوردند.

آقا هدی اراده‌ای قوی برای تغییر و اعتمادبه‌نفسی بالا برای تن ندادن به وضع موجود داشت. به قدری که گاهی حرکات و رفتارهایش خلاف جریان آب و دن کیشوت وار می‌نمود. و همین باعث شده بود که دائم با پیرامون اصطکاک داشته باشد.

احیای منش در دوران کسوف امر قدسی

بازخوانی مفهوم منش در کار هدی صابر

ترجیح‌بند سخنان صابر در دهه‌ی هشتاد، مفهوم «منش» است؛ مفهومی که گرچه تعریفی اسمى توسط صابر از آن ارائه نشده، اما هم در کار او الگوهای عینی زیادی برای آن معرفی شده و هم فضای مفهومی برای آن ساخته شده که از خلال آن می‌توان درک و دریافتی از چیستی منش به دست داد. چرا صابر این اندازه بر «منش» تاکید ورزید؟ پاسخ اولیه آن روشن است: به سبب خلاء و بحرانی که حس می‌کرد فقدان تقید به منش در جامعه‌ی ایران پدید آورده است. اما پاسخ دقیق‌تری به این پرسش می‌توان داد که مستلزم واریسی شرایط اجتماعی‌ای است که تمرکز مضاعف بر منش را ضروری می‌سازد: شرایطی که در جامعه‌ی ایران در دهه‌ی هفتاد آغاز و در دهه‌ی هشتاد تشدید شد و به تناسب همین تشدید بحران بود که صابر نیز بر تاکید محورین خود بر منش می‌افزود.

این نوشته با مروری کوتاه بر حوزه‌ی مفهومی منش در کار صابر آغاز می‌شود و در بخش دوم به شرایطی می‌پردازد که تاکید صابر بر منش را ضروری می‌ساخت.

قریب به اتفاق مباحث صابر می‌توان رگه‌ای از تاکید بر منش را مشاهده کرد؛ چنانکه گویی این تاکید، موسیقی متن سخن صابر است.

در ادامه، ضمن بررسی یکایک الگوهای عینی صاحب‌منش ارائه‌شده از صابر، ویژگی‌های هر الگو را برخواهیم شمرد و در پایان این بخش، ویژگی‌های طرح‌شده را ترکیب و تلفیق می‌کنیم. در بررسی الگوها، تقدم زمانی - تاریخی رعایت شده است.

الف. دو متن محوری، یک موسیقی متن

در میان مجموعه دستاوردهای صابر در دهه‌ی هشتاد، دو کار وی به طور متمرکز رو به سوی احیای جایگاه منش دارد: ویژه‌نامه‌ی «جای خالی، جای سبز» (نشریه چشم‌انداز ایران) و کتاب «سه هم‌پیمان عشق». اما به جز این دو اثر که جهت‌گیری و غایت اصلی آنها تلنگر به مخاطب برای رویکرد به منش و ارائه الگوی عینی تحقق آن در زندگی اجتماعی و سیاسی است، در اکثر

امام حسین: آوردن حداکثر ظرفیت به صحنه

صابر سه گفتار درباره امام حسین و عاشورا دارد و در هر سه گفتار به منش امام حسین اشاره‌ای دارد؛ در دو مورد سیستماتیک و مشخص و در دیگری اشاره‌وار. در سخنرانی اول که مربوط به بهمن ۱۳۸۶ (سخنرانی در منزل آقای احمدزاده در مشهد) است، توصیف صابر از منش چنین است:

«اما مهم‌تر از همه‌ی اینها، چیزی که امروزه خیلی کم است، منش است. الان به قول قدیمی‌ها اگر «بجوری»، ممکن است یک روشی پیدا کنی، یک

تئوری‌ای پیدا کنی، اما منش را پیدا نمی‌کنی. آن منش، پر کشیده است. حالا همه فکر می‌کنند منش فقط در حاکمیت پر کشیده، نه! در جریان مبارز هم منش ته کشیده. الان نیروهای سیاسی هم عملاً فکر می‌کنند مبارزه سیاسی، یعنی بده بستان، یعنی لابی کردن. امتیازی بده، امتیازی بگیر. اما منش امام حسین این نبود. منش‌اش آوردن حداکثر

ظرفیت به صحنه بود. منش‌اش این بود که شب آخر همه را جمع کرد و تا آخر کار توضیحی کرد. گفت: آقا! مشکل این‌ها من هستم. و این‌ها من را در سبیل قرار داده‌اند. شب است، تاریک است، هرکس می‌خواهد برود. اگر بروید هم با شما کاری ندارم. این یک وجه منش بود. اما مهم‌ترین وجه منش این بود که زمانی که کوفیان دعوت خودشان را عملاً پس گرفتند و به قول والیبالیست‌ها جاخالی دادند بعد از دعوت خودشان، امام حسین خطبه‌ای که مقابل‌شان می‌خواند، خیلی کیفی است. می‌گوید: ... «نَفْسِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ». این مهم است؛

جان من با جان شما و خاندان من با خاندان شماست. جان خود محفوظ نخواهم داشت. جان‌مایه را این قرار می‌دهد. جان، مشاع است. هم جان شما، هم جان ما. برخلاف الان که همه حاکمیت‌ها و لیبرها، توده را به عنوان گوشت دم توپ فرض می‌کنند و خودشان در سایه‌بان استراتژیک برای طراحی قدم می‌زنند، آن زمان این طور نبود. اولین کسانی که می‌رفتند به میدان برای رجزخوانی و مقابله و رزم فردی، خود رهبرها بودند. منش امام حسین این بود و سعی می‌کرد جان خودش و دیگران را مشاع تلقی کند و نهایتاً تا آن جا که امکان دارد، از هدم و هدر رفتن نیروها جلوگیری کند و افرادی را که هنوز مقاومت، به مفهوم مقاومت امام حسین ذاتی و جوهری‌شان نشده، این امکان دموکراتیک برای‌شان فراهم باشد که میدان را بی‌ذلت خالی کنند» (صابر، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۳).

در سخنرانی دوم با عنوان «آموزش عاشورا؛ دینامیسم سه‌گانه» که یک سال بعد ارائه‌شده، صابر بار دیگر بر منش به عنوان یکی از مولفه‌های بنیادی حیات و حرکت امام حسین تاکید می‌کند:

«[امام حسین] در کنار این مشی، روش و منش هم داشته. معنای منش این است که آنچه خودت به آن می‌رسی، فرصت رسیدن پیرامون را هم به آن بده. تفاوت تلقی‌ای که از پیش‌تاز در جامعه ما به وجود آمد و پیش‌تازی که امام حسین ایفا کرد، این است. معنای پیش‌تاز این است که به نسبتی که خود به درک جدی می‌رسد، شرایط را برای درک جدی‌تر پیرامونش فراهم کند ... پایان کار، این فراز امام حسین بسیار مهم است. تلقی از خدا، هستی، پروژه و انسجام این‌جا مشخص می‌شود. «جان من، با شما و خاندان من با خاندان شماست.» هیچ تفاوتی میان

چرا صابر این اندازه بر «منش» تاکید ورزید؟ پاسخ اولیه آن روشن است: به سبب خلاء و بحرانی که حس می‌کرد فقدان تقید به منش بر جامعه‌ی ایران پدید آورده است. اما پاسخ دقیق‌تری به این پرسش می‌توان داد که مستلزم وارسای شرایط اجتماعی‌ای است که تمرکز مضاعف بر منش را ضروری می‌سازد



هزار نیاز» که به بررسی آغازگران، رهبران و دست‌اندرکاران انقلاب مشروطه تخصیص یافته، از «اهالی میدان» به عنوان یکی از سه پایه‌ی رهبران مشروطه نام می‌برد (در کنار روحانیان و روشنفکران). این اهالی میدان ستارخان، باقرخان، سردار اسعد بختیاری، سپهدار تنکابنی، حیدرخان عمو اوغلی، یفرم خان و علی مسیو هستند؛ اما تاکید ویژه‌ی صابر بر منش ستارخان و باقرخان است. از بحث مفصلی که صابر درباره خصائل ستارخان و باقرخان به دست می‌دهد، می‌توان بر چند عنصر مشترک به عنوان منش اهالی میدان مشروطه دست یافت:

- پاک‌نهادی و لوطی‌مسلمی
- ملجاء مردم بودن
- مقاومت تا پای جان بر سر آرمان

آغازگر با پیرامون وجود ندارد، هیچ امتیاز طبقاتی‌ای هم نیست. خیلی مهم است. ادبیات، ادبیاتی کیفی است؛ ادبیات انسانی که ارتفاع ندارد. انسانی که ارتفاع ندارد می‌تواند با انسان ارتفاع گرفته برخورد کند. چرا دیگران نتوانستند برخورد کنند؟ ... شب عاشورا که شب انسجام است، امام حسین آیه ۲۳ سوره احزاب را می‌خواند که مشهور است به آیه عهد. خدا سر عهد، خیلی حساس است. ... خدا به پیامبر دو تذکر می‌دهد؛ یکی این که در آدم عهد استواری نیافتیم، دیگر این که مثل صاحب حوت یعنی یونس نباش. پروژه‌ای تعریف کرده‌ای را باید تا آخر پیش ببری: (آیه ۲۳ احزاب) «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» رجال در لغت عرب، هم زن و هم مرد را دربرمی‌گیرد. انسان‌هایی هستند که عهدی می‌بندند. میثاق بستن هم شوخی نیست. مثل میثاق‌های ما و یا میثاق‌های نیروهای سیاسی نیست که هر لحظه زیرش بزنند. خدا دستی می‌دهد. ما روی دست ستارخانی، دست تختی تعصب داریم که انسان‌های معمولی‌اند. بر دست خدا باید تعصب جدی‌تری داشت. نمی‌شود با «او» پروژه تعریف کنی، وسطش رها کنی و بروی. امام حسین، یونس نیست، وارث آدم است. آخرین آیه‌ای که این‌جا می‌خواند، آیه عهد است» (همان، صص. ۶۸-۶۶).

از این دو چکیده چند مولفه‌ی سازنده برای منش می‌توان استخراج کرد:

- آوردن حداکثر ظرفیت به صحنه
- نفی درک بده - بستانی از سیاست
- نفی تقسیم کار یدی - فکری (پیشتاز - توده)
- باقی ماندن بر میثاق و عهد و پیش‌برد پروژه تا پایان

اهالی میدان در مشروطه

صابر در نشست هجدهم مباحث «هشت فراز،

سید حسن رزاز و میراث پهلوانی



پهلوان از نخستین مردانی بود که سلاح به دست به بام مجلس رفت و لیاخوف روسی و سربازانش را نشانه گرفت. پهلوان که با قدره‌بندان حکومتی و لمپنهای در لباس ورزش سازشی نداشت در سالهای مخوف حکومت رضاخان نیز خصلت‌هایش رنگ نیاخت. حاج سیدحسن که در همسایگی «سید حسن مدرس» خانه داشت، پس از ترور مدرس شب تا صبح بر بالینش بیدار ماند و پاس داد. پهلوان چه در دوران قجر و چه در سال‌های یکه‌تازی قزاق‌ها و لمپنیسم سرکوبگر رضاخانی، به شرایط «باج» نداد. او که در دوران قدرت قاجارها هویت احراز کرده بود به هنگام یورش شبه‌مدرنیسم تحمیلی رضاخانی، سنن پهلوانی را چه در زیر سقف زورخانه و چه در راسته بازار اجتماع، مردانه پاس داشت. ... صاحب بازوهای پیچیده که در درون سینه ستبر، حال و احوال و سیر و سلوکی نیز داشت، در سال‌های آخر حیات، متولی حرم امامزاده داوود بود. با فرار رضاخان شیرازی نظم حاکم و دستگاه سرکوب و با مرگ پهلوان نیز، مدار سنن پهلوانی ایران فروپاشید. بدین‌گونه در ابتدای دهه بیست در پی وداع پهلوان پاک سرشت و مردمگرا حاج سید حسن رزاز، «منش از کف رفت» و میانه بی «میاندار» شد. (صابر، ۱۳۸۸: ۱۶۰).

آنچه از توصیف صابر در باب پهلوان سیدحسن رزاز آمده حاوی چند عنصر برای منش است:

- تأمین معیشت از قوت دست
- رابطه آموزشی با پیرامونیان

هدی صابر به میراث پهلوانی ایران علاقه داشت و این علاقمندی دو وجه داشت: نخست تعلق خاطری که وی به ورزش پهلوانی ایران داشت و دوم منش متبلور در پهلوانان صاحب‌سلوک. در کار پژوهشی مشترکی با عنوان «میراث پهلوانی»، هدی صابر در پی بازیابی و ترسیم تاریخی حیات پهلوانی ایران بوده است. در این میان سید حسن رزاز تاثیر شایانی بر صابر نهاد؛ آن‌چنان که از او به عنوان یکی از الگوهای حامل منش نام می‌برد: «در اسفند ماه سال ۱۳۲۰ با مرگ «حاج سیدحسن شجاعت»، پهنه میهن ما از «پهلوان» خالی و «سنن پهلوانی» ایران بی‌پدر شد. ... تنها قواره کم‌نظیر، قدرت شگرف، پشت نسائیدن به کف گود و میدان و اجرای زیبای فن نبود که او را از دیگر زورآوران هم‌عصر خویش ممتاز می‌کرد. تناور «صاحب سنجایا» که منطقه سرچشمه تهران از نام و آوازه‌ی او نشان می‌گرفت جز با هم‌مطرازان و مدعیان سرشاخ نمی‌شد و ضعیف بر زمین نمی‌کوفت. جز در گود و در نبرد رخ به رخ، از قوت دست و بازو بهره نمی‌جست و جز با دسترنج خویش لقمه بر دهان سر و همسر نمی‌گذاشت. پهلوان صاحب زنگ و صلوات که بی‌وضو قدم به گود نمی‌نهاد، با نوحه‌ها نیز رابطه‌ای آموزشی داشت و بیش از همگان حرمت زنگ و کسوت را پاس می‌داشت. خرد و کلان نیز در هر راسته بازار به احترامش قامت راست کرده، به پا می‌خاستند و مردان راهی سفر نیز زن و فرزند و مال و سند به دستش می‌سپردند. پاسدار سنن پهلوانی در همان حال که به دولت و غاصبان قدرت اعتنا نداشت با نهادی پاک همواره دل در گرو مردم و آزادی داشت. یل پایتخت به هنگام یورش ارتجاع و اجنبی به دستاوردهای مشروطه، به دفاع از جبهه توده مشروطه برخاست. به هنگام استبداد صغیر،

مغموم می‌شود، فکر می‌کند و بعد زن را تشویق می‌کند و به او می‌گوید تو شیرمردی هستی که مقابل این همه سپاهیان با من مهاجم برخورد کردی، از برخورد تهاجمی او تشکر می‌کند و آخر هم می‌گوید به چشم، طبق اندرز و نصیحتت عمل خواهیم کرد. جای پای سوم او حساسیت‌هایش است. خودش اهل مصادره بوده، از بانگ شاهی روس [انگلیس] را به نفع جنبش مصادره کرده، املاک را مصادره کردند، بخشی از اموال ضد انقلاب منطقه را مصادره کردند، اما حساسیت داشت، هر جا که رزمندگان چیزی از کسی می‌گرفتند، آن‌ها را مجبور می‌کرد قیمتش را بپردازند، یعنی آن را ابتیاع کنند... جای پای چهارم، درکش این بوده که می‌خواهند خودش را بگیرند. می‌گوید «رققا! آن طور که من فهمیدم



- حفظ حرمت و کسوت
- پاسداری از سنن پهلوانی
- دفاع از جبهه مردم و آزادیخواهی
- بی‌اعتنایی به غاصبان قدرت
- سیر و سلوک [عرفان] شخصی

کوچک‌خان جنگلی: منش دلادل ایدئولوژی

صابر از میرزا کوچک جنگلی به عنوان الگوی دیگری از منش نام برده است. در مباحث «هشت‌فراز، هزار نیاز» در نشست بیست و هشتم (نهضت جنگل) هنگام بحث از ویژگی‌های رهبران نهضت جنگل بر میرزا انگشت تأکید می‌نهد و در باب «منش مبارزاتی میرزا» به تفصیل سخن می‌گوید. نقل تمام آنچه صابر در باب منش میرزا گفته، خارج از حوصله این نوشتار است، لذا به ارائه‌ی چکیده‌ای از آن بسنده می‌شود:

«مهم‌تر از همه منش مبارزاتی اوست. در مذاکراتی که با استوکس انگلیس داشت، او فرمانده کل نیروهای انگلیسی در ایران داشت و با میرزا دو یا سه بار مذاکره داشتند... استوکس پیشنهاد می‌کند که جنبش محلی باقی بماند، سعی کنید آن را سرایت ندهید و مانع منافع انگلیس هم در کل ایران نشوید، با این که میرزا می‌توانست در ابتدای کار موافقت کند، این کار را نکنند او در همین ارتباط می‌گوید: «برای من و همکارانم تشکیل یک حکومت معتدل زیر نفوذ شما مقرون به افتخار نخواهد بود» که این جمله منش مبارزاتی او را می‌رساند. وقتی که در مسیر بخواهیم منش مبارزاتی او را تعقیب کنیم پنج - شش جای پای جدی دارد. جای پای اول مذاکره با استوکس بود. جای پای دوم در مقابله با یک زن معترض شورشی است. وقتی جنبش دچار مصائب می‌شود و ۸۰۰ نفر بیشتر باقی نمی‌مانند، در جایی که اتراف کرده بودند زنی می‌آید و به میرزا پرخاش می‌کند. ... میرزا مقابل این فرد سکوت می‌کند،

دستاوردها، کاستی‌ها و ناکامی‌های نهضت جنگل) صابر از «منش؛ دل‌دادل ایدئولوژی» به عنوان یکی از دستاوردهای فکری - ایدئولوژیک نهضت جنگل نام برده و در توضیح می‌گوید:

«دستوارد آخر این است که ایدئولوژی بانی جنبش در درون خود نوعی منش خاص را نیز حمل می‌کرد. ما در جنبش تنباکو ردپایی از منش نداشتیم. یک جنبش کوتاه‌مدت با یک خواسته نقطه‌ای و مناسبتی بود، آرمان که تحقق پیدا کرد و قرارداد لغو شد، دیگر جنبشی هم در کار نبود. رهبری هم در حقیقت در پروسه‌ای قرار نداشت تا منش مبارزاتی بروز بدهد. در مشروطه هم تک‌عنصری بودند که حامل منش بودند، مثل بخشی از جنبش تبریز یا تیپ‌هایی مثل شیخ هادی نجم‌آبادی در تهران. اما میرزا از زمانی که از تهران راه افتاد، عزم گیلان کرد و با حشمت پیوند خورد، از ۱۲۹۳ تا ۱۱ آذر ۱۳۰۰ که شهید شد، با ایدئولوژی خود منش خاصی را نیز حمل می‌کرد. منش او یک زنگ، یک بانگ جرس بود که گروندگان به جنبش را بیدارباش می‌زد. در درون دستگاه ایدئولوژیک جنبش جنگل، منشی که از ابتدا تا انتها بود، منش پهلوانی بود. آغاز مبارزه پهلوانی بود، ادامه مبارزه پهلوانی بود، در نهایت آغازگر مبارزه هم به مرگ پهلوانی جهان را وداع گفت و ردپایی اخلاقی - منشی هم در جای‌جای مبارزه‌اش برجای گذاشت که سیر آن را ملاحظه کردید».

در همین نشست، صابر از مدیریت میدانی میرزا کوچک‌خان در نهضت جنگل یاد کرده و منش سیاسی وی را چنین شرح می‌دهد:

«رهبری میدانی الگویی بود که میرزا کوچک برای اولین بار در ایران عرضه کرد. رهبران مشروطه رهبران میدان نبودند. غیر از مرحله جنبش تبریز که رهبری توده‌ای شد، ستارخانی پیدا شد، باقرخانی پیدا شد، در وسط میدان آمدند و در حد درک و فهم تشکیلاتی خودشان مدیریت میدانی کردند، در بقیه مشروطه

مطلب دولت و نیروی تعقیب کننده ما دستگیری شخص من است، بنابراین مایل نیستم برای من در زحمت و رنج با شهید و اجازه می‌دهم که به میل خودتان هر جا که می‌خواهید بروید، امیدوارم يك بار دیگر موفق شوم لذت دیدارتان را درك کنم.» این جا برخورد شب عاشورایی می‌کند ... وجه بعدی برخورد او با همسرش است. همسری که در سنین بالا اختیار می‌کند. به همسرش حق طلاق می‌دهد. می‌گوید من چه دستگیر و چه کشته شدم، حق طلاق داری... که البته همسرش نمی‌پذیرد ... جای پای ششم جایی است که وقتی دو نفرند خودش و گائوک ... گائوک تا آخر با میرزا می‌ماند. وقتی ۲ نفر بودند، اول گائوک یخ می‌زند، میرزا پیکر نیمه جان او را به دوش می‌کشد. گائوک هنوز زنده بوده و خود میرزا هم داشته جان می‌داده او را می‌کشد و از پل گدوک عبور می‌دهد به امید این که زنده بماند ولی متأسفانه گائوک می‌میرد و بعد هم خودش می‌میرد. وقتی جنبش جنگل در مسیر خودش برای بحران‌های داخل خودش فائق می‌آید و رشت را تسخیر می‌کند و جمهوری شورایی تشکیل می‌دهد، اولین کاری که میرزا انجام می‌دهد، لشکر عظیم چندین هزار نفری را با تمام سازوکار و مسلح می‌برد سرقبر حشمت در چله‌خانه با هلهله کیلومترها پیاده‌روی می‌کنند و سرقبر حشمت می‌کنند و از ایثار و فداکاری‌های حشمت در طول مبارزه تقدیر می‌کنند... بنابراین جابه‌جا ما جای پای منش میرزا را می‌بینیم. وقتی شهید می‌شود، در جیش فقط يك دانه يك قرانی بوده است. در جیش هیچ چیز از جهان نداشته. ... رهبری بود که پدر بود، خیلی مهم است. در دوران امروزی رهبرانی را نمی‌بینیم که پدری کنند، رهبر صاحب مسئولیت است ... رهبر - پدر را میرزا در ایران اجرایی کرده در جنبش مشروطه کمتر می‌بینیم».

در همین مجموعه مباحث (نشست سی‌ام،



نوشته «منش از کفررفته» مندرج در ویژه‌نامه «جای خالی، جای سبز»، در توصیف منش مصدق می‌گوید:

«مدتی پس از گریز ناظم قزاق و سرآمدن دوران «دهان‌بندان» و طور به طور شدن فضای سیاسی - اجتماعی ایران، «بلندقامت»ی دیگر در عرصه‌ای دیگر پدیدار شد. او که از مطرودان و مغضوبان سالهای سیاه بود در سالهای نخست دهه‌ی بیست مجدداً به گود سیاست گام نهاد و با ورود به مجلس از «منافع ملی» و «حقوق مردم» سخن گفت. مرد «پیامدار» در واپسین ماههای دهه‌ی بیست در «وسط» تحولات ایستاد و «میاندار» دوران شد. مرد میاندار که بسان یلان در پای آرمان ایستاده بود، در آخرین روز این دهه با ملی کردن نفت به مردم «عیدی تاریخی» داد و در بهار سال سی، «دولت ملی» برپا خاست. وقتی نفت، ملی و دولت تشکیل و غارت و سیادت بیگانه تمام شد، «زنگ مصدق» به صدا درآمد. او نیز در مدت دو سال و سه ماه و پانزده روز حیات دولت ملی خویش و در دوران سرشاخ شدن همزمان با ارتجاع داخلی و استعمار خارجی، «منش» برجای نهاد. راست قامت این صحنه نیز در مبارزه، «معامله» نکرد، دهان مخالف نیست، دست

رهبران، رهبران بافاصله، از راه دور و به عبارت بهتر «رهبران رهنمودی» بودند. طباطبایی و بهبهانی رهبران رهنمودی بودند. درست است که در کوچ و تحصن شرکت کردند اما رهبری‌ای نبود که بتوان ردپای مشخصی در وسط میدان از آن دید. اما در جنبش جنگل یک رهبر از آغاز پا در عرصه گذاشت و تا آخر در عرصه مبارزه بود. کار تبیین را خود به عهده داشت، کار توضیح را خود به عهده داشت، کار ارائه چشم‌انداز را خود به عهده داشت، کار سازماندهی نظامی را خود به عهده داشت و مهم این بود که رهبر صندوق‌خانه‌ای نبود. توده را نمی‌فرستاد به عنوان گوشت دم توپ جلوی آتش و خود در پستو بنشیند. خود در نبردها شرکت می‌کرد. این بخشی از منشی بود که در ابتدای بحث عنوان شد».

از مجموع آنچه گفته شد، مولفه‌های منشی میرزا کوچک‌خان از منظر صابر را می‌توان بدین ترتیب فهرست کرد:

- تن ندادن به ذلت در مذاکره با خارجی
 - برخورد منصفانه و فعالانه با منتقدان
 - حساسیت بر حقوق فردی
 - برخورد شب عاشورایی با همزمان
 - برخورد اخلاقی با همسر
 - حفظ حیات هم‌وزم و همراه تا آخرین نفس
 - تجلیل و بزرگداشت یاران پیشین (علی‌رغم بریدن از مسیر)
 - وارستگی از جهان مادی
 - رهبری صاحب مسئولیت
 - مدیریت میدانی به جای رهبری رهنمودی
 - خصلت بانگ جرس و بیدارزنی و تشرذمی
- منش

مصدق: مدارای سیاسی

محمد مصدق از دیگر الگوهای ارائه‌شده توسط صابر به عنوان انسان حامل منش است. صابر در

«مبارزه بی اخلاقی در مشروطه، جنگل و نهضت ملی خود را نشان داد. مبارزه برای نفس مبارزه و مبارزه به صورت يك وظیفه حرفه‌ای و مبارزه بی اخلاق مفت گران است. بهتر است جریاناتی که پایبند به اخلاق نیستند، اصلاً نیایند. آمدن‌شان فاجعه ایجاد می‌کند. در دوران مشروطه فاجعه ایجاد کرد. دوران نهضت ملی هم فاجعه‌ای ملی ایجاد کرد. در همین دوران هم فاجعه ایجاد کرد. مبارزه سیاسی - اجتماعی منهای منش، مفت گران است.» از آنچه صابر در باب منش مصدق می‌گوید، می‌توان اجزایی چند استخراج کرد:

- ایستادن بر سر «منافع ملی» و «حقوق مردم»
- حضور در میانه میدان عمل اجتماعی
- معامله نکردن با بیگانه بر سر منافع ملی
- مدارای سیاسی و پاسداری از حقوق مخالف سیاسی
- هم‌تراز تلقی کردن رهبران با مردم
- پاکدستی مالی
- حفظ عزت میهن و هم‌میهن
- رهبری مسئولانه و چندبعدی
- رعایت اخلاق در مبارزه سیاسی

جهان پهلوان تختی: «جای خالی، جای سبز»

«جای خالی، جای سبز» عنوان ویژه‌نامه‌ای است که در زمستان ۱۳۸۸ توسط دو‌ماهنامه «چشم‌انداز ایران» مهندس میثمی به سردبیری هدی صابر منتشر شد. صابر در تدوین این مجموعه مفصل در باب حیات اجتماعی جهان پهلوان غلامرضا تختی، علاوه بر مدار نزدیکان (بابک و غلامرضای دوم، فرزنده و نوه تختی) به سراغ مدار «هم‌محلی‌ها»، «ورزشی‌ها» و «هم‌فکرها» نیز رفته است تا زندگی و منش تختی را ترسیم کند. صابر در مقدمه و موخره‌های این ویژه‌نامه تصریح می‌کند که در انجام

به شکنجه و خون نیالود، پا به پای دشمن خویش «سقوط نکرد»، خون خود رنگین‌تر از دیگران نینداشت، جیب ندوخت و به «رایگان» کمر خدمت بست و عزت خود، میهن و هم‌میهن را پاس داشت. وقتی مرد صاحب اصول با مساعی وطن‌فروشان و چکمه‌پوشان و تیغ‌کشان و تن‌فروشان از عرصه بیرون رفت، «منش» را نیز با خود به «تبعیدگاه» برد. در این عرصه و این بار نیز، «منش از کف رفت» و میانه بی «میاندار» شد.»

در مباحث «هشت‌فراز، هزار نیاز» در نشست سی و هفتم ذیل بحث از ویژگی‌های رهبری نهضت ملی و شخص مصدق (مرد پرچم‌دار) خصائل رهبری مصدق را بر می‌شمارد: «صلاحیت‌های دو سوپه: هم روشنفکر، هم کاربلد؛ اهل اصطکاک؛ نقاد؛ افشاگر؛ [صاحب] تجارب انباشته؛ جمع‌بند؛ صاحب ایده؛ صاحب زنجیره ارتباطی». مجموع این ویژگی‌ها، همان رهبری مسئولیت‌پذیر و چندوجهی است که پیش‌تر در مورد میرزا کوچک‌خان نیز تصریح شد. در همین مجموعه مباحث، در نشست سی و نهم هنگام بحث از استراتژی نهضت ملی تصریح می‌کند:

«[در نهضت ملی] در سه سطح الگوی کاملی شکل گرفت: سطح دیدگاه، تعهد و منش بود؛ یعنی سه عنصری ضروری برای تحول سیاسی و اجتماعی. اگر در ایدئولوژی، عنصر مدارا نباشد محال است تحولی پیدا شود. وجه دوم عهد است و دولت باید دست تاریخی به مردم بدهد... آن کسی که دست می‌دهد باید منش مدارا را هم باید داشته باشد. این منش دیگر قبل و پس از مصدق لااقل در آن سطح، تکرار نشد.»

در نشست سی و سوم همین مباحث (جمع‌بندی فراز نهضت ملی)، صابر بر فقدان «منش مبارزاتی» بین برخی نیروهای نهضت ملی به عنوان یکی از میزده‌های تاریخی نهضت ملی تاکید می‌کند:



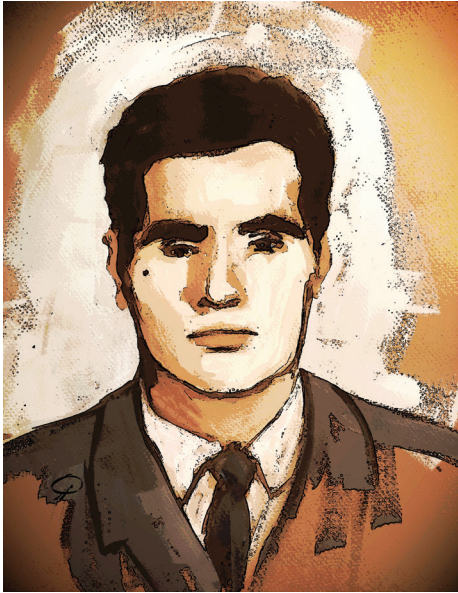
قدبرافراشت. او اگرچه نه از گود که از تشک برخاسته بود، اما میراث گود را در کوله‌بار داشت. خاصه آنکه هم دو بنده کشتی به تن داشت و هم شلوارک پهلوانی به پا. او با اخلاقیاتش در پهنه اجتماع و با دلآوری‌هایش در محدوده تشک، بسیار زود صاحب نام و نشان شد و در همان یکی دو ساله پس از کودتا، ردای «پهلوان توده‌ای» پوشید و در دل مردم منزلت گزید... قهرمان المپیک و پرچمدار کاروان ایران در ملبورن پیوسته در برابر مردم «قوز تواضع» داشت... او مدتی بعد علاوه بر تشک، در «میدان» نیز آقایی کرد و بازوبند پهلوانی کشور را به بازو بست. وقتی «قهرمان» مدال بر سینه، «پهلوان» صاحب بازوبند و «صاحب سجایا» نیز گردید، ورزش ایران «میاندار» یافت و «منش گمشده» نیز پیدا شد. تختی که در نیمه دوم دهه‌ی سی به محبوبیت ویژه‌ای دست یافته بود با صورتی «شفاف» چون کف دست، با «افتادگی» در عین «قدرت» و با «مردمداری» خود در اندازه‌های یک پهلوان قابل اتکاء ظاهر شد. وقتی پهلوان صاحب زنگ و صلوات، پس از فاجعه زلزله بوین‌زهر را (وسط شرایط) ایستاد و با جمع‌آوری کمک‌های بی‌ریای مردمی، کمک‌های دولتی را پوچ

این کار او دغدغهی منش داشته است:

«غلامرضا تختی «مطلوب» همه‌پسند و همه‌پیوند «ملت»ی است که هرچه از غیاب او فاصله می‌گیریم، حضورش، خواستنی‌تر می‌شود. پهلوانِ اهل هم‌آورد، صاحب بازوبند، جهان‌روا، صاحب سجایا، افتاده‌نواز، گل‌ریز به پای مردمان، بی‌قیل و قال، نه اهل مال، محبت‌ریز با چشم و دست، و پشت به قدرت، رو به ملت نزدیک به دو دهه در جامعه ایران چنان جا باز کرد که آن فضای باز شده، پرناکردنی است؛ نه در ورزش، نه در گود منش، نه در جامعه پرتنش و نه در سیاست اجتماعی‌شده‌ی پرسه‌ش. قواره ایران پهلوان و جهان پهلوان در «میان» خالی است و «جای» اش، جای سبزی است. در ورزش تپی از منش دولت‌زده و در خاکستری مکرر امروزه ایران، جای خالی پهلوان، عیان‌تر و سبزینه‌ی سبزی‌اش، مغزپسته‌ای‌تر و ریحانی‌تر است. برای برخی‌ها از این «گونه»، دل بهانه می‌گیرد و منقبض می‌شود. در این آشفته بازار اکنونی، دل ملی، «بونه» تختی دارد و در نبودش، تنگ تنگ است.» (صابر، ۱۳۸۸: ۴).

موخره‌ی این ویژه‌نامه نیز مقاله‌ای است از هدی صابر با عنوان «منش از کفررفته». این مقاله یک مرتبه در سال ۱۳۷۶ در نشریه‌ی «ایران فردا» منتشر شده بود، اما به تناسب مباحث بار دیگر در این ویژه‌نامه نیز گنجانده شد.^۱ در این موخره نیز تاکید می‌شود:

«وی [تختی] که در این سال‌ها به آموزگار دوران، ارادت پیدا کرده و «مصدقی» شده بود، یک‌دهه پس از مرگ پهلوان حاج سید حسن رزاز، آرام‌آرام به جستجوی «منش گمشده» پرداخت... در دورانی که شبه‌مدرنیسم «پوک و بی‌ملاط»، وحشیانه به جان سنت‌ها افتاده و به هر ارزشی به بهانه «کهنگی» چنگ می‌انداخت و مقدرات ورزش پهلوانی نیز نزد شعبون به ودیعه نهاده شده بود، «تختی» در میانه شرایط



صابر بر آن بود تا با بازخوانی حیات اجتماعی و سیاسی بنیانگذاران سازمان، منشی که گم‌گشته را بازسازی کند. در موخره‌ی «سه هم‌پیمان عشق» تصریح می‌کند:

«در هم‌امروزی که «عشق»، فروکشیده، «منش»، گم‌گشته و «روش»، پر ریخته، است، عنایت به روایت زیست کوتاه اما خوش‌عرض و عمق مردان «میانه»، از گونه این سه؛ عهده‌دار، ز مهر سرشار، آگه‌ره‌سپار، تلنگری است بر تارها و بر پوذهای ذهن ما».

فصول زیادی از کتاب «سه هم‌پیمان عشق» سرشار از مولفه‌هایی است که صابر به عنوان منش بر آنها تاکید داشت. اما جز این کتاب، حداقل در دو جای دیگر نیز می‌توان تصریح صابر بر بنیانگذاران سازمان به عنوان الگوهای منش را مشاهده کرد؛ نخست در همان متن «منش از کفارفته» که تصریح می‌شود:

«چند جوان از نسل پانزده خرداد به عشق مردم، عزم

و بی‌رنگ کرد، در عمل به «یل مردم» مبدل گردید ... جایگاه وزین تختی در جامعه ایران نه به خاطر قدمت پانزده ساله، نه به دلیل چهار بار حضور در آوردگاه المپیک و نه به لحاظ برق مدال‌های رنگارنگ اوست. در روی تشک، بدنی‌ترکه خورده‌تر از بدن تختی یافت می‌شد و قبراق‌تر و فنی‌تر از او نیز کشتی‌گیر داشتیم. اما «قفل قیصر» تختی بود که بر دل مردم چفت شد. تختی «صاحب منش» بود که در کنج همه دل‌ها منزل گزید ... در هفدهم دی ماه ۱۳۴۶ ایران در سوگ پهلوان جوانمرگ خویش «زار» زد. در آن روز، «منش» نیز به همراه بدن سرد پهلوان در خاک «ابن‌بابویه» دفن شد. خاکی که از قضا، پهلوان حاج سید حسن رزاز نیز در آن خفته است. زان روز تاکنون منش در ورزش ما، رخ نشان نداده است». (همان، صص. ۱۶۶-۱۶۰).

از این چکیده رای و نظر صابر در باب «منش تختی» می‌توان چند مولفه را به عنوان اجزا و عناصر سازنده‌ی استخراج کرد:

- افتادگی و تواضع
- پشت به قدرت بودن
- رو به ملت و مردم‌دار بودن
- حفظ سنن «ارزشمند» در مواجهه با شبه‌مدرنیسم

سه هم‌پیمان عشق

گفتیم که منش، موسیقی متن کار صابر بود؛ اما در دو اثر صابر به طور متمرکز بر منش تمرکز کرد: «جای خالی، جای سبز» که پیش‌تر ذکر آن رفت و «سه هم‌پیمان عشق». سه هم‌پیمان عشق، روایتی از «بینش، روش و منش» محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان است؛ سه پایه‌گذار سازمان مجاهدین. صابر در «سه هم‌پیمان عشق»، نه در پی حماسه‌سرایی بود و نه «بازگشت نوستالژیک» که خود به شدت آن را نفی می‌کرد.

عنوان مولفه‌های «مرام و منش» بنیانگذاران برمی‌شمارد:

«طبقه ممتازتوده زیر ضرب: تحلیل حنیف‌نژاد این بود که احزاب در ایران دو تکه اصلی دارند، یک تکه طبقه ممتاز و مرکزیت‌نشین و یک تکه هم توده زیر ضرب هستند. مثالش هم حزب توده بود؛ از سال ۳۲ به بعد، رهبران حزب توده به آلمان شرقی و اتریش و بعد هم شوروی رفتند و با بهترین امکانات و با روزی ۱۸-۱۷ ساعت کار در کتابخانه [...] هنری نیست که مدام خودت را پیچیده کنی، مگر انسان فقط مغز و ایده است؟ انسان دل نیست؟ مهر نیست؟ شرف نیست؟»

ذهن زخمی توده‌ای: تحلیل قشنگی کردند، گفتند حزب توده به انگاره‌ی تشکیلاتی در ایران ضربه جدی زد. رهبران فرار کردند، از توده سازمان افسران که توده صادقی بودند، ۶۰۰ تا دستگیر شدند، ۴۰-۳۰ نفر هم زیراعدام رفتند و ۶۰-۵۰ [نفر] هم تا پای اعدام رفتند.

جلب اعتماد اجتماعی: گفتند ما باید این را در ایران برعکس کنیم. اگر در ایران بخواهد اعتماد تشکیلاتی جذب شود، ما باید این هرم را برعکس کنیم و این ذهن دست‌خورده توده‌ای را التیام ببخشیم و جلب اعتماد اجتماعی کنیم.

رهبری هزینه‌پرداز: لذا اول بار در ایران تشکیلاتی به وجود آمد که بر خلاف همه تجربه‌های ایران و تجربه‌های اکتونی بود. [به این] تجربه [رسیدند] که هزینه اصلی را رهبران بپردازند. این خیلی خیلی مهم بود، جلوتر خواهیم گفت یعنی چه».

از مجموع این مباحث می‌توان چند مولفه را به عنوان عناصر منش سه هم‌پیمان عشق برشمرد:

- حفظ حرمت آموزگاران و متقدمان
- به صحنه آوردن «کار» به جای «سرمایه» و «عَرَق» به جای «تیترو»
- زیست ساده و «مصرف کم» با «تولید انبوه»

جزم کردند تاراهی نو برگزینند و بن‌بست شکنند. آنان نیز یک دهه پس از حذف مصدق و با همان فاصله مرگ رزاز تا ظهور تختی، در مسیر نو، منشی نو در کوله‌بار داشتند: حفظ حرمت آموزگاران و متقدمان، به صحنه آوردن «کار» به جای «سرمایه» و «عَرَق» به جای «تیترو»، زیست ساده و «مصرف کم»، با «تولید انبوه»، همزیستی برادرانه، برابرانه و شفاف و نقادانه تا آنگاه که «آزاد» بودند. و آنگاه که «دربند» شدند نیز با خرید پهلوانانه‌ی «تمام مسؤلیت‌ها» بار دیگران را «سبک» کردند و زیر بازجویی و زیر شکنجه پهلوانانه ایستادند و سرفراز بیرون آمدند و در انتها نیز سرود بر لب، «مرگ پهلوانانه» برگزیدند. در خرداد پنجاه و یک نیز «اخلاق و منش مبارزاتی» به همراه آنان - حنیف و یاران - در میدان تیر چیتگر «تیرباران» شد. از «تدفین» آن منش سی سال و از «تیرباران» این منش، بیست و پنج سال می‌گذرد. در هر دو عرصه، «منش از کف رفته» است» (صابر، ۱۳۸۸: ۱۶۶)

دوم در مجموعه مباحث «هشت فراز، هزار نیاز»، فراز مبارزاتی دهه‌ی ۴۰-۵۰ که متمرکز بر بازخوانی جنبش چریکی ایران است. در این مباحث نیز چند تصریح از صابر در خصوص منش بنیانگذاران سازمان می‌توان مشاهده کرد. در نشست پنجاه و چهارم (کریستال‌های دوران نو) ذیل بحث «مرام» بنیانگذاران تصریح می‌کند:

«منش حلقه‌ی مفقوده اصلی این دوره است. هر انسانی اینجا آمده که سیر آزمون و خطا را طی کند. هیچ‌کس هم جز خود خدا شسته و رفته و آکبند که مولای درزش نرود، نیست. همه به نوعی مشکلات خاص خودشان را دارند. اما مهم این است که از زیر طاق نصرت اخلاق، درست رد شوی و نه روی سر خودت نه روی سر ملت آن را خراب کنی، این‌ها حداقل این [مورد] را رعایت کردند».

صابر در ادامه‌ی این تصریح، چهار ویژگی را به

پایان هر الگوی عینی، می‌توان جدول ۱ را ترسیم کرد.

در یک طبقه‌بندی اولیه می‌توان منش را سازه‌ای چندوجهی تلقی کرد:

- منش در حوزه‌ی «نظام شخصیت» و روابط فردی در گروه‌های اولیه (خانواده، دوستان، خویشان و ...)
- منش در حوزه عمل سیاسی
- منش در حوزه عمل اجتماعی
- منش در حوزه مشترک و تلفیقی عام

چهارگانه فوق با اسناد به جدول قبلی به صورت جدول ۲ می‌تواند ترسیم شود؛ با این توضیح که ویژگی‌های مشترک در پراتز و کنار هم آمده‌اند:

- همزیستی برادرانه، برابرانه و شفاف و نقدانه
- خرید پهلوانانه‌ی «تمام مسؤولیت‌ها» (رهبری هزینه‌پرداز)
- نفی تقسیم کار رهبر صاحب‌فکر، توده‌پیرو
- بازسازی اعتماد عمومی
- مرگ پهلوانانه

استخراج عناصر مشترک

در پایان بخش نخست لازم است با کنار هم قرار دادن مولفه‌های مشترک و طبقه‌بندی و تحلیل آنها، فضای مفهومی برای منش در کار هدی صابر ترسیم کنیم. مطابق با جمع‌بندی ارائه‌شده در

الگوی عینی	مولفه‌های منشی
امام حسین	آوردن حداکثر ظرفیت به صحنه؛ نفی درک بده - بستانی از سیاست؛ نفی تقسیم کار یدی - فکری (پیش‌تاز - توده)؛ باقی ماندن بر میثاق و عهد و پیش‌برد پروژه تا پایان
ستارخان و باقرخان	پاک‌نهادی و لوطی‌مسلمکی؛ ملجاء مردم بودن؛ مقاومت تا پای جان بر سر آرمان
پهلوان سید حسن رزاز	تأمین معیشت از قوت دست؛ رابطه آموزشی با پیرامونیان؛ حفظ حرمت و کسوت؛ پاسداری از سنن پهلوانی؛ دفاع از جبهه مردم و آزادیخواهی؛ بی‌اعتنائی به غاصبان قدرت؛ سیر و سلوک شخصی
میرزا کوچک‌خان جنگلی	تن ندادن به ذلت در مذاکره با خارجی؛ برخورد منصفانه و فعالانه با منتقدان؛ حساسیت بر حقوق فردی؛ برخورد شب عاشورایی با هم‌زمان؛ برخورد اخلاقی با همسر؛ حفظ حیات هم‌زم و همراه تا آخرین نفس؛ تجلیل و بزرگداشت یاران پیشین (علی‌رغم بریدن از مسیر)؛ وارستگی از جهان مادی؛ رهبری صاحب مسئولیت؛ مدیریت میدانی به جای رهبری رهنمودی؛ خصلت بانگ جرس و بیدارزنی و تشریف منش
جهان‌پهلوان تختی	افتادگی و تواضع؛ پشت به قدرت بودن؛ رو به ملت و مردمدار بودن؛ حفظ سنن «ارزشمند» در مواجهه با شبه‌مدرنیسم
محمد مصدق	ایستادن بر سر «منافع ملی» و «حقوق مردم»؛ حضور در میانه میدان عمل اجتماعی؛ معامله نکردن با بیگانه بر سر منافع ملی؛ مدارای سیاسی و پاسداری از حقوق مخالف سیاسی؛ هم‌تراز تلقی کردن خود با مردم؛ پاکدستی مالی؛ حفظ عزت میهن و هم‌میهن؛ رهبری مسئولانه و چندبعدی؛ رعایت اخلاق در مبارزه سیاسی
بنیانگذاران سازمان (حنیف نژاد، محسن، بدیع‌زادگان)	حفظ حرمت آموزگاران و متقدمان؛ به صحنه آوردن «کار» به جای «سرمايه» و «عرق» به جای «تپتر»؛ زیست ساده و «مصرف کم» با «تولید انبوه»؛ همزیستی برادرانه، برابرانه و شفاف و نقدانه؛ خرید پهلوانانه‌ی «تمام مسؤولیت‌ها» (رهبری هزینه‌پرداز)؛ نفی تقسیم کار رهبر صاحب‌فکر، توده‌پیرو؛ بازسازی اعتماد عمومی؛ مرگ پهلوانانه

حوزه اثرگذاری	مؤلفه‌ها
حوزه‌ی «نظام شخصیت» و روابط فردی	<ul style="list-style-type: none"> ■ زیست ساده و «مصرف کم» با «تولید انبوه» (تامین معیشت از قوت دست؛ وارستگی از جهان مادی؛ پاکدستی مالی) ■ افتادگی و تواضع ■ پاک‌نهادی و لوطی‌مسلکی ■ سیر و سلوک [عرفان] شخصی ■ برخورد اخلاقی با همسر
حوزه عمل سیاسی	<ul style="list-style-type: none"> ■ رعایت اخلاق در مبارزه سیاسی ■ رهبری صاحب مسئولیت (رهبری مسئولانه و چندبعدی؛ خرید پهلوانانه‌ی «تمام مسئولیت‌ها»؛ رهبری هزینه‌پرداز) ■ مدیریت میدانی به جای رهبری رهنمودی (حضور در میانه میدان عمل اجتماعی) ■ نفی درک بده - بستانی از سیاست ■ نفی تقسیم کار رهبر صاحب‌فکر، توده‌پیرو (نفی تقسیم کار یدی - فکری؛ هم‌تراز تلقی کردن خود با مردم) ■ حفظ عزت میهن و هم‌میهن (دفاع از جبهه مردم و آزادیخواهی) ■ معامله نکردن با بیگانه بر سر منافع ملی (تن ندادن به ذلت در مذاکره با خارجی؛ ایستادن بر سر «منافع ملی» و «حقوق مردم») ■ مدارای سیاسی و پاسداری از حقوق مخالف سیاسی (برخورد منصفانه و فعالانه با منتقدان) ■ برخورد شب‌عاشورایی با هم‌زمان (حفظ حیات هم‌زم و همراه تا آخرین نفس)
حوزه عمل اجتماعی	<ul style="list-style-type: none"> ■ رو به ملت و مردمدار بودن (ملجاء مردم بودن) ■ بی‌اعتنایی به غاصبان قدرت (پشت به قدرت بودن) ■ حفظ سنن «ارزشمند» در مواجهه با شبه‌مدرنیسم (پاسداری از سنن پهلوانی) ■ حساسیت بر حقوق فردی ■ بازسازی اعتماد عمومی
حوزه مشترک	<ul style="list-style-type: none"> ■ آوردن حداکثر ظرفیت به صحنه (به صحنه آوردن «کار» به جای «سرمایه» و «عَرَق» به جای «تپتر») ■ رابطه آموزشی با پیرامونیان ■ همزیستی برادرانه، برابره و شفاف و نقادانه ■ باقی ماندن بر میثاق و عهد و پیش‌برد پروژه تا پایان ■ حفظ حرمت و کسوت (حفظ حرمت آموزگاران و متقدمان؛ تجلیل و بزرگداشت یاران پیشین) ■ خصلت بانگ جرس و بیدارزنی و تشرزنی منش ■ مرگ پهلوانانه (مقاومت تا پای جان بر سر آرمان)

که با انواع مضایق و محدودیت‌های ساختاری مواجهند، جهت اخلاقی عمل کردن و تحقق منش در زندگی فردی و اجتماعی قائل شد؟ اینها پرسش‌هایی است که سر آن داریم در بخش جاری به اجمال به آنها بپردازیم.

چنانکه تصریح شده، جوامع در دوران گذار از یک مرحله‌ی تاریخی به مرحله‌ی جدیدتر با نوعی آشفتگی در حوزه‌ی اجتماعی و تزلزل در بنیان‌های اخلاقی مواجه می‌شوند. هنگامی که نظم پیشین در حال فروریزی است و نظم نوین هنوز شکل نگرفته و تثبیت نشده است، دوره‌ای از گذار در هر جامعه‌ای پدید می‌آید که ملازم با انواع اختلال در حوزه‌های فرهنگی و ارتباطی است. این گذار در جوامع غربی به گذار از سنت به مدرنیته تعبیر شده است؛ گذاری که از حوالی سده‌ی شانزدهم در غرب آغاز شد و برای بیش از دو سده این جوامع را دستخوش تغییرات شتابان و اشکال مختلف اختلال و بی‌نظمی کرد. شکل‌گیری دانش جامعه‌شناسی در سده‌ی هجدهم و نوزدهم تا میزان زیادی محصول مواجهه با همین اختلال‌ها بود. روند مشترک میان تمام بنیانگذاران جامعه‌شناسی توجه به مسئله‌ی تغییر و عوارص ناشی از دوران گذار است. از آگوست کنت که رویای تحقق فیزیک اجتماعی و دانش اثباتی در سر می‌پروراند تا مارکس، دورکیم و وبر جملگی به این عوارص اندیشیده‌اند. دورکیم ضمن تاکید بر این عارضه، از تکوین آرمان‌ها و ارزش‌های نو برای خروج از وضعیت سخن می‌گوید:

«ما در مرحله‌ای از گذار و میان‌مایگی اخلاقی به سر می‌بریم. چیزهای بزرگ گذشته، همان‌هایی که پدران ما را بر سر شوق می‌آورد، دیگر در ما همان شور و حال را برنمی‌آنگیزد، و این یا به خاطر آن است که آن چیزها چنان برای ما عادی شده است که ما دیگر به آنها آگاهی نداریم، یا برای اینکه آن

چنانکه ملاحظه می‌شود عمده‌ی سخن هدی صابر درباره‌ی منش معطوف به حوزه‌ی عمل سیاسی است؛ هرچند که او به فروریختن منش در عرصه‌ی عمومی اجتماع، در مناسبت بین فردی، در ورزش و در فضای فکری و میان روشنفکران نیز عطف نظر و توجه داشت، اما بیش از هر چیز از نگرانی افول اخلاق در حوزه سیاسی و اجتماعی نگران بود. نکته‌ی قابل توجه دیگر اینکه آنچه از فضای مفهومی منش به حوزه شخصی و روابط بین‌فردی مربوط است، در نسبت با آنچه به حوزه‌ی اجتماع و سیاست و حوزه مشترک مربوط است، بسیار محدودتر به نظر می‌رسد. به بیان دیگر، منش صرفاً ناظر بر تنظیم روابط در سطح شخصی نیست، بلکه فراتر از آن، عنصری است با سوبه و جهت‌گیری اجتماعی که هدف آن بازاخلاقی کردن اجتماع و تقویت و احیای نوعی اخلاق اجتماعی است که پاس حقوق فردی را نیز دارد. با این توضیح به سراغ بخش دوم بحث می‌رویم: چرا صابر این اندازه بر منش تاکید ورزید؟

ب. منش: حلقه‌ی مفقوده‌ی گذار

در ابتدای نوشته تصریح شد که پاسخ کوتاهی به این پرسش که چرا این اندازه منش در کار هدی صابر اهمیت می‌یابد، می‌توان داد: به سبب کم‌رنگ شدن روزافزون این عنصر در جامعه‌ی ایران. اما این پاسخ اجمالی نیاز به تفصیل دارد. چرا در دهه‌های اخیر شاهد تضعیف و کم‌رنگ شدن منش با جامعه‌ی ایران بوده‌ایم؟ آیا این امر خصلت ویژه‌ی جامعه‌ی ایرانی است یا به ویژگی نوعی دسته‌ای از جوامع در سیر تکامل تاریخی آنها مربوط می‌شود؟ کدام شرایط اجتماعی افول منش را تشدید می‌کند؟ کدام بخش از تنزل منش ناشی از ساختارهاست و نه اراده و عاملیت انسانی؟ آیا می‌توان مسئولیت حداکثری برای انسان‌هایی

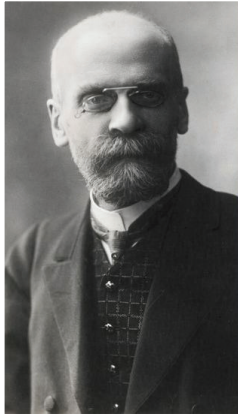
خود است و بالاخره هم این راه‌ها را خواهد یافت و این همان چیزی است که به ما دلگرمی می‌دهد» (دورکیم، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۵۸).

جوامعی نظیر ایران با تاختی یک سده‌ای همان شرایط گذار را تجربه کرده‌اند؛ البته با وضعیتی دشوارتر و پیچیده‌تر. اکنون گذار در جامعه‌ی ایران، علاوه بر فروریختن نظم پیشین و عدم شکل‌گیری و تثبیت نظم تازه، با فشار بیرونی ناشی از جهانی شدن و تاثیر مضاعف مقابله و تطبیق با جوامع توسعه‌نیافته نیز مواجه است. اروپای قرون وسطا برای گذار به دوران جدید، تجربه‌ای از گذار به مدرنیته را در جوار خود نمی‌دیدید؛ مشکل امروز کشورهای در حال توسعه چون ایران اثر مضاعف الگوهای موجود هم هست؛ اثری که هم می‌توانند محدودکننده باشد و هم توانمندساز.

به بحث اصلی بازگردیم: فروریختن بسیاری از سنن و ارزش‌های ناشی از فرهنگ سنتی در جوامع در حال گذار امری طبیعی است. هنجارها و ارزش‌هایی که برای سده‌ها به تنظیم جامعه و روابط بین‌فردی مشغول بوده‌اند، اکنون با روند شتابان تحولات فیزیکی و جغرافیایی، توان تطبیق خود را از دست داده‌اند. در چنین شرایطی بازسازی، احیا و به‌روزرسانی آن هنجارها و ارزش‌هاست که می‌تواند جامعه را از اختلالات مزمن و افتادن در ورطه بی‌هنجاری (آنومی) مصون سازد.

ایده‌ی فریت و فردگرایی بخش جدایی‌ناپذیری از گذار در جوامع پیچیده‌ی معاصر بوده است. این ایده که در بدو امر گشاینده و بازکننده‌ی زنجیرهای فرهنگ جمع‌گرای متصلبی بود که راه را بر خلاقیت و خودمختاری فردی بسته بود،

امور دیگر پاسخگوی تمایلات کنونی ما نیستند، و تازه این در حالی است که هنوز چیزی که جای آنها را بگیرد، ساخته نشده است... خدایان کهن پیر می‌شوند یا می‌میرند، و خدایان دیگری هم هنوز پیدا نشده‌اند... ولی این حالت بی‌اطمینانی و تردید تا ابد نمی‌تواند ادامه یابد. سرانجام روزی فراخواهد رسید که جوامع ما دوباره لحظات جوش و خروش آفرینشگری را که در طی آن آرمان‌های جدید سر بر خواهند کشید، قواعد تازه‌ای شکل خواهد گرفت، که تا مدتی راهنمای بشریت خواهند شد» (دورکیم، ۱۳۸۳: ۵۹۳-۵۹۲).



امیل دورکیم

«کسوف امر قدسی در جوامع ارگانیک مبتنی بر تقسیم کار، به دوره گذار و دوره میان‌مایگی اخلاقی آن جامعه مربوط است. برای هر جامعه، شرط جامعه شدن این است که جامعه‌ای آفرینشگر باشد... خدایان گذشته پیر می‌شوند یا می‌میرند و خدایان دیگر هنوز به وجود نیامده‌اند. تلاش‌های انقلابی ناکام مانده‌اند، اما همه چیز گواه آنست که دیر یا زود از سر گرفته می‌شوند» (دروش، ۱۳۸۶ در: شریعی، سارا: ۱۴۸-۱۴۷)

«جوامع ما در حال گذار از یک دوره‌ی تزلزل

عمیق هستند... آرمان‌ها و الهه‌هایی که تجسم این آرمان‌ها بودند، امروزه در حال مرگند، چرا که دیگر به قدر کافی پاسخگوی نیازهای جدیدی که در حال شکل‌گیری‌اند، نیستند و آرمان‌های جدیدی که برای ما و جهت دادن به زندگی لازمند، هنوز به دنیا نیامده‌اند. بدین ترتیب، ما در دورانی واسطه زندگی می‌کنیم، دوره‌ی سردی اخلاقی که مبین جلوه‌های متنوعی هستند که ما هر لحظه، شاهدان مضطرب یا مغموم آنها هستیم. اما کیست که احساس نکند در اعماق جوامع، حیات مترامکی در حال تکوین است، حیاتی که در جست‌وجوی راه‌های خروج



آمیتای اتریانی

توسط غیرجامعه‌شناسان، بر احیای این نکته جامعه‌شناختی متمرکز است: بدون پیوندهای اجتماعی و فرهنگ، هیچ فرد خوب شکل گرفته‌ای وجود نخواهد داشت (اتریانی: ۳).

نکنه‌ی قابل توجه اینکه نقطه‌عزیمت تاکید هدی صابر بر منش، نقد فردگرایی خودخواهانه است:

«دوران تفرد است و اینکه هر کسی اسب خودش را زین کند مستقل از حرکت همگرایانه اجتماعی به پیش رود» (صابر، ۱۳۹۴: ۶۲).

«در جامعه‌ی ما، «ما» سرکوب شده است و تجزیه شده به انسان‌های خرد و ریز که هر یک برای خود پروژه‌های فردی تعریف کرده‌اند. آن قدر تفرد هست که جایی برای «ما» باقی نمی‌ماند» (صابر: ۱۳۹۱: ۵).

«هیچ‌گاه مثل حالا در جامعه‌ی ما تفرد بیدار نمی‌کرده است که هر کس برای خود پروژه تعریف کند. اگر در [جنگ] احد پروژه شکست خورد، در ایران یک انقلاب ناتمام و یک اصلاحات نافرجام و فراتر از آن، با بیرون رفتن از مدار توسعه مواجه هستیم. ما الان بیرون از مدار توسعه‌ایم و داریم آرام‌آرام می‌رویم به جهان چهارم. تجربه‌ی سه دهه

در سیر خود و با عبور از حد تعادل، نقطه‌ضعف‌ها و مسائل خود را نیز عیان کرد. فردگرایی در نقطه‌ی افراطی خود به فردگرایی خودخواهانه‌ای خواهد رسید که جایی برای هم‌فهمی و همدلی در جوامع باقی نمی‌گذارد و امکان هرگونه تعلق اجتماعی ملی را از جوامع می‌ستانند. تاکید نخله‌ی جماعت‌گرایان (کامیونیتاریست‌ها) بر اکولوژی اخلاقی و بازاخلاقی کردن جماعت ناشی از همین تسری فردگرایی در جوامع جدید است.

امروزه فضای عمومی جوامع (از جمله ایران) چونان دیگ جوشانی است از اجتماعات محلی، منطقه‌ای، سنت‌های ملی، شبکه‌های جهانی و واقعیت‌های مجازی. برای مدیریت تنوع و تضادهای ناشی از آن در چنین شرایطی طبعا نیاز به بازاندیشی در جایگاه انسان در جامعه به مثابه شهروند است. اتریانی، از طرفداران نخله‌ی جماعت‌گرایی، راه‌حل بازاخلاقی کردن اجتماع (remolarizing community) را مطرح می‌کند و بر نوعی اکولوژی اخلاقی پای می‌فشارد: پرورش یک محیط اجتماعی ویژه برای احیای روح جمعی و نیز پاسخگویی به نیازهای جمعی انسان‌ها و اجتماع. جماعت‌گرایی بر اخلاق مشترک تکیه کرده و حقوق را تحت وظیفه و تعهد جمعی قابل تحقق می‌داند (جنسن، ۲۰۰۶: ۱۹۵).

به عقیده‌ی اتریانی، رویکرد لیبرترین‌ها به مسئله‌ی نظم و فردیت (خودمختاری فردی) با این پیش‌فرض آغاز می‌کند که عاملان فردی به طور کامل شکل می‌گیرند و ترجیحات ارزشی‌شان مقدم بر و خارج از هر جامعه‌ای است. این رویکرد شواهد متعدد علوم اجتماعی پیرامون آثار بیماری‌زای انزوا، نیاز عمیق بشری به وابستگی‌های جماعتی، و نفوذ متقابل پایدار اعضای جامعه بر یکدیگر، را نادیده می‌گیرد. بخش زیادی از نوشته‌های جماعت‌گرایانه دهه ۱۹۸۰

می‌آید، از ایجاد همبستگی و انسجام اجتماعی در جوامع پیچیده واگرا و آکنده از تضاد و تنوع ناتوان است و جامعه را به مرز فروپاشی اخلاقی و اجتماعی می‌کشاند.

صابر در یکی از سخنرانی‌های خود که مختصری از آن در شماره ۱۲ «ایران فردا» با عنوان «فراموشی بزرگ» منتشر شده، تصریح می‌کند:

«دورانی که ما الآن در آن قرار گرفته‌ایم به لحاظ روحی - روانی دوران پیش زرفتن‌ها و محصول به دست نیامدن‌هاست، خیل مسائل لاینحل به‌جامانده است. دوران بی‌تقیدی‌ها، مهاجرت کردن‌ها - اعم از مهاجرت به خارج و نیز مهاجرت به درون - هرکسی به درون خود رفته است. دوران تفرّد است و اینکه هرکسی اسب خودش را زین کند مستقل از حرکت همگرایانه اجتماعی به‌پیش رود. از سویی، دوران یک بازگشت نوستالژیک است. هرکس به دوران رونق پیشینش فکر می‌کند؛ بزرگسالان جامعه بیشتر به دهه ۵۰ فکر می‌کنند که دوران رونق اقتصادی است. نسل میانی تعلق نوستالژیکی به دهه ۵۰ و دوران انقلاب دارد. نسل نو هم دوران رونقی را که به‌طور نسبی تجربه کرده همان ۷۵ تا ۷۸ است. الآن همه در حال و هواهای گذشته‌اند و فیلم در حقیقت rewind می‌شود. روند رو به جلویی وجود ندارد» (صابر، ۱۳۹۴: ۶۲).

لذا او با طرح الگوهای تاریخی در پی بازگشت نوستالژیک نبود، بلکه در پی بازسازی و احیای «منش گم‌گشته» بود.

تلاش صابر برای احیای منش در جامعه‌ی واگرا و فردیت‌زده‌ی ایرانی، از جهات بسیار مشابه با رویکرد بازاخلاقی کردن جماعت بر اساس ایده‌های جماعت‌گرایان است. اما فراتر از آن، صابر درصدد صورت‌بندی نوعی مفهوم انسان مدار تغییر و فعال عرصه‌ی اجتماع است. تلقی از خدا به مثابه «ویژه‌فعال جاوید هستی» و کوشش برای

حکومت مذهبی و رسیدن به خدای نامحسوس یک شوک اعتقادی به ما وارد کرده است» (همان: ۱۲۳). «در دوران تفرّد، هر کس بار فردی خود را بسته و بارهای اجتماعی بر زمین مانده است. بارهای «اجتماعاً لازم»، بارهایی که انسان‌ها به اعتبار پیوند و علقه‌شان به جمع و جامعه باید بردوش گیرند، بر جای مانده و روی هم تلنبار شده است» (همان: ۱۷۶).

تفرّد منجر به افول منش می‌شود. در جمع‌بندی فضای مفهومی منش اشاره شد که جهت‌گیری اصلی منش در کار صابر، جهت‌گیری جمع‌گرایانه‌ای است که منش را در حوزه‌ی اجتماع و سیاست جست‌وجو می‌کند؛ منش در حوزه‌ی شخصی و روابط بین‌فردی نیز نهایتاً معطوف به ارزش‌های اخلاقی جامعه هستند. بین این جهت‌گیری با تاثیر کاهنده‌ی فردیت بر اخلاق اجتماعی و تعهد و وفاداری نسبت به جامعه نسبتی آشکار است. در جامعه‌ی ایران که از قریب به یک و نیم سده پیش‌تر در شرایط گذار و گام‌به‌گام شاهد فروریزی بیشتر نظم متصلب پیشین بوده و هنوز ارزش‌ها و هنجارهای گذشته با اخلاقیات و نظم نوینی مستقر نشده است، کوشش مصلحان اجتماعی برای احیا و بازسازی و بروزرسانی ارزش‌ها امری است کاملاً درخور ستایش. با توضیحاتی که پیرامون نقدهای جدی بر رویکرد لیبرتارین نسبت به رابطه‌ی فرد و جامعه بیان شد، روشن است که تلاش صابر برای احیای منش مبتنی بر مسئولیت و تعهد هیچ تناسبی با بازگشت نوستالژیک به برخی چهره‌ها یا حوادث و رویدادهای تاریخی ندارد. چند دهه است که بسیاری از دانشمندان علوم انسانی و مصلحان اجتماعی در غرب نیز اذعان کرده‌اند که فردگرایی خودخواهانه‌ای که از دل تمرکز و تاکید یکجانبه بر ایده‌ی فردیت و حقوق فردی بدون توجه به مسئولیت اجتماعی و اخلاقی نوع انسان بیرون



محصور کردند و کوشش او برای ارائه‌ی درک و صورت‌بندی جدیدی از رابطه‌ی انسان با خدا بر مبنای «خدای حداکثری» و «رابطه‌ی مستمر، همه‌گانه، صاف‌دلانه و استراتژیک با خدا» واکنشی بود به همین ناکارآمدی تلقی از خدا در سرفصل جامعه‌ی ایران در نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد. احیای منش و ترمیم و بازسازی رابطه‌ی انسان با خدا دو جزء لاینفک از کار هدی صابر در دوران متاخر حیات اوست.

زبده‌ی کلام: تزلزل منش و اخلاق جمعی در جوامع در حال گذار امری گریزناپذیر است. تمامی جوامع در سیر حیات خود با ادوار متوالی «نظم و ثبات» و «تغییر و گذار» مواجه بوده و هستند. دوران گذار موجب تزلزل ارزش‌های مرحله‌ی قبلی می‌شود؛ بدون آنکه ارزش‌های نوین سربرآورده باشند. در چنین شرایطی این وظیفه‌ی مصلحان اجتماعی است که به بازآخلاقی کردن جامعه همت گمارند؛ از طریق احیا و بازسازی و بروزرسانی منش. منشی که انضمامی و امکان‌پذیر باشد؛ مبتنی بر توان انسان متوسط‌الحال. تاکید محورین هدی صابر بر منش را در همین چارچوب می‌توان فهم کرد. در جامعه‌ی ایران که از یک و نیم سده‌ی گذشته درسرفصل گذار قرار گرفته و هنوز موفق به برپایی نظم باثبات نشده است و بلکه

صورت‌بندی انسان فعال مدار تغییر از تاکیدات بنیادین هدی صابر در مباحث «باب بگشا» است:^۲ «در این سال‌ها از چرخه‌ی هستی، پس افتاده‌ایم. ایرانی، پیش از این در چرخه‌ی هستی فعال بوده است. در این سی سال نیز هر جا که امیدی و شعفی دورانی حاصل شده است، ایرانی جلوه‌ای در هستی داشته است. در همین سال‌های نزدیک که جامعه‌ی ایران به دوران جدیدی از حیات خود وارد شد، فیلم مولف ایرانی به بازارهای جهانی رفت. آوای شجریان و ناظری به جهان راه پیدا کرد. آقای لطفی که اخیراً به ایران بازگشته، در بیست سال گذشته، دو بیست کنسرت در جهان برپا کرده است. والیبال و بسکتبال ما نیز جایی برای خود دست و پا کرد. به هر روی هر زمانی روزنی پیدا شده ما نیز عضوی از اعضای فعال هستی بوده‌ایم. اما در مجموع در این سی سال، رابطه‌ی ما با بازارهای اصلی جهان قطع شد» (صابر، ۱۳۹۱: ۹-۱۰).

دورکیم خطا نمی‌کرد که می‌گفت در جامعه‌ی در حال گذار که دچار کسوف امر قدسی و میان‌مایگی اخلاقی است، «خدایان کهن پیر می‌شوند یا می‌میرند، و خدایان دیگری هم هنوز پیدا نشده‌اند». تلقی سنتی از خدا در جامعه‌ی ایران که رابطه‌ی فرد با خدا را در تکلیف و تعبد و اجبار خلاصه می‌کرد، از دهه‌ها پیش در جامعه‌ی ایران با تزلزل و فروپاشی روبرو بوده است. در برهه‌هایی که روشنفکران مذهبی موفق به صورت‌بندی جدیدی از رابطه‌ی انسان با خدا شدند، عوارض این تزلزل و میان‌مایگی اخلاقی تعدیل شده و هر جا که روشنفکران این امر را مغفول نهاده‌اند، با تشدید بحران فردیت و افول اخلاق و منش اجتماعی مواجه بوده‌ایم. تاکید بنیادین صابر بر اینکه روشنفکران متاخر ایران، خدا رو پرتابلی و حداقلی کرده و از مناسبات اجتماعی به کنج حوزه‌ی شخصی فرد

۳. مدفن سید حسن رزاز و غلامرضا تختی
 ۴. محل اعدام بنیانگذاران سازمان مجاهدین.

منابع

- دورکیم، امیل، ۱۳۸۳، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- دورکیم، امیل، ۱۳۸۶، «احساس دینی در عصر حاضر» در: شریعتی، سارا، ۱۳۸۵، هانری دروش، جامعه‌شناسی در مواجهه با دین، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
- شریعتی، سارا، ۱۳۸۵، هانری دروش، جامعه‌شناسی در مواجهه با دین، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
- صابر، هدی، ۱۳۹۱، باب بگشا (ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا)، دفتر نخست: پیشاتیبین، انتشار الکترونیکی توسط پایگاه در فیروزه‌ای (www.hodasaber.com).
- صابر، هدی، ۱۳۹۳، جامه‌دان پر و پیمان، سه گفتار از شهید هدی صابر پیرامون امام حسین (ع) و عاشورا، ویراست نخست، آبان ۱۳۹۳، انتشار الکترونیکی توسط پایگاه در فیروزه‌ای (www.hodasaber.com).
- صابر، هدی، ۱۳۹۴، «فراموشی بزرگ: صورت‌بندی هدی صابر از بحران رابطه‌ی انسان با خدا»، ماهنامه ایران فردا، دور جدید، شماره ۱۲، خرداد ۱۳۹۴، صص. ۶۱-۶۳.
- صابر، هدی، جای خالی، جای سبز: ویژه‌نامه جهان‌پهلوان تختی، دوماهنامه چشم‌انداز ایران، زمستان ۱۳۸۸.
- Jansen, Th., Chioncel, N. and Dekkers, H. (2006) <Social cohesion and integration: learning active citizenship>, British Journal of Sociology of Education, 27:2, 189 - 205.
- Etzioni, Amitai, <The Responsive Community: A Communitarian Perspective>, American Sociological Review, Vol. 61, No. 1 (Feb., 1996), pp. 1-11.

پیوسته با امواج بی‌ثبات‌کننده و کاهنده از درون و بیرون مواجه بوده، هیچ راهی جز بازآخلقی کردن جامعه برای مهار تنزل منش و اخلاق نیست. صابر هم درد جامعه‌ی ایرانی را شناخته بود و هم سخن کیفی برای درمان آن بسیار داشت:

«تاریخ، نه بر ابن‌بابویه^۱ قفل زده است و نه بر میدان تیر چیتگر^۲. «منش از کفر رفته» در هر دو عرصه قابل «جستجو» است. همچنانکه تختی، گمگشته‌ی پس از رزاز را یافت و آنان نیز گمگشته‌ی پس از مصدق را. «بنش» قبر، نه «خدا» را خوش می‌آید و نه «تاریخ» را. با «افتخارات» گذشته نیز نمی‌توان «رکود حال» را رونق بخشید. اما همچنانکه «بقای انرژی»، «اصل» است، «بقای عشق» و «بقای منش» نیز «اصل» است. قبر را شکافتن خوش نیست، اما منش را یافتن و «روز کردن» خوش است. بحث «منش» از «مشی» جد است. مشی‌ها متناسب با شرایط، تغییر یافتی، اما منش‌ها پایدارند» (صابر، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

پی‌نوشت‌ها

۱. یک سال قبل‌تر از انتشار این ویژه‌نامه نیز صابر در مقاله‌ای با عنوان «تختی؛ شمشاد برقرار، منش ماندگار» در چشم‌انداز ایران، چکیده‌ای از همین خلاء انگیزاننده‌ی منش برای بازخوانی زندگی تختی در فضای ورزش ایران و در زمینه‌ی عام تر جامعه‌ی کل را به دست داده بود (چشم‌انداز ایران، شماره‌ی ۵۳، دی و بهمن ۱۳۸۷، صص. ۲۴-۲۰).
۲. جنسن و همکارش در پژوهشی با عنوان «همبندی و انسجام اجتماعی: یادگیری شهروندی فعال» (جنسن، ۲۰۰۶) ضمن بررسی رویکردهای متفاوت نسبت به مسئله‌ی آموزش و شهروندی (از جمله بررسی و نقد رویکرد جماعت‌گرایانه به بازتعریف شهروندی) شرایط تحقق شهروندی فعال را به بحث گذاشته‌اند. گاه خواننده از قربات‌های میان مباحث هدی صابر درباب احیای منش با دستاوردهای پژوهشی روز حیرت می‌کند.

ضرورت شناختن مردی که آن چنان که می‌بایست شناخته نشد

به عقیده‌ی نگارنده هدی صابر را می‌شود در سه وجه عمده بررسی کرد: ۱- هدی صابر به‌مثابه یک مورخ ۲- هدی صابر به‌مثابه یک روشنفکر پراگماتسیت یا به تعبیر وی عنصر فعال هستی یا انسان‌مدار تغییر ۳- صابر به‌مثابه یک خداشناس.

تشریح وجه اول نیازمند مقدمه‌ی کوتاهی در باب تاریخ است چراکه عدم آگاهی نسبی در این زمینه و آشنا نبودن با مباحث علم تاریخ و روش‌های تاریخ‌نگاری، موجب می‌شود تا شگرفی کار مرحوم صابر آن چنان که می‌بایست درک و فهم نشود.

واقع در گذشته موردنظر و گزینش آگاهانه‌ی آن‌ها بر مبنای اهمیت تاریخی‌شان به شیوه‌ای روشمند به نگارش تاریخ دست زد و در نهایت بتواند مسیر حرکتی و به تعبیر مرحوم صابر سمت، جان و فلسفه‌اش را تشخیص دهد.

تاریخ مطالعه‌ی علل است و علل نیازمند تفسیر. این قاعده که هر چیز علتی دارد شرط لازم توانایی ما در فهم وقایعی است که در تاریخ روی داده است. البته قابل‌ذکر است که برخی نگاه این‌چنینی به تاریخ ندارند و آن را صرفاً معلول تصادف و بخت و اقبال می‌دانند ولی تفسیری از این دست عمده‌تاً ناشی از شانه خالی کردن از زیر تکلیف شاق تحلیل علت رویدادها و یا ناتوان بودن از جست‌وجوی علت‌هاست که در هر صورت از ضعف نیروی فکری نشأت می‌گیرد زیرا بیان علت‌ها نشانگر تفسیر مورخ از جریان تاریخی است و تفسیر او نمایانگر گزینش عام او و تنظیم علت‌ها بر اساس سلسله‌مراتب علل یا ترجیح یک علت یا دسته‌ای از علل نسبت به علل دیگر است. پژوهش‌های تاریخی از لحاظ روش به سه صورت امکان‌پذیر شده است:

تاریخ، پس از عصر روشنگری از قالب نمایشنامه‌ای که خدا مقدر کرده است تا کارگردانی که جایگزین خدا شده است خود را ارتقا داد و به‌ویژه از سده‌ی هجدهم به بعد تا مقام فلسفه ترفیع یافت و از آن زمان به این‌سو با گذر از دالان‌های تودرتوی اذهان فیلسوفان و در نهایت تا به امروز، می‌شود گفت که به سه رشته اصلی تقسیم‌بندی شده است که ذیل به‌اختصار بیان می‌کنم:

۱- تاریخ: به معنای گذشته بشر که مملو از جنگ‌ها و کشورگشایی‌هاست.

۲- علم تاریخ: به این معنا که می‌بایست تاریخ را به شیوه‌ای روشمند نگاهت.

۳- فلسفه‌ی تاریخ: تاریخ به‌مثابه‌ی موجودی پویا به سمت مقصدی معلوم یا نامعلوم در حرکت است و روند تکاملی یا ادواری بر آن حاکم بوده است و مسیر مشخصی را پیموده است.

فی‌الواقع هر آنچه به‌عنوان متون تاریخی به رشته‌ی تحریر درمی‌آید خارج از دسته‌بندی فوق نخواهد بود و لزوماً یکی از آن‌ها یا بخشی یا همه آن‌ها را در برمی‌گیرد. به عبارتی مورخی عینی‌تر و موفق‌تر است که بتواند با دسترسی وسیع به امور

از تاریخ‌نگاری در ایران شناخت، وی در مقدمه‌ی اثر هشت فراز هزار نیاز، متأثر از هگل تاریخ را به سه سطح تاریخ دست‌اول، تاریخ اندیشیده و تاریخ فلسفی یا تاریخ معنادار شده تقسیم می‌کند و به‌زعم وی تاریخ فلسفی یا معنادار شده متعالی‌ترین تاریخی ست که انسان توانسته است به منصفه ظهور برساند، وی در ادامه نظریات هگل، مارکس و توبین بی را به‌عنوان سه روایت کلان از مواجهه‌ی انسانی غربی با تاریخ معنادار شده، مطرح می‌کند و به بررسی هرکدام از عناصر آن‌ها می‌پردازد و در انتها به بسط نظریه خویش تحت عنوان تاریخ توحیدی می‌پردازد که در آن با بکار بردن آیات متعدد از قرآن من‌باب روایت‌های تاریخی خدا را در تمام لحظات تاریخ کنار انسان (و نه به‌عنوان وجودی مقدر کننده و مقهور بر انسان) به تصویر می‌کشد و درجایی به تعبیر خود صابر به آیه‌ای با جوهره‌ی کیفی اشاره می‌کند که می‌گوید: «کشف کنید علت زوال‌ها، ناکامی‌ها و بدفرجامی‌ها را» و آیات بسیار دیگری از این دست.



ولی آنچه به‌وضوح پیداست این است که نظریه‌ی توحیدی صابر متأثر از نگاه هگلی به تاریخ است با مستندات قرآنی. صابر در اثر تاریخی‌اش چنانچه لازمه‌ی روش (تحلیلی تبیینی) بکار برده شده در نگارش آن بوده است فقط به رخدادهای سیاسی و خاندان حاکمیت نمی‌پردازد بلکه مختصات حیات جامعه‌ی ایران در چندوجهی سیاسی اجتماعی اقتصادی فرهنگی را در سه سطح داخلی منطقه‌ای و بین‌المللی بررسی می‌کند، و نکته‌ی ممتاز کننده‌ی کار وی در اینجاست که او تنها کسی ست که توانسته تاریخ ایران را از نهضت تنباکو تا پایان جنبش اصلاحات پوشش دهد به‌نوعی می‌توان هشت فراز هزار نیاز را یک منبع بی‌نظیر دانست

الف- توصیفی: در این تاریخ‌نگاری صرفاً به رخدادهای سیاسی و تحولات خاندان حکومتگر پرداخته شده است که به عبارتی به تاریخ روایی یا نقلی هم شهره هستند.

ب- تحلیلی-تبیینی: موضوع از حوزه‌ی رخدادهای سیاسی صرف خارج می‌شود و به عرصه‌های مختلف حیات فکری اجتماعی اقتصادی و... تسری می‌یابد، تحلیل رخدادهای بیان علت‌ها و تفسیر تحولات و یافتن رابطه‌ی علت و معلولی میان پدیده‌ها جانشین توصیف شد.

ج- توصیفی تحلیلی: متداول‌ترین سبک تحقیق تاریخی ست و تلفیقی از دو روش بالاست هم به چراها و هم به چگونگی در کنار یکدیگر پاسخ می‌دهد.

علمی‌ترین و برجسته‌ترین روش از میان سه روش فوق‌الذکر تحلیلی تبیینی ست چراکه این روش نیازمند به‌کارگیری نظریه در نگارش تاریخ است، و این به‌کارگیری نظریه است که به خواننده و مخاطب کمک می‌کند تا به «ساده و قابل فهم کردن امور رهنمون شود و اینکه بتوانیم آن‌ها را بفهمیم و خود را با آن انطباق دهیم، نظریه راهنمای ماست تا درستی و صحت برداشتمان را آزمایش کنیم و زمینه‌ی منطقی را برای پیش‌بینی‌های ما از واقعیت فراهم آورد.» (کارل مانهایم، روش‌های تحقیق در علوم سیاسی)

اکنون نکته‌ی قابل‌ذکر این است که سنت تاریخ‌نگاری در ایران (بهتر است گفته شود تا پیش از صابر) از تاریخ توصیفی پا را نتوانسته است فراتر نهد و در خوش‌بینانه‌ترین حالت توانسته است در ابتدای راه تاریخ‌نگاری توصیفی تحلیلی قرار گیرد. و اما تاریخی را که صابر به خلق آن دست زده است را به‌جرت می‌توان در حیطه‌ی تحلیلی تبیینی گنجانند و وی را به‌عنوان پیشگام ورود به این سبک

«کار بست امروزین» بیرون کشید، هشت فراز هزار نیاز با دیگر آثار تاریخی برجسته بسیار متفاوت است، مثلاً احمد کسروی در تاریخ مشروطه یا سرهنگ نجاتی در تاریخ سیاسی ۲۵ ساله بیشتر به قلم‌زدن یک تاریخ روایی می‌پردازند، فریدون آدمیت تاریخش تحلیلی است ولی یک تحلیل طبقه‌بندی‌شده و همه‌جانبه نیست بیشتر به تحلیل خود رویداد از منظر سیاسی می‌پردازد و . . . ولی صابر در تاریخی که ارائه می‌دهد صرفاً به دنبال روایت تاریخ یا صرفاً تحلیل رویداد تاریخی در همان مقطع تاریخی نیست بلکه تحلیلی که از تاریخ ارائه می‌دهد یک تحلیل مطبق و کاملاً دسته‌بندی‌شده است. وی معتقد است که ما اکنون در نقطه‌ی الحاق گذشته و آینده به سر می‌بریم، وی تاریخ را می‌کاود، شخم می‌زند تا بتواند از دل آن گزاره و پارادیمی که به درد اکنون جامعه بخورد و به تعبیر خودش آینده را ترسیم کند بیرون بکشد بهتر است بگوییم که صابر به دنبال تاریخ بدیع‌الزمان فروزانفری نیست بلکه به دنبال تاریخ حنیف نژادی است.

وی معتقد بود که جامعه‌ی ایران اگرچه حافظه‌ی تاریخی قوی ندارد ولی فاقد حافظه هم نیست و این حافظه‌ی تاریخی با یک مکانیسم درونی خودش را بروز می‌دهد، بر همین مبنا می‌شود گفت که جنبش سبز هم که در سال ۸۸ به وقوع پیوست حاکی از این مطلب است که مردم اگرچه ظلم و ستم‌هایی را که بر آن‌ها روا داشته می‌شود زود به دست فراموشی می‌سپارند ولی هرگز محو نخواهند شد و انباشت این ظلم و ستم‌ها به یک بغض دورانی تبدیل خواهد شد که در نهایت روزی خواهد ترکید، قطعاً جنبش سبز را باید ریشه در تمام اتفاقات پسا ۵۷ (البته با در نظر گرفتن کل سیر تاریخ) دانست، از دوران خفقان‌آور دهه شصت گرفته تا پی ریزی یک اقتصاد ناسالم پس از

که به‌نوعی تاریخ معاصر ایران را به خواننده عرضه می‌کند، تاریخی که به شیوه‌ای روشمند نگاشته شده، اندیشیده شده و فلسفه، سمت و جانش را به مخاطب باز می‌شناساند و این کاری است که تنها از فرد خستگی‌ناپذیر و پولادین اراده‌ای جز هدی صابر نمی‌تواند سر بزند و در نهایت آنکه به‌زعم نگارنده هدی صابر توانسته است تا سبک تاریخ‌نگاری در ایران را از سطوح ابتدایی و متوسطه به سطوح عالی‌ه ارتقا دهد.

و اما شاید آنچه بتوان یکی از دغدغه‌های عمده‌ی وی در این اثر تاریخی دانست آن است که از نگاه کردن نقطه‌ای (تاریخی) که فقط به زندگی سیاسی افراد برجسته بسنده می‌کند) به تاریخ، روی‌گردان بود و بر روندی و دورانی بودن آن تأکید ویژه داشت چراکه به تعبیر ای ایچ کار «واقعیات تاریخ مربوط است به روابط افراد با یکدیگر در جامعه و نیروهای اجتماعی. . . هیچ جامعه‌ای کاملاً متجانس نیست هر جامعه‌ای صحنه‌ی کشمکش‌های اجتماعی ست و افرادی که در برابر قدرت حاکم می‌ایستند همانند کسانی که از آن طرفداری می‌کنند چکیده و محصول جامعه‌اند. . . افراد برجسته نقش خود را در تاریخ مدیون توده‌ی پیروانشان هستند و اهمیت‌شان این است که پدیده‌ی اجتماعی‌اند و لا غیر. » و شاید ذکر تعبیر زیبای هگل برای کمک به بحث ذکر شده خالی از لطف نباشد که: « کسی بزرگ‌مرد زمان خویش است که بیانگر اراده‌ی آن روزگار باشد، به عصر خود بگوید چه باید اراده کند و آن اراده را به اجرا درآورد، عملکرد او جان و جوهر عصر اوست، او عصر خود را فعلیت می‌بخشد. » و بر همین مبناست که او اثرش را بر هشت فراز تاریخی یا دوران یا به عبارتی هشت جنبش اجتماعی سوار می‌کند.

صابر به دنبال تاریخی است که می‌بایست از دل آن

اصطلاح خویش بود: «انسان مدار تغییر» انسانی که می‌خواهند پیرامونش را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب تغییر دهد.

و در نهایت وجه سوم صابر این است که وی را به عنوان کسی که دیدگاهی متفاوت از خدا ارائه می‌دهد به مخاطب باز می‌شناساند.

ادبیاتش پیرامون خدا بسیار خاص و گیراست، توگویی از رفیقی تمام‌عیار که سال‌ها با او زیسته سخن می‌گوید، گمان می‌کنی خدا هم به‌نوعی انسان است (البته می‌گوید انسان می‌تواند خدا در اشل کوچک‌ترش در زمین باشد ولی می‌شود چنین برداشتی از مطالبش هم داشت) به‌نوعی خدا را زمینی می‌کند، تا به حال این چنین ادبیاتی را ندیده بودم، اگر فرض را بر این بگذاریم که اصلاً همچنین وجودی نیست، ولی به نظرم بازهم داشتن یک همچنین الگویی که همیشه همراهت هست و آبشخور فکری‌ات هم باشد با در نظر گرفتن فرض ذکرشده بسیار کمک‌کننده ست در طی مسیر برای رسیدن به هدف. . . باید بگویم ملموس‌ترین خدایی که تا به حال دیده‌ام خدای وی است. . . به این ادبیات دقت کنید:

اگر انسان در خط تکامل قرار بگیرد خدا سقایی می‌کند و آب‌رسان این نفس زن است، در این مسیر، سقایی‌ات با خداست یعنی خدا لوطی‌گری‌اش اینجاست که دولا می‌شود مسیرهای تکامل را آب‌وجارو می‌کند و آب‌رسان بشر در طول این مسیر تکامل است
خدا دف زن عالم است
رقص که باشد خدا هم آنجاست

منابع

- تاریخ چیست نوشته‌ی ای ایچ کار
- درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ نوشته‌ی ملائی توانی

جنگ تا ناکامی‌های سیاسی ۷۶ تا دوران قهقرایی احمدی‌نژاد که در یک سقوط مرگ‌آور همه‌جانبه جامعه را در غلتانید.

و اما آنچه به‌عنوان یک نقد جدی می‌شود به اثر صابر وارد دانست آن است که وی به متن روایت آن‌چنان که می‌باید، نپرداخته است و شاید برای مخاطبینی که بدون آگاهی کافی از چگونگی روایت به فرازهای تاریخی صابر ورود کنند چندان گیرا نباشد، درواقع خوانش و واکاوای اثر مرحوم صابر نیازمند یک پیش‌شرط است و آن آگاهی از چگونگی و متن روایت است. که البته اگر از منظر همان سه روش شناخته‌شده برای پژوهش‌های تاریخی بنگریم پرداختن به چگونگی رخدادها در روش تبیینی تحلیلی به‌عنوان یک شرط لازم پذیرفته نشده است و نتیجتاً نقد وارده از این منظر تا حدودی رنگ می‌بازد.

در وجه دوم باید بدانیم که هدی علاوه بر اینکه به عقیده من یک مورخ صاحب سبک در تاریخ است که اثری شگفت از خویش بر جای نهاده است صرفاً به دادن تز و نظر بسنده نمی‌کند و هر آنچه را که به نظرش راه علاج جامعه می‌آید در صرافت عملی کردنش می‌افتد و منتظر ۲ خردادی نیست تا به وی مجوز کار کردن و فعالیت کردن بدهد چون به تعبیر خودش محورش را از خدای خویش گرفته بود و اینکه جامعه را فقط در طبقه متوسط نمی‌دید بلکه عمده‌ی توجهش به اقشار ضعیف و فرودست جامعه بود، آنان که زیر آرايه خشن اقتصاد له‌شده‌اند. وی رنج بیش از هزار کیلومتر سفر را به جان می‌خرد تا مگر اینکه باری از دوش جامعه‌اش برداشته باشد، وی در زاهدان به کارآفرینی بیش از هزار شغل دست می‌یازد. او یک روشنفکر انتزاعی نبود او جامعه‌اش را عمیقاً فهمیده است و درک کرده است و به دنبال تعیین بخشیدن به ادراکات ذهنی‌اش بوده است وی مصداق عینی این

هدی صابر و یاد آوران

در این وانفسایی که نبود عنصر «منش» در روابط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بیش از هر چیز دیگری احساس می‌شود و به چشم می‌خورد وجود اشخاصی چون هدی صابر که خود نمونه بارز یک انسان اخلاق مدار، ارزش مدار و با منش بود می‌توانست کمک بزرگی برای نسل جوان علاقه‌مند، دغدغه دار و اهل بار برداشتن از روی زمین باشد.

کسی نداشته باشد را مهم می‌دانستند. منش مردانگی ایشان چه در ورزش و چه در اقتصاد و چه در سیاست بسیار شاخص بود. سرشناسان درون زندان در طبقه بالای بند ۳۵۰ بودند و مسئولان هم به ایشان توصیه کرده بودند که بروند بالا ولی آقای صابر در طبقه پایین که امکاناتش کمتر بود ماندند. می‌توان گفت که ایشان روی همین ساده زیستی و همراه بودن با جوان‌ها و توده مردم جانشان را گذاشتند.

■ می‌خواستند پایین بمانند چون احساس می‌کردند بچه‌های پایین که گمنام‌اند در یک کنجی قرار گرفته‌اند و فراموش شده‌اند. به ما می‌گفت که بچه‌های پایین می‌گویند همه ژنرال‌ها رفته‌اند بالا، تو هم می‌خواهی بروی بالا؟ و در ادامه می‌گفت من این‌ها را تنها نمی‌گذارم. هدی خودش را موظف می‌دانست کنار این‌ها بماند و از آن‌ها حمایت و مراقبت کند. هدی در آنجا یک سری کلاس‌هایی مثل اقتصاد و ... گذاشته بود. هر کلاسش حدود ۳۰ نفر بود. با آن‌ها خیلی اخت

هدی صابر در پی اعتراض به قتل هاله سحابی در مراسم پدرش دست به اعتصاب غذای تر زد و در پی وخامت حال به بهداری زندان اوین برده شد و مورد ضرب و شتم مأموران قرار گرفت. صدمات وارده به حدی بود که نهایتاً صابر را به درجه والای شهادت رساند تا با شهادت خود خرداد کیفی‌کشان را به تعبیر خود کیفی‌تر کند.

غم از دست دادن هدی صابر در پی از دست دادن مهندس سحابی و هاله عزیز شوک بزرگی بر پیکر آزادی خواهان و خانواده ملی مذهبی وارد کرد تا هر آنچه زمان بیشتری از آن حوادث تلخ می‌گذرد جای خالی‌شان بیش از پیش احساس شود.

آنچه در ادامه خواهید خواند جملاتی است از بزرگان ملی مذهبی، دوستان و هم نوردان هدی صابر که در یادنامه چهلم و سالگرد این شهید به رشته تحریر درآمده و به اختصار برای شما عزیزان گردآوری شده است.

همسر شهید

■ ایشان روی ساده زیستی تأکید بسیاری داشتند و اینکه آدم وابستگی صرف به

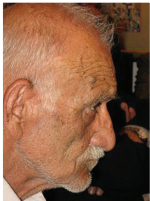


■ از جمله ویژگی‌های هدی این بود که به وجه منش آدم‌ها بسیار توجه داشت. من فکر می‌کنم هدی در ارتباط با پدر و مادرم هم بیشتر از منش آنها متأثر بوده است. در ارتباط با بزرگانی چون تختی، مصدق، حنیف‌نژاد و... اگر دقت کنیم می‌بینیم که هدی بیشتر تحت تأثیر منش آنها بوده است و حتی در ارتباط با کسانی که شاید وجد توجه به ملیت و مذهب را در هدی تقویت می‌کردند، من مطمئنم که منش آنها هدی را تحت تأثیر قرار می‌داده است.

■ هدی بسیار منظم بود و در این مسئله با کسی شوخی نداشت. به همه احترام می‌گذاشت اما توافقاتش جدی بود و از جمله چیزهایی که هدی را خیلی اذیت می‌کرد، همین مسئله بود که وقتی سر مسئله‌ای با کسی توافقی می‌کرد، آن کس سر توافقیش نماند. هدی همیشه سعی می‌کرد این مسئله را خودش رعایت کند و از دیگران هم این توقع را داشت.

■ هدی ذهن اقتصادی قوی‌ای داشت. او امکانات و شرایط بسیاری در اختیار داشت که می‌توانست خود را در موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی بالایی قرار دهد، اما او پرهیز جدی‌ای داشت و برایش مهم بود که درآمد از کجا حاصل شود.

حسین شاه‌حسینی



■ صابر انسان آزاده و اندیشمند و مبارزی خدمتگزار مردم بود که در میان توده‌های مردم زندگی می‌کرد. او از مردم عادی بود. دلباخته و عاشق مردم بود. در تمام طول زندگی خود جدا از مردم نبود و آخر هم در راه مردم فوت شد.

■ او متعهد بود. «روشنفکر مسئول» بود. او

شده بود.

■ من فکر می‌کنم اگر آقای صابر بودند خیلی بیشتر می‌شد از ایشان استفاده کرد. چون فکر و ذهن و سازمان‌دهی ایشان به مسائل فکری، فکر نمی‌کنم جایگزینی داشته باشد. این را نه به لحاظ اینکه ایشان همسر من بودند می‌گویم بلکه به خاطر شناخت تنگاتنگی که از ایشان داشتم فکر می‌کنم جای خالی ایشان به‌سادگی پر نشود.

■ برای جلسات و کلاس‌های حسینی من فکر می‌کنم پنج شش روز راجع به آن کار می‌کردند. شب‌ها می‌نشستند اینجا کار می‌کردند. خواب بسیار کمی داشتند و بیشتر مشغول مطالعه و فعالیت بودند. زمان ساعت ایشان همیشه بیست دقیقه جلوتر بود. برای اینکه وقت‌شناس باشند و خلف وعده نکنند.

■ متشعر بودن، وقت‌شناسی و نظم از ویژگی‌های شاخص ایشان بود. برای دقیقه‌به‌دقیقه زندگی‌شان برنامه داشتند.

خواهر شهید



■ هدی کار رسمی خود را در اواخر سال ۵۸ یا اوایل سال ۵۹ با گروه اقتصاد صدا و سیما آغاز کرد که متناسب با علایق و توانمندی‌های او بود و در آنجا هدی وارد کارهای پژوهشی اقتصادی جدی‌ای شد. در صدا

و سیما پروژه‌های پژوهشی در نهایت تبدیل به برنامه تلویزیونی می‌شد و هدی بسیار جدی در این پژوهش‌ها شرکت داشت و متن برنامه‌ها را هم بسیار دقیق خودش می‌نوشت و به همین دلیل تهیه‌کنندگان و کارگردانان بخش اقتصاد صدا و سیما بسیار علاقمند به همکاری با هدی بودند.

در اسلامیتش آن چنان تلاش می‌کرد که در هر جنبه‌ای و در هر لحظه‌ای که در کنار هم بودیم، در بدو امر اشخاص را واجب می‌کرد به اینکه در اول وقت نمازشان را بخوانند. «مسلمان عامل» بود نه مسلمان جدا از مردم.

■ هدی صابر انسانی آزاده و روشنفکری مسئول بود. ما روشنفکران زیادی داریم ولی او بود که احساس مسئولیت می‌کرد و به من می‌گفت: شاه‌حسینی ما مسئول هستیم. گفتم چه مسئولیتی؟ گفت: در قبال مردم. از این آب از این خاک، از این محیط، از این فضا استفاده می‌کنیم. باید دین خود را ادا کنیم. بفهمیم که آب ما، نان ما، خانه ما چگونه است و در فضای مدرسه و فرهنگ مملکت ما چه می‌گذرد. ما مسئول نسل بعد هستیم و باید راه را برای آن‌ها باز کنیم و آنان را راهنمایی کنیم، خودم را نمی‌خواهم نجات بدهم. نجات جاهل برای من اصل است.

■ صابر با آیات قرآن آشنای کامل داشت و اعتقاد کامل داشت که مردم و خاصه توده‌ها را باید به حقوق حقه‌شان آشنا کرد که این اسلام بتواند برای آن‌ها کارساز باشد و آن‌ها در مقابل ظلم و ستم بایستند. او با ظلم و ستم سر ناسازگاری داشت و به هیچ‌وجه من‌الوجه آشتی نمی‌کرد.

■ باز هم می‌گویم هدی انسانی بود که می‌تواند روشش، راهش، نیتش به ما و به این نسل جوان آموزش بدهد که ای نسل جوان تو در این مملکت هستی. تو متولدشده‌ی این مملکتی. مال این مملکتی. احساس مسئولیت داشته باش. در تمام شرایط احساس مسئولیت بکن و کوشش کن که آسایش همگانی و عدالت اجتماعی را برای همه فراهم کنی. در مقابل ظلم بایست و از مظلوم حمایت کن. فقط به این فکر نباش که خودت را نجات بدهی. باید احساس مسئولیت کنی که جامعه‌ات را نجات دهی و برای این هدف هزینه

بده.

■ خدا بیامرزد مرحوم آیت‌الله طالقانی را. صابر شاگرد مکتب طالقانی بود. همان حرف‌هایی را که مرحوم طالقانی در طول زندگی‌اش به ما آموزش می‌داد عیناً و عملاً همان‌ها را به ما نشان داد. او از مکتب دکتر شریعتی بهره‌ها برد و نظریه‌پرداز بسیار ارزشمندی بود.

محمد ملکی



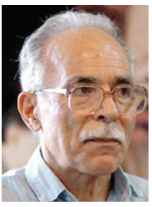
■ هدی می‌توانست وزنه سنگینی برای آینده مملکت باشد.

■ روز ۱۰ اسفند به مرخصی آمدم. حالماً اصلاً خوب نبود. حدود ساعت ۱۱ شب نزدیک خانه رسیدیم. دیدم هدی آنجا

ایستاده. گفت خیالم راحت شد شما را دیدم. هر چه اصرار کردم خانه نیامد. گفت فقط می‌خواستم ببینم شما امشب آزاد می‌شوید.

■ هدی صفات ویژه‌ای داشت؛ خیلی به پیشکسوت‌ها در اصطلاح خودش احترام می‌گذاشت. بزرگ‌ترها را دوست می‌داشت و همیشه پیش از آغاز صحبتش در جلسات این مسئله را رعایت می‌کرد. در پایان صحبت هم باز به سراغ بزرگ‌ترها می‌آمد و تشکر می‌کرد.

حبیب‌الله پیمان



■ هدی نمونه‌ای بارز از تجمیع تئوری و عمل اجتماعی بود

■ عده‌ای زمانی که می‌خواهند کار فرهنگی کنند از بستر اجتماعی جدا می‌شوند. امروز هم افرادی در دانشگاه‌ها آخرین دستاوردهای غرب

همه‌جانبه « بود. کادر بامعنایی که حنیف نژاد از آن مستفاد می‌کرد. الگوش هم همان حنیف نژاد بود. او هم در توسعه کار می‌کرد، هم در اقتصاد، هم ورزش و پهلوانی، هم استراتژی و هم دین.

■ مدل او در منش هم بنیان‌گذاران مجاهدین بود. آن‌ها حتی برای مهندس سبحانی هم از نظر منش ارزشمند بودند. هدی می‌گفت که آن‌ها به آنچه اعتقاد داشتند عمل کردند و با شهادتشان هم گویی مهر تأیید بر اندیشه‌شان نهادند. تحلیل ما این بود که احزاب شعار می‌دهند ولی عمل نمی‌کنند. صابر به این نقد داشت و ویژگی بارز منشی ایشان هم این بود که خودش به ایده‌هایش «عمل» می‌کرد.

■ محور بینشی هدی کار روی خدا بود. دیدگاه‌های جدیدی که در دانشگاه بود می‌گفت که خدا خلق کرد و دیگر کاری ندارد. این همان دیدگاه یهود بود که می‌گویند، یدالله مغلوله. هدی در حسینیه ارشاد بیشتر کار قرآنی‌اش آن بود که بگوید « خدای منتشر و همراه » نیز وجود دارد و در ریز زندگی خدا را دخالت بدهد.

■ ایشان در مورد شخصیت‌هایی چون تختی کار کرده‌اند که شخصیتی ملی هستند و این شخصیت را عمیق‌تر شناسانده‌اند. کار ایشان در جهت تقویت منش پهلوانی بود و تأثیر داشت. کتاب سه هم‌پیمان عشق هم که ملهم از منش مجاهدین بود. این‌ها دانشجوی بودند و می‌توانند الگوی نسل جوان باشند و این کتاب می‌تواند در دانشجویان تأثیر جدی بگذارد.

■ کلاس‌های قرآنش هم روی فعالان دانشجوی تأثیر داشت. کار تاریخ ایشان هم که با کار قرآن انجام شد یادآور سخن طالقانی بود که « کتاب تاریخ و طبیعت » را در کنار کتاب قرآن می‌بیند.

■ صابر انسانی پرنرزی بود. خیلی خوب مسائل را طبقه‌بندی می‌کرد که کسی در این حوزه

را ترجمه می‌کنند. درحالی‌که هیچ بستر عمل اجتماعی‌ای ندارند و دستاوردهایشان تأثیری در تغییر بینش فعالان اجتماعی ندارد. افرادی هم که درصحنه عمل هستند فرصتی برای پرداختن به بنیادهای تاریخی و ریشه‌های فکری و هستی‌شناختی ندارند. شرط تغییر شرایط شناخت آن است. هدی متوجه این مسئله شد. سعی کرد بدون آنکه خود را از بستر مسئولیت‌های عملی اجتماعی جدا کند به بهانه کار علمی فرهنگی از آنچه که عامل بیداری و احساس مسئولیت انسانی می‌شود غفلت نکند.

■ آموزش قرآنی هدی تلنگری به دغدغه‌های وجودی انسان است. در نگاهی که به جهان، ریشه خود در هستی و هم نوعان، خود را زنده و حساس نگه می‌دارد. او نمی‌تواند آرام باشد اما در همان حال سعی می‌کند توجه خود و شما را به ریشه‌های وجودی انسان و تاریخ ببرد. یکی از طریق قرآن بود که [تلاش می‌کرد] ارتباط وجودی انسان را با این ریشه‌ها که بنیان اصلی آن خداست برقرار کند. در کنار آن تاریخ را شروع کرد که تحولات امروز را به تحولات دیروز و اعماق تاریخ پیوند دهد.

لطف‌الله میثمی



■ دغدغه اصلی آقای صابر به نظر من نشأت‌گرفته از دغدغه حنیف نژاد بود که می‌گفت « انسان باید هم درد دین داشته باشد و هم درد توده ». به بلوچستان می‌رود تا کار کند و هم‌زمان در تهران کلاس قرآن

برگزار می‌کرد. من یک‌بار از حنیف نژاد پرسیدم کادر یعنی چه؟ گفت کادر یعنی کسی که ایمان تاریخی دارد و می‌داند که در تاریخ حق بر باطل غلبه می‌کند. آقای صابر به نظر من « یک کادر

مانند او ندیدم. قدرت بالایی در آموزش داشت و به مثال‌های ساده اشاره می‌کرد و کار آموزشی می‌کرد.

حسین رفیعی



■ هدی صابر با همه نقادانه برخورد می‌کرد و با همه‌کس نقد تند داشت. حتی با مهندس سبحانی. حسن این نقدهای تند تأثیرگذاری آن‌هاست. نقد اگر تیز نباشد تأثیرگذار نیست.

■ فقدان او اثر منفی دارد. او «بولدوزری» بود که راه باز می‌کرد.

تقی رحمانی



■ او به خانواده ملی مذهبی نگاه می‌منشی داشت؛ انسان‌های بااخلاقی که منافع ملی را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. گفت‌مانی که سبحانی هم بر آن تأکید داشت. اول ایران بعد گروه‌هم، بعد خودم. اعتقاد هدی به ایران، منش مصدقی بود.

■ من زودتر از هدی به جامعه مدنی رسیدم، اما او به جامعه مدنی رفت و در آن کار کرد؛ تجربه زاهدان او را می‌توان کتاب کرد.

■ ویژگی دیگر هدی، مذهبی بودن او بود. متشروع و بسیار سخت‌گیر اما از دل این تشروع اخلاق بیرون می‌آمد. او حتی به بازجویی هم دروغ نمی‌گفت. با بازجو از موضع فرمانده برابر صحبت می‌کرد.

■ امکان نداشت در زندگی اجتماعی کم‌فروشی کند. این ویژگی‌های او در کنار پشتکار

اراده‌گرایانه‌ی اندیشه معطوف به «تغییر» قرار می‌گرفت. برخلاف هدی من اعتقاد نداشتم که همه‌ی مسائل را می‌توان دسته‌بندی‌شده، منظم و اراده‌گرایانه پیش برد. او بیشتر از پنج ساعت نمی‌خوابید. گاه به شوخی به او می‌گفتم تو در خواب هم بیداری چون با کوچک‌ترین صدا از خواب می‌پرید. همیشه مضطرب بود که امروز خیلی بد و سیاه بود.

■ هدی به شکل افراطی به توسعه‌ی درون‌زا اعتقاد داشت. این نگاه درون‌زا و اولویت به درون، سبب شد در نامه خود به دو نفر شکایت کند؛ سبحانی و کاتوزیان که یکی را پدر ملی مذهبی‌ها و دیگری را پدر حقوق می‌دانست.

■ هدی ویژگی‌های خاصی داشت. سبک تفسیری هدی، سبک طالقانی و مهندس سبحانی بود. این سبک تفسیری نه سنتی است نه مبانی فلسفی مدرن دارد. بیشتر تجربی است که با دستمایه‌های علمی همراه است. برداشت هدی از تاریخ برداشتی بسیار سازمانی و مدون بود.

■ هدی می‌گفت منش بر مشی غلبه دارد. منش حنیف نژاد که اسطوره‌ی هدی بود بر مشی او غلبه داشت.

■ هدی معتقد بود بزرگ‌ترین ضعف تاریخ ایران، فقدان آموزش است. این حرف او کاملاً صحیح است. شاید برخی مسائلی را که در آموزش مطرح می‌کرد از نظر بعضی درست نبود اما روش او صحیح بود. انرژی پایان‌ناپذیر او سبب شده بود خانواده‌ی زندانی سیاسی‌ای نماند که هدی به او سر زنده باشد.

■ ما به‌عنوان بازمانده از هدی چه در خود داریم که از آن به محصول برسیم و حتی یک قدم هم از آن جلوتر برویم. من اعتقاد دارم هدی برخی جاها از گذشته‌های خود، یکی دو قدم هم جلوتر

رضا علیجانی



■ هدی فعال سیاسی، پژوهشگر و نویسنده، فعال مدنی و اجتماعی، قرآن پژوه، پژوهشگر تاریخ (به ویژه تاریخ معاصر و تاریخ جنبش دانشجویی)، پژوهشگر ورزشی و فردی تشکیلاتی (سازمانگر و سازمانگرا) بود. اما در مجموع می توان او را تجسم یک «تثلیث مسیحایی» دانست:

■ تئوری - مبارزه - تشکیلات

■ هم فکر و سر؛ هم پا و عمل؛ هم ارتباط و انسجام و کار جمعی.

■ من صابر را فرد «منش و جمع بندی» می دانم. این خلاصه دغدغه های اوست. توجهش به منش برخاسته از علل و دلایلی چند است. از جمله مطالعات و تربیت مذهبی و اخلاقی، روحیه حساس و عاطفی خود وی، علاقه اش به بنیان گذاران اولیه مجاهدین و درک و دریافتی که از آنها خاص خودش داشت، تجربه عملی مبارزه سیاسی به علاوه مطالعات تاریخی که از معبر آن دریافته بود کمبود و نقصان در این حوزه چه لطماتی به مبارزه و دست آوردهایش قبل، در پروسه و بعد از پیروزی زده و می زند.

■ هدی فردی به شدت منظم و سختگیر (اول از همه به خودش) مؤدب، راست گو، دقیق و پیگیر برقرار و توافقی، خوش حافظه، مصر و ایستاده بر دانسته ها و داشته هایش، باهمت و سخت کوش و خستگی ناپذیر، اراده گرا، اهل جمع بندی مستمر، احترام گذار به همه به ویژه مسن ترها و به قول خودش معنویین و صاحبان کسوت، حساس بر رعایت جزئیات، فرم ها و تشریفات مربوطه در هر کار و عمل، اهل صلح رحم و داد و دهش و ... بود.

آمد و به نظر من زنده تر از سحابی قرآن را تفسیر می کرد. نقد و تحلیل او قوی تر از مهندس بود و به شدت هم تحت تأثیر مهندس سحابی بود.

■ از شخصیت سازی کاذب به شدت فراری بود. او باید بهتر از این مطرح می شد. می گفت زمانی که بچه ها زود مطرح می شوند، می سوزند. از نظر هدی شهرت مهم نبود. تأثیر او در بچه ها و بالا بردن فهم و درک آنها را به هیچ وجه نمی توان انکار کرد.

■ ویژگی هدی تاریخ او نبود. ویژگی هدی باب بگشا هم نبود. ویژگی او «منش» او بود و آنچه هدی را در ذهن ما هدی می کند، منش اوست.

■ هدی شهید شد. ماه خرداد و شهادت را دوست داشت. این روزها شهادت و شکستن دیوار ظلم شکل دیگری دارد. اعتصاب غذای او نوعی شهادت بود. مرگ هاله، هدی را داغان کرد؛ باید دست به عملی می زد...

■ مرگ هاله، هدی و مهندس سحابی به جریان ملی مذهبی عمقی داده اما درون آن خالی است. شما باید آن را پر کنید. نه اینکه ملی مذهبی شوید؛ بازماندگانی باشید که در جامعه با همان منش هدی زندگی می کنند. منشی که بازرگان، حنیف نژاد، شریعتی و ... داشت. منشی که از آن مسئولیت و اخلاق کار بیرون می آمد.

■ هدی به شریعتی انتقاد داشت اما می گفت او منشی داشت که صداقت او بود. در مذهب هدی چه گوارا و صمد بهرنگی هم به بهشت می رفتند. در تفکر هدی انسان هایی که سر قرار می روند و دنیا را عوض می کنند بهشتی هستند حال یا دین دارند یا نه. تفکری که در طالقانی بود. در میثمی هم هست. چه چیزی می توانیم از هدی در زندگی مان جاری کنیم که در زندگی مان تبلور پیدا کند؟

عجیب و افسانه‌ای دارد. شاید پس از سالها، نسل‌های بعد که این دوره را تجربه نکردند، این ۱۰ روز و این ۳ عروج پرمعنا را ناباورانه مرور کنند. اما باور عمیق من این است که مرگ سحابی و خاکسپاری و بزرگداشت این مرد بزرگ در آن سال‌های سخت ملت ایران، آنچنان مدیریت و برنامه ریزی می‌شد که گویی تنها اراده بشر است که آنچه را بخواهد، اجرا خواهد کرد. پروژه‌ای طراحی شد تا سحابی در سکوت و بی‌کسی و بدون مردم، در تپه‌ای در لواسان به خاک سپرده شود تا شکوه سحابی و ارادت ارادتمندانش نمودی نداشته باشد و غریبانه و مظلومانه وجود بابرکش، برکت را به خاک سرزمین رنج کشیده مان بخشاید.



اما اراده‌ای مافوق این اراده‌های پوچ، خاکسپاری سحابی را شکوهی تاریخی و جاودانه بخشید، و هاله و هدی برگزیدگان این شکوه بخشی بودند. هاله مرید سحابی بود و رابطه آن‌ها تنها پدر و فرزندی نبود؛ و هدی بخشی از وجود سحابی بود که می‌گویند وقتی خبر درگذشت مهندس را شنید، پابره‌نه بر روی موزائیک‌های داغ حیات زندان نماز گزارد و وقتی مرگ هاله را شنید، دست از خوردن کشید و دهان فرو بست. به باور من، مرگ شهادت گونه هاله و هدی، خواست همان اراده مافوق هر اراده‌ای بود که نقشه‌ها را به شکست محتوم می‌سازد، هر چند به خیال خامشان خود را قاهر و قادر فرض کنند.

سیاستمدار اخلاق مدار بود و هاله عزیز نیز همان بود با ویژگی‌های زنانه اش. هاله در مقابل ظلم، تمام قد می‌ایستاد و جاخالی نمی‌داد. زن بود، مادر بود، دختر بود، اما اراده اش چون برخاسته از ایمانش بود، تزلزل ناپذیر بود. متواضع بود. گاه آنچنان فروتنانه برخورد می‌کرد که واقعا نمی‌توانستی باور کنی این هاله سحابی، دختر عزت الله و نوه دکتر یدالله سحابی است. او خود را منهای تمام تعلقات و وابستگی‌های خانوادگی و صلاحیت‌های علمی و اخلاقی اش در اختیار جمع می‌گذاشت. هاله با صداقت و اخلاق و اخلاصش، سال‌های مبارزات خانواده‌های زندانیان سیاسی را پرمعنا و متمایز می‌کرد.

مبارزه هاله نه بر اساس نفرت و کینه و مرگ باد، بلکه همراه با عشق و مهر و زنده باد بود و پیوندگان راه صلح و مدارا دشواری این راه را به خوبی می‌دانند. وقتی محرک انسان برای مبارزه، انتقام و کینه و کشتن و نابود کردن باشد، پیمودن راه مبارزه چندان دشوار نخواهد بود و مقاومت راحت‌تر است. اما وقتی بدون کینه و با دلی

آکنده از عشق و مهر وارد مبارزه شوی و محرکی به نام انتقام نداشته باشی، از جان و مال و ناموس و خانواده گذشتن، ایمانی از جنس مسیح و مصلحان و برگزیدگان تاریخ بشریت می‌طلبد؛ و سحابی برای من اسطوره‌ای تاریخی و جاودان است. اما مرگ سحابی و شهادت هاله و هدی، حکایتی

به باور من، مرگ شهادت گونه هاله و هدی، خواست همان اراده مافوق هر اراده‌ای بود که نقشه‌ها را به شکست محتوم می‌سازد، هر چند به خیال خامشان خود را قاهر و قادر فرض کنند.

منش شهدای خردادماه

پنج شنبه گذشته جمعی از زندانیان سیاسی سالن ۱۲ زندان رجایی شهر مراسمی به یاد زنده یادان هدی صابر و غلامرضا خسروی برگزار کردند.

به گزارش ملی - مذهبی در این نشست که جمعی از همبندیان صابر و خسروی حضور داشتند، شرکت کنندگان با یاد و خاطره این دو عزیز از دست رفته و سایر شهدا و درگذشتگان خردادماه، به ویژه هاله سحابی و پدربزرگوارش عزت الله سحابی را در این ماه پر تلاطم تاریخ معاصر گرامی داشتند.

ضمن اشاره به برخی ویژگی‌های هدی صابر و شهدای خردادماه، پنج خصیصه اصلی که در شخصیت وی تبلور یافته بود؛ یعنی دوری از هرگونه خصلتهای شرک آلود فردی، ترجیح منافع و مصالح جمعی بر منافع فردی، ارزش محوری و جوهری شدن عدالت، آزادی و دموکراسی در زندگی فردی و جمعی شان، جدیت در امور محوله و احساس مسئولیت بالا، صراحت لهجه و برخورد‌های ارتقائی در برخورد با اطرافیان را مورد تأکید قرار دادند، که به ویژه در شخصیت هدی صابر به عینیت رسیده و اطرافیان از آن بهره‌مند می‌شدند.

شرکت کنندگان در مراسم با گواهی بر اینکه هدی صابر سرشار از احساسات لطیف شاعرانه و انسان دوستانه بود؛ علاقه‌مندی او به آرمانهای عدالت خواهانه و آزادی جوانان

این نشست صمیمانه در زندان آنچنان حزن انگیز بود که همه شرکت کنندگان به هنگام سخن گفتن و ذکر خاطرات آرزو می‌کردند "ای کاش می‌توانستند احساس خویش را در قالب تنگ واژه‌ها بیان کنند"

حاضرین در مراسم با یادآوری این نکته که شهدای خردادماه علاوه بر حضور و مبارزه سیاسی در ادوار متفاوتی از تاریخ سیاسی - مبارزاتی ایران قبل و پس از انقلاب و انتخاب مواضع و استراتژی‌های سیاسی متفاوت، اغلب از منش واحدی برخوردار بوده‌اند و به این ترتیب با یادآوری این تأکید هدی صابر که منش افراد لزوماً متناهی از منش

سیاسی - ایدئولوژیک آنها نیست؛ به بازخوانی منش هدی صابر و دیگر شهدای خرداد از جمله مرحوم غلامرضا خسروی پرداختند.

در ادامه یکی از حاضران



مرگِ دیگر

وه چه شیرین است

رنج بردن

پا فشردن

در ره یگ آرزو مردانه مردن!

وندرا امیدِ بزرگِ خویش

با سرودِ زندگی بر لب

جان سپردن

آه، اگر باید

زندگانی را به خونِ خویش رنگِ آرزو

بخشید

و به خونِ خویش قشِ صورتِ دلخواه زد بر

پرده‌ی امید

من به جان و دل پذیرا می‌شوم این مرگِ

خونین را

۰.ا. سایه

را ستودند و به ذکر خاطراتی از کلاسهای آموزشی مرحوم صابر در بند ۳۵۰ اوین پرداختند. به اعتقاد حاضران نگاه دقیق و تحلیلی و تسلط کم نظیر هدی صابر به زوایای گوناگون تاریخ معاصر ایران و زاویه دید هوشمندانه او در کنار اعتقاد راسخ او به گفتگو و مفاهمه، موجب جذابیت و افزایش علاقه زندانیان سیاسی به این مباحث شده بود.

یکی دیگر از شرکت کنندگان در این جلسه با گرامیداشت یاد این عزیزان، یکی دیگر از مناسبتهای خردادماه را شهادت دکتر علی شریعتی و دکتر مصطفی چمران در روزهای پایانی خردادماه عنوان کرد و گفت: "مرحوم صابر پس از یک دوره زندان و تعمق در مباحث مذهبی و سیاسی به این جمع بندی رسیده بود که ما باید پیش از سیاستمدار بودن، مسلمان خوبی باشیم؛ وی مروج این دیدگاه در میان جوانان بود"

حاضران با اشاره به اینکه رخدادهای خردادماه در طول سالیان دراز، این ماه را به "لیله القدر" تاریخ معاصر تبدیل کرده، از شهدای گمنام جنبش سبز در طول تابستان ۸۸ و پس از آن که هنوز هم گمنام هستند و نامی از آنها در خاطره ها نیست، تجلیل کردند. در این مراسم بر آرمانگرایی به عنوان وجه مشترک دیگر شهدای خردادماه تأکید شد. زیرا در دورانی که نقش آرمانهای انسانی، ملی و دینی هر روز کم رنگ تر می‌شود؛ وجود شخصیتهایی همچون مهندس عزت الله سحابی، هدی صابر و دیگر شهدا و رفتگان خردادماه نعمت و سرمایه عظیمی است که می‌تواند الگو و تراز همه مبارزان سیاسی - اجتماعی محسوب شود.

این مراسم با قرائت قطعه شعری از هوشنگ ابتهاج با مطلع "بشنو ای جلاد" توسط یکی از حاضران پایان یافت تا نیمه خرداد ۹۴ هم به یاد آنان که در راه عزت و آزادی ایران جان باختند به پایان رسد.

قضاوت حداکثری، با اطلاعات حداقلی، بدون جست‌وجوگری

هدی صابر

متن پیش رو را شهید هدی صابر در سال ۱۳۸۶ در واکنش به مطالبی با عنوان «انحراف چهل‌ساله» و «نسل سوخته» (درباره بنیان سازمان مجاهدین) نوشته که در نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۴۴ تیر و مردادماه ۱۳۸۶ منتشر شد. اکنون در شرایطی که بار دیگر موج خروشان «قضاوت حداکثری، با اطلاعات حداقلی، بدون جست‌وجوگری» به همان سبک در عرصه مطبوعاتی کشور و در نشریات طیف فکری مورد اشاره شهید صابر در این نوشتار در حال پیگیری است، بی‌مناسبت ندیدیم که به بازنشر آن اقدام کنیم.

نسل نو صاحب قلم جدا از آن که در رویکردهای خویش خصوصاً رویکردهای تاریخی‌اش، همه تاریخ و تمام جهان را ذیل پارادایم اصلاحات و با گفتمان مدنی امروزی تحلیل کرده و از لمس فضاهای حتی نزدیک‌دست‌ترین آنها از جمله فضای دهه ۶۰ به دور است، بار پژوهندگی و جست‌وجوگری را نیز کمتر به دوش می‌کشد. سایه گستردن پارادایم و گفتمان امروزی بر همه دوره‌ها و پهنه‌ها، هم نفس و هم وضعیت‌نشدن با دوره‌های پیشین و دوری از کنکاش لازم و تکاپوگری ضرور، ارزش پژوهشی نوشتارها را به طور جدی با تردید مواجه می‌کند. قلم «خوش» تنها به روانی و عبارت‌پردازی نیست، پژوهندگی، امانت‌داری، انصاف و مسئولیت، محصول قلم را به واقع، «خوش» می‌کند.

در پی این تعریض، روی نوشتار زین پس با محمد قوچانی است که قلمش روان و در مواردی عبارت‌پرداز است؛

سردبیر شرق، پیش از تعطیل موقت نشریه، دو گریز تاریخی زد؛ یکی به مصدق با عنوان «پوپولیسم مصدق» و دیگری در دو نوبت به بنیانگذاران مجاهدین با عناوین «نسل سوخته» و «انحراف چهل ساله» هر دو گریز نیز قاطع و بی‌ترحم. هر سه مورد نیز نه پژوهشی، نه چند منبعی و تنها با اکتفا به تلمذ منبع. تلمذ منبعی که نوشتار پوپولیسم مصدق بر برخی مستندات کم‌شمار آن، قوام گرفته بود، حتی «خوب‌خوانی» هم نشده بود. در آن

در دهه‌ای که پس سر گذاشته‌ایم با باز احیای جامعه مطبوعاتی و انتشار نشریات نو، نسل جدید قلم به دست، در مدار ژورنالیسم بروز و ظهور یافت و رشحات خامه‌اش را در دوران موسوم به اصلاحات عرضه کرد. اتفاق خجسته‌ای بود که تحریبه نشریات نو با میانگین سنی بسیار کمتر از گذشته، ظرفیت‌های خود را در خدمت اطلاع‌رسانی و نشر آگاهی قرار داد. به هر روی نسل جدید به‌عنوان مهم‌ترین بخش در طیف‌بندی سنی جامعه، می‌باید به امکانات خاص خود دست یافته و در پیشبرد دوران جدید مشارکت می‌جست. تقلیل میانگین سنی قلم‌زنان روزنامه‌ها به ۲۵ سال و کاهش میانگین سنی مدیران - اعم از مدیران، سردبیران و دبیران سرویس‌ها - به ۴۰ سال، رخدادی مهم تلقی می‌شد. در میان مجموعه نوواردان به جامعه مطبوعاتی، برخی با قلمی روان‌تر و قریحه‌ای خوش‌تر، چهره کردند و از جمله اینان؛ محمد قوچانی که در روزنامه شرق تا پیش از توقف انتشار و هم اینک در هم‌میهن، هم قلم می‌زند و هم سردبیری را عهده‌دار است. در دهه‌ای که از آن یاد شد، کار ابزارهای جریان اصلاح‌طلبی، در ارائه برخی نوپیدی‌ها، توفیقی نسبی داشتند. در این میان مطبوعات به‌عنوان مهم‌ترین کار ابزار، نونگاری‌هایی عرضه کرد. اما نوپیدی‌ها به طور اعم و نونگاری‌ها به طور اخص به «سطح» بسنده کردند و به «عمق» بی‌اعتنا یا کم‌اعتنا.

برای حفظ حرمت‌ها و پاسداشت جهد و تلاش و رنج و عرق کوشندگان و تکاپوگران پیش از ما. از منظر ضرورت پیش‌نیازها، ورود بدون روش، ساختار و حریم، نه ارزش، که «خطر» است. خطری که سی سال است از مجرای پرده‌داری‌ها و حریم‌شکنی‌های بی‌رحمانه تاریخی، خصوصاً بر «بی‌مدافعان» انباشته شده و به «سیلو» مبدل گردیده است. این سیلو را صاحبان قدرت و امکانات انحساری با تهاجمی یک طرفه بنا نهاده‌اند. در چنین شرایطی، به کارگیری روش، ساختار و حریم از ضرورتی چند چندان برخوردار است. در «نسل سوخته» و «انحراف چهل‌ساله»، پیش‌نیازها کاملاً غایب بودند.

دوم فراز: در هر دو نوشتار تنها از تلمنعب استفاده شده است. دانش امروز و ابزار نظرهای امروزی مفید به رویه علمی، اساساً تلمنعب‌پذیر نیست. آن هم دو منبعی که ویژگی‌ها و شرایط تنظیم و تدوین خاص خود را دارند؛ «نسل سوخته» برگرفته از نوشتار حسین احمدی روحانی در زندان اوین در ابتدای دهه ۶۰، زیر بازجویی و به فاصله چندماه پیش از اعدام وی و «انحراف چهل‌ساله»، مأخوذ از محتوای مجموعه سه جلدی، «سازمان مجاهدین خلق ایران: از پیدایش تا فرجام» منتشره از سوی «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» وابسته به وزارت اطلاعات. نوشتار زیر بازجویی می‌تواند منبعی برای مطالعه فرض شود، اما اساساً منبعی برای قضاوت نیست. نوشتار فرد در سه کنج پریشان‌حالی که در آستانه عدم و مرز بود و نبود سیر می‌کند. مسلمان مارکسیست‌شده‌ای با اتهام ارتداد و نیز براندازی، در زندان یک نظام مذهبی ضدمارکسیست که انتظار دارد زندانی زیر بازجویی، «کل گذشته» خود را با قلم سیاه، خط بکشد و «تواب» شود. مجموعه سه‌جلدی از پیدایش تا فرجام، حتی نام نویسندگان را نیز به همراه ندارد و باعثان «کوشش جمعی از پژوهشگران» منتشر شده است. پژوهشگرانی که به دور از قواعد بازار نشر، هویت فردی خود را بروز نداده‌اند حتی با نام «مستعار». به‌طور قطع تلمنعبی منتشره از سوی نهاد اطلاعاتی، هر چه پژوهشی، نمی‌تواند مستند صدور رأی قرار گیرد.

نوشتار، داده‌های محدودی از کتاب «نقش نیروهای مذهبی در بستر حرکت نهضت‌ملی»، مبنای قضاوت قاطع برای پوپولیست معرفی کردن مصدق قرار گرفته بود. مستقل از این رویکرد، دو گریز تهاجمی یکی در اسفندماه ۱۳۸۴ و دیگری در انتهای تیرماه ۱۳۸۵ به محمد حنیف‌نژاد و بنیان مجاهدین، روا شد. محتوای مقاله «نسل سوخته» در اول اسفند ۸۴، دل را درد دار می‌کرد و جوهر نوشته «انحراف چهل‌ساله»، ذهن را زخم می‌زد؛ زخمی پرا التهاب. وقتی در ۲۵ تیر ۸۵ آن نوشتار را در آبادان خواندم، حرارت‌ام از حرارت فصل خرم‌پازان افزون‌تر شد. درصدد نوعی پاسخگویی به آن بودم که شوق تعطیل شد. چندی پیش «چشم‌انداز ایران» دریچه‌ای به نقل آن مقاله گشود و با آن که تمایل داشتم پاسخ را به نشریه تحت مدیریت قوچانی عزیز ارسال کنم، هم قوچانی در شوق نبود و هم زمان زیاده از حد می‌گذشت. زین‌رو از فرصت چشم‌انداز ایران بهره گرفتم. حال من و او و چند فراز مختصر و از سر دغدغه؛ اول فراز: هم ضرورتاً و هم بی‌تردید، در هر دور تاریخ، نسل نو ورود به عرصه، حق نقد نسل‌های پیش از خود را داراست. استفاده از این حق، هم گذشته را می‌پالاید و هم ضریب خطا را در مسیر «آزمون و خطایی» پیش‌روی می‌کاهد. این که مصدق محور نهضت ملی، شریعتی اندیشه‌ورز دهه‌های چهل و پنجاه و حنیف‌نژاد راه‌انداز فاز نوین مبارزاتی در آغاز دهه چهل و دیگر صاحب اثران می‌باید به چرخه نقد دورانی وارد شوند، ضرورتی است که نیازمند «مجاز» نیست. جریان فکری ما و من نوعی نیز به‌عنوان عضو کوچک این خانواده، پاسبان و محافظ مردان اثرگذار و دوران‌ساز نیستیم. نقد استراتژیک، اعتقادی و سیاسی گذشتگان، هم ضرور، هم گریز و گریزناپذیر و هم نیک سنتی است، اما ورود به مدار نقد، پیش‌نیازهایی چند می‌طلبد:

روش
ساختار
حریم

«روش» به‌عنوان ابزاری برای فرآوری عناصر نقد، «ساختار» به‌منزله ظرف نگهدارنده عناصر نقد با تضمین خروجی «مسئولانه» و «حریم» به مفهوم لفافه‌ای

برمی‌گزینند. بدین لحاظ نویسنده دومقاله نسل سوخته و انحراف چهل ساله، عملاً در ساختار تک‌منابعی که مورد مطالعه قرار داده است، رفت و آمد می‌کند و لذا با خروجی‌های هر دو تک‌منبع، وحدت برقرار می‌کند. خروجی دست‌نوشته زیر بازجویی حسین احمدی روحانی، در چند محور قابل درک و دریافت است:

■ تأسیس سازمان مجاهدین خلق، عکس‌العملی شورشی نسبت به نهضت آزادی است.

■ بنیان مجاهدین عجول و سطحی بوده‌اند. ■ و مهم‌تر از همه، یأس فلسفی نسبت به هرگونه مبارزه و تلاش آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه.

■ نویسنده مقاله «نسل سوخته» در عمل با خروجی‌های دست‌نوشته حسین روحانی، هم‌سو شده است:

■ «پیدایش سازمان مجاهدین خلق به روایت حسین روحانی شورشی علیه لیبرالیسم بود.» حال آن‌که تأسیس مجاهدین، به‌منزله تولد مولودی نو در جریان زایمانی طبیعی بود. مرحوم بازگان در بحث‌های خصوصی میان اعضای نهضت‌آزادی در زندان و پس از پایان محاکمات، چنین عنوان کرده بود که «شرایط و فاز مبارزات تغییر کرده است و ما در مبارزات آتی نقش رهبری به عهده نداریم. ما باید رجمی شویم برای تولد مولود جدید.» پیش‌بینی‌ای که اندکی بعد تحقق یافت و عناصری از شاخه دانشجویی نهضت‌آزادی در روند مبارزاتی خود به مولود جدید مبدل شدند. این تبدیل، نه شورشی بود و نه مهارگسیخته بلکه توأم با حداکثر احترام و مدارا با رهبران صاحب کسوت نهضت آزادی و با «رخصت» تاریخی از آنها بویژه مرحوم طالقانی، قبل از دست یازیدن به «عمل» بود. بنیان نهضت در سال ۴۷ ادبیات ایدئولوژیک نسل نو را نیز مطالعه کردند. ادبیاتی که نویسنده «نسل سوخته» با گذشت چهل سال آن را «سطحی» و پیش پا افتاده خوانده و خالقان آن ادبیات را «فقیر تئوریک» می‌خواند. بی‌عنایت به آن‌که آن ادبیات در دوران «فقر نزدیک به مفرط منابع» سامان یافت و امروز با گذشت چهاردهه از

برای دستیابی به یک ارزیابی نقادانه از بنیان مجاهدین این امکان بود تا از مجموعه منابع مکتوبی چون «بر فراز خلیج» - محسن نجات حسینی - «از نهضت آزادی تا مجاهدین» و «آنها که رفتند» - لطف‌الله میثمی - «سازمان مجاهدین خلق نگاه‌ی از درون» - محمدمهدی جعفری - و نیز از خاطرات منتشره از سوی منتقدان سازمان از جمله «خاطرات احمد احمد»، «خاطرات عزت‌شاهی»، «خاطرات محمد مهرآیین»، «خاطرات علی دانش منفرد» و نیز از دانش و تحلیل چهره‌هایی چون دکتر محمد محمدی گرگانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر رضا رئیس طوسی، دکتر محمد میلانی و... و همچنین چهره‌های منتقد مجاهدین، در کنار زندگی‌نامه‌ها و دفاعیات شهدا، بهره‌گیری شود.

در شماره مورخه ۱۳۸۵/۶/۱۹ روزنامه شرق با عنوان «همه گزارشات ساواک قابل استناد نیست.» متن سخنان آقای احمد احمد از مبارزین دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و عضو سازمان مجاهدین خلق به طبع رسیده است. در لید همان مطلب که توسط روزنامه تهیه شده آمده است: «او [احمد احمد] که از نزدیک شاهد تغییر و تحولات جریان‌های مبارز بوده و زندان، بازجویی و شکنجه را تجربه کرده است، در این مراسم [مراسم رونمایی کتاب «سازمان مجاهدین خلق ایران، از پیدایش تا فرجام» به موضوعی پرداخت که امروزه بسیاری از محققین و نویسندگان تاریخی به آن مبتلا هستند. او می‌پرسد: «اسناد، گزارشات و برگه‌های بازجویی به جای‌مانده از دستگاه پلیسی - امنیتی شاه یعنی ساواک، برای نوشتن تاریخ «چقدر محل اعتنا و ایتناست؟»

بدین‌ترتیب خود شرق نیز با طبع این مطلب، روش استناد به دست‌نوشته‌های زیر بازجویی را زیر سؤال برده است. اما سردبیر، پیش از آن از همین روش برای «قضاوت» بهره برده است.

سوم فراز: جدا از دو فرازی که در حوزه روش مطرح شد، فراز بعدی در حوزه ساختار قابل طرح است؛ چنان‌چه در هر نوشتار، خصوصاً نوشتار نقادانه، نویسنده از قبل، ساختاری تعبیه نکرده باشد، منطقی در ساختار منبع اصلی مورد مطالعه واقع می‌شود و به عبارتی خواه ناخواه همان ساختار را برای نوشتار

برخلاف قضاوت نویسنده «نسل سوخته»، او و نوع او نمی‌توانسته‌اند «فرزندان عجله» باشند. کتاب خاطرات حسین روحانی یا همان دست‌نوشته زندان را که می‌خوانی، درمی‌یابی که یأس فلسفی نویسنده بر سطور آن، تار تنیده است. کتاب را که می‌بندی، دیده‌ات را هم اگر لحظه‌ای ببندی، این جمله در پس پیشانی‌ات آونگ می‌زند که «نکنه که هر تلاش و تکاپو، پوچه و زندگی کوچهای دو سر بن‌بسته؟» اما چشم که باز کنی، به خود آبی و سنت بشر و جوهر توصیه‌های دوست «جاوید» را که از دالان‌های ذهن عبور دهی، تلنگر به خود می‌زنی که نه این چنین نیست. مقاله «سه نسل سوخته» را که از دیده و ذهن می‌گذرانی، با دل دردی فراتر از دل درد ناشی از خوردن «میوه کال و گس»، لحظه‌ای به خود نهیب می‌زنی که وقتی منطق تاریخ این است که «نسل اندر نسل می‌آیند و می‌بالند و می‌پوسند و می‌سوزند»، مگر تو «خل و چل» می‌ی که در پی آرمان، به دنباله باور بدوی؟ با مقالاتی هم مضمون با مقاله «نسل سوخته»، باور «دوران» در ذهن اجتماعی «می‌سوزد».

محمد آقای قوچانی! چند روزی از درج مقاله نسل سوخته می‌گذشت که یکی از همان نسل اولی‌ها را که مستقل است و منفرد، سر پل تجریش دیدم؛ دستی، بوسی، حالی و احوالی و سپس ردوبدل چند جمله‌ای. اولین جمله‌ای که به من رد کرد، دل آزاری از مقاله تو بود. با نوك قلم، ذهنش را زخم‌زده بودی. او برای خود «آدم»ی بود، نسوخته بود. هنوز آرمانی در سر داشت و تپش قلبی. آیا همه نسل اولی‌ها سوختند؟ حنیف با همه مرام‌اش سوخت؟ هستند افرادی از همان نسل اول که هم‌اینک در همین ایران کرسی استادی دارند، قلمی دارند، بیانی دارند، تجارب انباشته قابل انتقالی دارند و معلم‌اند.

مشابه همین برخورد را بخشی از جامعه و بخشی از روشنفکران با بچه‌های تمام زندگی گرو گذاشته در آبادان و خرمشهر تحت محاصره و اشغال آغاز جنگ، روا می‌دارند. آنها نیز ذهنی زخم‌خورده دارند. قضاوت قاطع این چینی بر چه منطقی پشت زده است؟ بخش مهمی از روشنفکران و اکثریت نسل نو، متأثر از شرایط دورانی و نیز تحت‌تأثیر آموزه‌های انتهای دهه

آن هنگام، جوانی نو ورود به عرصه، با یکی دو «کلیک» می‌تواند به حجم انبوهی از اطلاعات خام و فرآوری شده در پیچیده‌ترین مباحث نظری دست یابد و «حافظ» آن شود. و نیز بی‌بذل توجه به آن که همان ادبیات که طبیعتاً کاستی‌های خاص خود را داراست از کشاکش سه تا چهار هزار ساعت مطالعه توان‌فرسا در طول نزدیک به یک دهه، حاصل آمده است. ادبیاتی که «درون سازمانی» بوده و نه «برای انتشار»، سامان‌دهندگان همان ادبیات به‌طور جد در پی روش مطالعه بهینه و متدلوژی تفکر و درک و دریافت بوده و توفیقاتی جدی در همین حوزه داشته‌اند.

اعضای عضوگیری‌شده در سال‌های نخست که هم‌اینک منفرد و مستقل‌اند، چنین نقل می‌کنند که حنیف‌نژاد برای ارائه یک ساعت بحث، سی ساعت مطالعه می‌کرد. هم آنان عنوان می‌دارند که روش جاف‌فاده حنیف در بحث‌های مطالعاتی جمعی آن بود که هر فرد می‌باید ده ساعت مطالعه می‌کرد و در کنار آن حداقل ده تا پانزده ساعت «تفکر»، تا آمادگی ورود به بحث جمعی را کسب کند و باز بیان می‌کنند که حنیف در مواردی متعدد در حال درازکش و پا به دیوار، ۴ تا ۶ ساعت خیره به سقف، فکر می‌کرد و بر دغدغه‌هایش متمرکز می‌شد. این چنین فردی چه تفکرش را بیسندیم، چه نپسندیم، نمی‌تواند «سطحی» باشد.

حنیف‌نژاد به گفته مدیرمسئول چشم‌انداز ایران، یک دهه تمام، مجاهدین را در فاز قهرآمیز، بدون اسلحه نگاه‌داشت و در مدار کسب صلاحیت مستقر کرد. مهم آن بود که در تب و تاب بروز جنبش مسلحانه در کردستان به سال ۴۶، او به التهاب عمل بخشی از اعضا تن نداد و هم او طرح ترور شاه را توسط اعضا نپذیرفت و از هر تقلای «مکانیکی» پرهیز می‌کرد و پرهیز می‌داد. حنیف جوان در ضرورت صبر و تعادل، گزاره‌های بیان کرده است که تنها از پیران جهان دیده پشت منحنی می‌سزد:

«برای آن که یک سانتیمتر مکعب خاک در کف اقیانوس رسوب کند، یک میلیون سال زمان مصرف می‌شود. طبیعت پرحوصله است ما نیز باید صبر و حوصله پیشه کنیم.»

۶۰ و ابتدای دهه ۷۰ هجری خورشیدی، به نسبت همه چیز حتی تا خدا حکم می کنند. پارادوکس غربی است؛ قضاوت های قاطع و «یقین»ی در عصر حکومت «نسبت».

خروجی سه جلد کتاب «از پیدایش تا فرجام» نیز آن است که «هیچ» راستی و «مستقیمی» در بنیان وجود نداشته است، حنیف و یاران، دین دارانی بوده اند که سپس دین گرا شده اند و همه تلاش شان «مونتاز» گزاره هایی از اسلام با مارکسیسم بوده و جان و روان شان مقهور و منکوب علم دوران یا مارکسیسم بوده است. خروجی مقاله «انحراف چهل ساله» که در آخرین جمله آن نمودار است، هم سان با خروجی همان مجلدات است: «انحراف مجاهدین خلق يك انحراف بیست ساله نیست، انحرافی چهل ساله است.»

نویسنده اگر خود در طی يك روند پژوهشی این جوهر را دریافته بود، محل درنگ داشت، اما این نیز مأخوذ از همان تلمذ است. نویسنده می توانست با جوانی اش، ذهن فعال اش، تیزهوشی اش، بکاود و بجوید و دریابد که از حنیف و همراهان، روایت های مستند دیگری هم وجود دارد. نویسنده ای که با هزار سختی و توأم با «اکراه»، تنها یکبار به دین داری حنیف اشاره می کند و وداع وی با هستی را «مرگ» می خواند و از کاربرد لفظ «شهادت» ابا دارد، می توانست به حقایق مستندی راه برد؛

■ محمد حنیف نژاد در خانواده ای عمیقاً مذهبی دیده به هستی گشود و پدرش حمدالله از فعالان مذهبی - سیاسی شناخته شده تبریز بود.

■ محمد، نوجوانی و جوانی اش را در مکتب قرآن حاج یوسف شعار، جلسات مذهبی آقای کهنمویی، بحث های آقای قاضی و نیز در میانه دسته های عزاداری تبریز به عنوان میان دار و نوحه سرا، سپری کرد. پیش از حضور در نشست های فکری - مذهبی شهر، پدرش قرآن را پیشارویش گشوده بود.

■ از بدو ورود به دانشکده کشاورزی کرج در مهرماه ۱۳۳۸، جلسات قرآن در خوابگاه و انجمن اسلامی برپا کرد و در باز احیای انجمن

اسلامی و ادامه فعالیت کیفی آن نقشی محوری ایفا نمود. هم او جدا از آن که انجمن های اسلامی دانشجویی را در سطح دانشگاه های کشور و همه دانشکده های دانشگاه تهران، تکثیر و فعال کرد، در ارتقای کیفی انجمن ها نیز بس فعال ظاهر شد.

■ جوان تبریزی، خود قرآن به دست بود و نسل فعالان آن روز انجمن ها را قرآن به دست کرد. وی با بهره از مرادوات شخصی خویش با طیفی از روحانیون نواندیش، پای آنها را به دانشگاه باز کرد و با همه جوانی مسیر برخورد اعتلایی با نهادهای مذهب سنتی پیش گرفت.

■ هم بندانش در زندان سال ۴۲ چنین نقل می کنند که در عین جوانی چنان با قرآن هم بسته و هم زیست بود که هر آیه از هر سوره ای را که مد نظر داشت، کتاب را در همان نشانی مورد نظر باز می کرد.

■ نهج البلاغه را به عنوان متن مکمل قرآن، اساساً او و همفکرانش به میراث ادبیات مذهبی وارد کردند.

■ حنیف از بدو فعالیت در دوران پس از زندان ۴۲، افراد را با دو ملاک عضوگیری می کرد؛ «درد دین» داشتن و «درد مردم» داشتن.

■ او در سیر حرکت فکری و سیاسی - اجتماعی خود، معتقدتر و «مذهبی» تر می شد. حنیف در چارچوب مبانی اعتقادی، «هدایت» را در ابتدا در حد «فصل» می دید، اما در واپسین ماه های حیات به عنوان «اصل» فرض می گرفت.

■ یکی از روحانیون بنام در محفل دانشجویان انجمن اسلامی پاریس، در پاییز ۵۷ این گونه نقل کرده است که «به هنگام نماز خواندن حنیف نژاد، دیوارهای زندان اوین می لرزید. من این چنین نمازی از هیچ روحانی ندیده بودم.»

■ آن هنگام که در سحرگاه ۴ خرداد ۵۱، کلید در قفل سلول چرخید تا مرد آذری را به میدان تبر چیتگر رهسپار کنند، فریاد برآورد: «زنده باد اسلام، زنده باد قرآن، مرگ بر امپریالیسم.»

می آید و می رود، متناسب با دوران. اما عشق، روش و منش، پایدار و برقرار و فراتر از این دوران و آن دوران. حریم گذشتگان و نیز حاضران را مرئی داشتن در این دوران نه ضرور که «فریضه» است، خصوصاً حریم آنانی که نیستند، پهلوآنانه زیستند و پهلوآنانه جستند.

محمد آقای قوچانی! پاس حریم، غایب بزرگ دو نوشتار «نسل سوخته» و «انحراف چهل ساله» بود. در انحراف چهل ساله حتی حریم خصوصی حنیف نژاد و مهم تر از آن حریم شخصی خانم پوران بازرگان نیز محل اعتنا واقع نشد. از قلم این چنین تراوش شده است که «باید توجه کرد که پوران دارای هیكلی درشت و تقریباً بدقواره و چهره‌ای نازیباست و بدون جذابیت. وقتی چادر سرش می کند با آن قد بلند مثل این است که مرد چادر به سر کرده. به هر حال مسئولان گروه می گفتند در این جریان حنیف نژاد دست به فداکاری می زند و برای نجات پوران و جلوگیری از ضربه تشکیلاتی که می توانست وارد شود، با پوران بهرغم میل خود ازدواج کرد.» در منش ایرانی و نیز در فرهنگ مذهبی، ورود به حریم «مناسبات»، حریم «نوامیس» و رفت و آمد در حوزه‌های «قواره» و «چهره»، کاملاً و «همواره» ممنوع است. در دورانی که حریم‌های کاملاً خصوصی، به‌سان «پیاده‌رو» عمومی قلمداد می‌شود، نوع ما باید جدی تر پاسدار حریم‌ها باشیم.

مدیران مطبوعات، از سر اضطرار، اجبار یا اختیار، حریم قدرت‌نشینان را مرئی می‌دارند و «مبادا»‌های گونه‌گونی را در ذهن مرور می‌کنند. حریم بی‌دفاعان و مباداهای اصولی و اساسی کجا مرور شوند؟ پاسداشت نوامیس و موارد مبارزاتی، وظیفه‌ای است فراوی نسل نو. نمی‌توان با اطلاعات حدقلی و بدون جست‌وجوگری، بی‌روش، بی‌ساختار و بی‌حریم به «قضاوت حداکثری» دست یازید.

منتظرم تا نوشتارهای «مسئول» و از سر پژوهندگی در نقد گذشته و گذشتگان را بر پیشخوان بازار اندیشه، ببینیم و بخوانیم. تا دست نویسندگان جوان این گونه نقدها را بفشاریم و بر سر محصول‌شان گفت کنیم و گوش داریم.

■ در آخرین پیام قبل از اعدام، او و مردانی چون او به همفکران‌شان توصیه داشتند: «دستمایه‌های اعتقادی خود را جدی تر بگیرید.»

■ در سطور وصیت‌نامه کوتاهش خطاب به پدر و مادرش چنین می‌خوانیم: «هر زمان به یادم افتادید، قرآن بخوانید.»

از نوجوانی تا آستان عدم، بر مسیر «مذهب» دویدن و با کتاب «زیستن»ی این چنین، محلی برای تردیدافکنی‌های هویتی باقی می‌گذارد؟ در طول سه دهه‌ای که پشت سر نهاده‌ایم از او به‌عنوان پایه‌گذار «نفاق» یاد می‌شود، اهل نفاقی می‌شناسی که در مسیر «زنده»گی، دم به دم ضربی انسجام اعتقادش، افزون شود؟ و با خدا رفیقانه تر نشست و برخاست کند؟

چهارم فراز: در پی روش، ساختار و خروجی، اینک حریم؛ بی‌مقدار کردن دیگران، در قدرت بودن و خود را در هزار ضرب کردن و غیر خود را به هزار تقسیم کرده و موجود میکروسکوپی جلوه دادن این و آن، در جریان سال‌هایی که از سر گذرانده‌ایم، کمتر حریمی برای مفهوم «حریم» باقی گذارده است. خاصه بر آنانی که حتی از حق داشتن یک سنگ سالم بر مزار خود هم محروم بوده‌اند. حدوداً یک سالی است که بر مزار شهیدان چهارم خرداد، سنگ مزاری ناشکسته و سروی نیم تازه - نیم خشکیده برقرار است. هم آنانی که بر حریم‌ها خوش ایستادند و مضاف بر آن، ژرفا و گستره «حریم» را عمق و پهنا بخشیدند. هم آنانی که کل مسئولیت یک جریان گسترده را بر دوش گرفتند و به جان خریدند تا «جان» دیگران را نجات بخشند و در میانه آنان حنیفی که فرمان تیر خود در میدان تیر چیتگر را، «خود» صادر کرد.

محمد آقای قوچانی! شیفتگی و رابطه مرید و مرادی برقرار کردن با هرکس ذیل «کس» اصلی، مخدوش کردن «حریم» خدا و شرک است. احترام و تملق به انسانی از نوع حنیف نه از سر این گونه شرک‌ورزی و نه از سر به احتراز در آوردن بیرق رادیکالیسم نوسالوژیک یا عشق به مشی خاص و اسلحه است. که از سر پاسداشت یک گونه «زنده»گی حامل عشق و روش و منش است. «مشی» نه مقدس، نه پایدار و نه تمام دورانی است؛

جهان قائم به عشق خداست

هدی صابر

هین سخن تازه بگو، تا دو جهان تازه شود
 وارهد از هر دو جهان، بی‌حد و اندازه شود
 یعنی نیرویی که حرف تازه تولید می‌کند، مدام دیوارها
 و درزها را عقب می‌زند و جا باز می‌کند؛ فضای بازی و
 افق جدی‌تری را می‌گشاید. اما این اتفاق در جامعه‌ی
 روشنفکری ما قابل رویت نیست.

در دهه‌های قبل، در نهضت ملی ایران ادیبانی شکل
 گرفت. مرحوم مصدق این عبارت را به کار برد که
 «با استعانت به پروردگار مردم ایران، نفت را ملی
 می‌کنیم». مصدق با اینکه نه ایدئولوگ بود نه ادعای
 مذهبی داشت، خدا را در ایران در بزرگ‌ترین سطح
 خود، اجتماعی کرد. خدا را به درون نهضت ملی آورد.
 سپس در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ واژگانی آمد مثل خدای خلق،
 خدای مردم، خدای مردمان. این واژه‌ها تا سال‌های ۶۰
 هم خیلی کاربرد داشت. اما اتفاقی که در این ۱۰، ۱۵
 سال افتاده این است که عموم روشنفکرها، خدا را از
 صحنه‌ی اجتماع بیرون رانده‌اند. خدایی که مردمی بود
 و پشت جبهه‌ای بود و در صحنه بود را بیرون زدند
 و خدا در حوزه‌های خصوصی و کنج صندوق‌خانه‌ای
 راندند. خدای دوردست و پرتابل و کوچک‌مدار. هر
 وقت سلولی باشد، سه‌کنجی باشد، ستمی باشد،
 انفرادی‌ای باشد، زندانی باشد این جریان، رویکردی
 جدی به خدا دارد.

فی‌الواقع اگر خدا امیدی نداشت، خلقی نمی‌کرد. حال
 این امید کجای جریان‌های فکری - سیاسی است؟ نیک
 عنوان می‌شود «کوه بی‌فرهاد، خسی است به دست
 باد». یعنی کوهی که عشقی در آن نباشد خسی در
 دست باد است. آن کوه را عشق فرهاد نگه داشته.
 جهان را هم عشق خدا نگه داشته. این عشق و این
 روش و این منش کجای نیروهای سیاسی - فکری
 جامعه‌ی ماست؟

برگرفته از متن نشست دوم سلسله مباحث «باب بگشا»

خدا بدیع است، خدا کارگاه‌دار است، خدا سرمایه‌دار
 نیست. با اینکه همه‌ی سرمایه‌ی هستی را او فراهم
 کرده اما در ادبیاتش هیچ جا آن را به رخ نکشیده است.
 اما کارش را جابه‌جا مطرح کرده است. «ما زمین و
 آسمانها و آنچه ما بین آن‌هاست در شش مرحله خلق
 کردیم؛ بی‌خستگی، بی‌خواب‌دگی». این خدا، خدای
 کار است. خدا بدیع است، دم به دم حرف نو، جهان
 نو، ایده‌ی نو، کهکشان نو و سپهر نو می‌آفریند. نیروها
 کجای کارند؟ این خدای بدیع کجای کارشان است؟
 خدای کارگاه‌دار کجای کارشان است؟ خدای پروردگار
 کجای کارشان است؟ خدای پروردگار، خدای مربی
 است؛ یعنی در عین خلق، در عین بداعت، اهل پرورش
 است. «واصطنعتک لنفسی» یعنی من تو را برای خود
 پروردم؛ تو را برای خود «اجتباء» کردم. خدا برای
 ابراهیم و موسی این واژه‌ها را به کار می‌برد. شما را
 در کلاس خودم آموزش ویژه دادم، اگر به ادبیات امروز
 صحبت کنیم، معلم خصوصی‌تان بودم. الان جامعه‌ی
 روشنفکری ما چه کارگاه عمومی به راه انداخته است؟
 چه پرورش خصوصی‌ای دارد؟ خدای آموزگار و خدای
 پای تخته کجاست؟ در جامعه‌ی روشنفکری ما چه
 کسی گچ می‌خورد؟ پای تخته می‌ایستد؟ و نهایتاً
 خدای امیدوار کجای نیروهای فکری - سیاسی است؟
 جامعه‌ی روشنفکری ما در دهه ۲۰، ۳۰، ۴۰ و ۵۰ در
 مدار تغییر بود و به قول شاعر:

خمش از سخن‌گزاری، تو مگر قدم نداری
 تو اگر بزرگ‌واری، چه هراس ز تنگنایی

در حال حاضر نیروهای فکری - سیاسی ما از این وادی
 بیرون رفته‌اند. یعنی از مرحله‌ی مابعد سخن‌گزاری
 بیرون رفته‌اند. هم از آموزش، هم از پرورش و هم از
 ایده‌پردازی. و هر چه که هست از این مرحله بیرون
 رفته‌اند و در مرحله‌ی حرف جا خوش کرده‌اند. حرف
 هم داریم تا حرف؛ به قول مولوی:



میزگرد مناش اقتصادی مصدق

با حضور دکتر محمد ستاریفر | دکتر فرشاد مؤمنی | مهندس لطیفاله میثمی
به همراه رونمایی از فیلم مستند «مصدق از نگاهی دیگر: دریچه‌ای بر منش، روش و بینش» اثر **هدی صابر**
نشست علمی گروه توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی دانشگاه علامه طباطبایی



چهارشنبه ۱۳۹۴/۳/۲۷ - ساعت ۱۶ تا ۱۸/۳۰
تالار اجتماعات دانشکده اقتصاد - دانشگاه علامه طباطبایی
خیابان شهید بهشتی (عباس آباد)، منش احمد تقصیر (بخارست)

بوم امان
بوم امان
بوم امان
بوم امان



تهران، اتوبان حقانی، تابستان ۱۳۹۱